تحریر اوستایی تاریخ ایران باستان

ایران

آیین و فرهنگ

نوشتهٔ : دکتر محمودرضا افتخارزاده



بخش: بخش 1

از صفحه 301 تا صفحه 414 (معادل 114 صفحه)

می‌گیرند. امشاسپندان و ایزدان و فرشتگان در قالب چارپایان سودمند و انسانِ پاک متجلی می‌شوند. هر پدیده‌ای مادی مظهری از معنویت خویش است خواه مثبت باشد و خواه منفی. همهٔ این صور خیال، تبیین و تشریعِ آیینی دارند و عناصرِ مقدسِ آیینی را تشکیل می‌دهند. انسان مانند همه پدیده‌های نیک در نشأت اوُلی پدیده‌ای اهورایی و دارای **فروهر** جاودانی است که گوهر وجودش را تشکیل می‌دهد. از این‌رو دارای روح و سرشتی آیینی است و مانند همهٔ پدیده‌های نیک در معرض یورش اهریمن و گرایش به او قرار دارد. انسان به‌خودی خود در این فضا معلق و شناور است. گرایش او به‌فضای اهورایی یا اهریمنی به تقدیر او بستگی دارد تا تقدیرش چه باشد. اگر پاک نژاد (= سرشت) باشد به‌گونه قهری و جبری به‌فضای اهورایی رانده یا کشانده می‌شود و اگر **تیره نژاد** (= بدسرشت) باشد به‌گونه جبری در فضای اهریمنی قرار خواهد گرفت. در ورود به‌فضای اهورایی باز در معرض یورش بی‌امان اهریمن و کارگزاران او که دیوها و پری‌ها باشند قرار دارد. مسئولیت و جهت‌گیری انسان از همین‌جا آغاز می‌شود؛ از یک‌سو باید برای **تقرب به مزدا** بکوشد و از دیگر سو باید با دیوها و پری‌ها که از درون و بیرون او را احاطه کرده‌اند بستیزد. **تقرب به مزدا، موضوع و محتوای روح** است. موضوعِ روح، متنوع و متکثر و دارای سلسله مراتب است. در این سلسلهٔ بلند به‌ترتیب از پایین به بالا: **پیشوایان دینی**، شهر یاران، رَدان و فروهرانِ **گذشته و حال و آینده**، فرشتگان، ایزدان، امشاسپندان و اهورامزدا قرار دارند. این سلسله مراتب، عناصر مقدس آیینی را تشکیل می‌دهند. حصولِ **تقرب** و وصولِ **قُرب** که رستگاری دنیوی و اُخروی باشد در **خشنودی** این سلسله مراتب است. خشنودی هر مرتبه‌ای به خشنودی و رضایت خاطر مرتبه قبلی آن بستگی تام دارد و این سیر صعودی **توسل و شفاعت** است. **چگونگی خشنود سازی** را آیین تبیین و تشریع می‌کند که در **پندار نیک اندیشیده شده، گفتار نیک گفته شده، کردار نیک کرده شده و نذر و نیاز** خلاصه می‌شود. یعنی در این حرکت آیینی پا جای پای پیشوایان آیین نهادن و به‌گونه آن پاکان مقدس برگزیده اندیشیدن و گفتن و کردن و این **تعبد و تقلید** آموزه‌های آیین است. در فضای آیینی انسان از هرسو و هر لحظه تهدید می‌شود و باید بسیار مواظب و مراقب خود باشد؛ از یک‌سو در پندار و گفتار و کردار و نذر و نیاز و نیایش و ستایش اگر خلل و خدشه‌ای باشد گناه پدیدار می‌شود و علاوه بر کیفر دنیوی آیینی، خشنودی سلسله مراتب موضوعِ روح از دست می‌رود و خشم و قهر آن ذوات مقدس را به‌دنبال دارد که درد و رنج و ناخوشی و ویرانی و نابودی حرث و نسل است و



از دیگر سو خروج از زیر چتر حمایت ذوات مقدس، یورش اهریمن و دیوها و پری‌های پرمکر و مرگ را به ارمغان می‌آورد. این هول و هراس وقتی به اوج می‌رسد که انسان در پرتو تصاویر آیینی از سرنوشت اُخروی خویش آگاه می‌گردد. سرنوشتِ اُخروی او در همین دنیا رقم می‌خورد و باید بکوشد تا ثوابش بیشتر باشد تا در توازنِ **ثواب** و گناه به‌گاهِ رستاخیز از **دوزخ** برهد و در **برزخ** نماند و به **فردوس** شود.

در فضای آیینی انسان با همه سلسله مراتبِ موضوعِ روح خود **پیمان** بسته و باید به این پیمان **وفادار** باشد، پیمانی از درون و بیرون. شکستن این پیمان **دروغ** نام دارد. موضوعِ پیمان، **خشنودی** سلسله مراتب موضوعِ روح است. **دروغ در پندار** آن است که تعلق خاطرِ به‌غیر موضوع روح خود داشته باشد و به‌عناصر بیگانه با قلمرو آیین بیندیشد، **دروغ در گفتار** آن است که آنچه بر زبان می‌راند با واقعیت برابر نباشد و **دروغ در کردار** آن است که وظایف عملی آیینی خود را به‌درستی انجام ندهد.

در فضای کرانمند آیینی **انسان ایرانی** در سلسلهٔ **معلولات** قرار دارد که از سوی دو **مجموعه عللِ متضاد** تحت تاثیر است. چنین **سرنوشتی دل‌نشین و قانع کننده و آرام‌بخش، فرایندِ روح پیوسته، متحد، تنوّع‌طلب و تکثّرخواه و بی‌قرارِ آریایی است**. در این نهادِ ناآرامِ اثیری است که همهٔ **نمونه‌های ازلی روح**، آیینی می‌شوند و راز و رمز و اسطوره می‌جویند و همهٔ پدیده‌های مادی، زمانی، جهانی و تاریخی، آیینی ـ اسطوره‌ای می‌گردند. در این **روح بی‌قرار، هر کنش و واکنشی** رمز و راز است که **علل فاعلی و غایی** دارد. اینجا **سرچشمه‌های نذر و نیاز و نماز و نیایش و ستایش و کرنش و دعا و حِرز و تعویذ و فال و سوگ و ماتم و شیون و گریه و اندوه و شادی و شوق و شعف و همهٔ مقولات متعالی عرفان و فلسفه و حکمت و اشراق است**. در فضای کرانمند آیینی، زمان و جهان و انسان و همه پدیده‌های نیک و سودمند در **محاصره** اهریمن و کارگزاران او هستند. عرصهٔ **هستی** و گسترهٔ پدیده‌ها صحنه کارزار **ایزدان و دیوان** است، انسان بیش از هر پدیده دیگری آسیب‌پذیر است و اینجا زمینه ظهور **خوش‌بینی**، بدبینی و **بخت و اقبال** است. در این فضا **تقدیر** است که حاکم است و انسان مانند هر پدیده دیگر، تسلیم **سرنوشت مقدّر** خویش، راضی به **قضای مقدّر** که با خشنودی سلسله مراتب **موضوعِ روح و عناصر مقدس آیینی، تومار تقدیر** گشوده می‌شود، تا **بخت و اقبال** چه باشد و در کدام جایگاه انسانی و طبقه اجتماعی قرار گرفته باشد، اما در هرجا و هرچه که باشد به آن راضی است. به آینده امیدوار است، می‌داند که در پایانِ **زمان** و **جهانِ** کرانمند به آرزوها و آرمانهایش خواهد رسید. کامیابی آینده،

حرمانِ حال را توجیه و او را بردبار می‌سازد. این آرزوها و آرمانها در محدوده همان جایگاه انسانی و طبقه اجتماعی که به آن وابسته است خلاصه می‌شود، هرگز به‌فکر پای از گلیم خویش بیرون نهادن نیست. می‌داند که اگر چنین بیندیشد خلاف تقدیر است.

ویژگی جهان‌بینی آیینی، فروافکنی وقایع از تارک تاریخ و دگردیسی اسطوره‌ای آنهاست. جایگاه این دگرگونی و قلب وقایع و حقایق، قوهٔ فعّال متخیّله است که کانونِ پرجوشِ روح می‌باشد. در این کانونِ ملتهب است که قهرمانان و وقایع تاریخی که فراخورِ قلمرو بیکران روح نیستند، دستخوش صورخیال می‌گردند و تنومند و فراگیر بر بلندای قلّهٔ خیال، گسترهٔ احساس را پُر می‌کنند و آیینی می‌شوند و با نمونه‌های ازلی روح هماهنگ می‌گردند. اینجا زمینه‌های ظهور اسطوره‌های آیینی و فرا تاریخی است که تصاویر روایی آن در ادبیات آریایی و ایرانی خارق‌العاده می‌نماید و با ظرفیتِ مادی و کرانمندِ زمان و جهان و تاریخ هماهنگ و همساز نیست. یعنی اوج خیال، غلو است و صور اسطوره‌ای وقایع، مبالغه و تمثیل، و حقایق، مُثُلِ اساطیری و نتیجه؛ اقناعِ روح است و تجلی فرهنگ.

جان مایهٔ آیین و فرهنگ، خاطرهٔ قومی است. نمونه‌های ازلی روح در ایران ویج به‌ظهور رسیده است و خواهد رسید. ایران ویج کانونِ قومیّت و معنویتِ آریایی و منبع الهام خاطرهٔ قومی است که آیین و فرهنگ را پدید آورده است. آغاز و انجامِ زمان و جهانِ کرانمند از ایران ویج است، آغاز و انجامِ تاریخِ جهانی و مینوی آریایی از زرتشت تا سوشیانت، نقطه آغاز و نقطه انجام و رستاخیز اخروی این قوم در کانون قومی محقق است. گوهر متعالی و ممتاز این قوم، فَراهورایی و کیانی و ایرانی است که تعالی بخش است، نمادِ پیشوایی و شهریاری جهان که ویژه این قوم برتر است. فره، فروغ تابناک مزدایی است که در کالبد برگزیدگان و نخبگان شریف و پاک نژاد و اهورایی نهاد این قوم تابیده تا پیشوایی آیینی و شهریاری جهان را داشته باشند، از زرتشت تا سوشیانت، همهٔ برگزیدگان این قوم دارنده این فره‌اند. فرایرانی نگهدار قومیتِ ایرانی و فراهورایی بدست نیامدنی نگهدار پیشوایی آیین و فرهنگ و فرکیانی نگهدار شهریاری این قوم است. مبانی و نمادهای قدرت پیشوایی و شهریاری در صفات امشاسپندان و ایزدان نهفته است؛ ارت و بهرام و آذر و ناهید و مهر و رشن، ساختار قدرت و ثروت را تشکیل می‌دهند. خلق و خوی برگزیدگان شریف قوم که پیشوایی آیینی و شهریاری سیاسی با آنان است، خلق و خوی همین ایزدان بزرگ آریایی است. مهر بزرگ ایزد آریایی، نگهدارندهٔ کشورها و ایزدِ عهد و

پیمانِ رعایا با سلسله مراتبِ موضوعِ روح است. او ده هزار چشم و ده هزار گوش و هشت نماینده بر بلندای کشورهای آریایی گماشته تا پیمان شکنان را کیفر دهد. ارت ایزد خوشبختی و ثروت و رفاه است و بهرام تجلی قدرتِ فر بر گستره ائیرین در قالب انسان و چارپا و تندر و توفان است.

جامعهٔ آرمانی، جامعهٔ آیینی است که در آن شهریار آیین‌مدار فرمانروا باشد و شهروندانش رعایای رام و پیرو پیشوایان آیین با پندار و گفتار و کردار نیک؛ مردان خوب، زنان نیک فرمانبر پارسا و زاینده پسران نامور، اسبان خوب، شتران خوب، گله‌های بسیار چارپایان سودمند، کشتزارهای خوب، غله فراوان، خوردنی و آشامیدنی بسیار، خانه‌های خوب، پوشاک خوب، سیم و زر بسیار، بسترهای گسترده، تخت‌های خوب نهاده، زنان و دختران زیبا، دودمان دراز هزار ساله، در جهانی نگندیدنی و نپوسیدنی و آیینی، با آسمانی آکنده از بال فرشتگان و ایزدان و امشاسپندان، از هر خانه و کاشانه و پرستشگاهی زمزمه نماز و نیایش و ستایش مدام بلند، تقدیس و تعظیم پدیده‌های نیک اهورایی؛ آتش و آب و باد و هوا و گیاه و زمین و پرنده و چرنده و . . . ستیز بی‌امان با خَرَفْستَران این پدیده‌های موذی اهریمنی مضر به‌حال انسان و حیوان و گیاه، پرستاری شایسته از چارپایان سودمند و پرورش و نوازش آنها. در این جامعهٔ ایده‌آل، بهره‌وری هر فرد به قدر مقدّر است. یعنی بهره‌وری از این مواهب در قلمرو تقدیر فرد است که در چه جایگاه انسانی و چه طبقه‌ای اجتماعی قرار دارد. فرد به قضای مقدّر راضی است. بهرهٔ مقدر تا زمانی برقرار و پایدار است که خشنودی سلسله مراتب موضوع روح یا ذواتِ مقدس آیینی فراهم باشد. قهر و خشم مقدسات آیین موجب زوال بهرهٔ دینوی و تباهی آخرت است. تداوم جامعه آرمانی بسته به‌حضور فرایرانی و کیانی است که در شهر یارانِ آیین مدار متجلی است؛ شهریارانی پاک نژاد و اهورایی نهاد و نیک منش، برخوردار از اشرافیتِ فطری و فکری، پاسدار خاطرهٔ قومی و نگهدارِ آیین و فرهنگ، با رعایای رام و پیرو آیین، وظیفه شناس و سپاس‌گوی و شکرگذار. زوال جامعه آرمانی و فرار فرایرانی و کیانی هنگامی است که رعایا سبک سری و ناسپاسی پیشه کنند و پای از گلیم خویش فرا نهند، آن روزگار اهریمنی است که فرا می‌رسد؛ تیره نژادانِ گرگ خونِ اژدهامنش جای شهریاران و برگزیدگان و نخبگانِ قوم را بگیرند و تباهی آفرینند. رعایای بی‌هویت و اصالت و نژاد که فاقد اشرافیت فطری و فکری هستند بر مقدرات و مقدسات چنگ اندازند، تاریکی و تباهی و بیماری و گرسنگی و تشنگی و رنج و اندوه پدیدار شود. این



شرح حال **جامعه اهریمنی** است.

در چنین فضای پریشان و تیره و تاری است که **روح آگاه و بی‌قرار** آریایی می‌گدازد و به فریاد می‌آید و از **مزدا** شکوه دارد که چرا او را در این **روزگار اهریمنی** آفریده است. این روح آگاه و بی‌قرار و گریزان یا **می‌پرهیزد** و پارسایی پیشه می‌کند و از زمین و زمان و عوام فاصله می‌گیرد و تنهایی می‌گزیند و در خلوت بلند خیال، سوگوار غربت و عزلت خاطره قومی، با خاطرات آیینی اسطوره‌ای خویش می‌زید. یا **می‌ستیزد** و علیه وضع موجود رستاخیزی بپا می‌کند و حلاج‌وار بر دار آگاهی و اعتراض خویش بالا می‌رود. یا **رندی** و زیرکی پیشه می‌کند و نقاب می‌زند و تظاهر می‌کند و خود را موافق و همگام وضع موجود نشان می‌دهد و از درون و بیرون انتقام می‌گیرد.

گونه‌های سه‌گانه این روح آگاه و بی‌قرار، در گذر هزاره‌های تاریخی همراه حضور داشته است. هزاره‌هایی که سده‌های سیاهش روزگار اهریمنی بوده و در آغاز و انجام هر هزاره‌ای گاه، بارقه‌ای از امید و آرمان از روزنه‌ای سوسو زده و محو شده است. روحی افسرده و غریب، تنها و آواره که در انتظار ظهور سوشیانت و تحقق جامعه ایده‌آل آرمانی بی‌قراری می‌کند.



● سوشیانس[1]؛ موعود نهایی، در میراث دینی دوران تاریخی

۱ـ جهان و زمان در حکمت دینی آریایی

در حکمتِ آریایی زمانِ جهانی و جهانِ زمانی هر دو کرانمند هستند[2]؛ آغاز و انجام اسطوره‌ای هستی جهانی از **ائیرین وئیجه** آغاز و در **ائیرین وئیجه** پایان می‌یابد: ایران ویج نخستین جا و بهترین شهری است که اهورامزدا آفرید؛ شهری با رود مقدس **وَنگوهی دائیتیا** که از میانه آن می‌گذرد. ایران ویج مرکز و میانهٔ جهان است؛ آرمان شهری شاد و خرم و سرشار از کامیابی و لبریز از امید و آرمان! **پوروشسپ** پدر زرتشت در این شهر هشته شد تا برای ایجاد نطفهٔ زرتشت از درخت مقدس **هوم** بر کرانه رود مقدس و نگوهی دائیتیا بخورد، و زرتشت از کرانه همین رود به راهنمایی امشاسپند **بهمن** چندین بار به آسمان شد، و **اهورامزدا** در همین ایران ویج بر زرتشت آشکار شد و با او سخن گفت[3]. آنگاه مزدا و زرتشت هر دو در ایران ویج و در کنار همین رود مقدس، **ناهید** را ستودند و هوم و شیر و برسم و وَزْوَر تقدیم این بزرگ ایزدبانوی آریایی کردند و آرزوهاشان برآورده شد[4]. از این روی ایران ویج آرمان شهر آریایی است؛ کانون پرشتاب و التهابِ تحقق آرمانها و ایده‌آلهای آریایی است، آرمانهایی که در آغازِ زمانِ کرانمند ناکام ماند و در پایانِ زمان کامیاب خواهد شد. درازی زمان کرانمند در حکمتِ آریایی به روایتی **دوازده هزار** سال و به روایتی دیگر **نُه هزار** سال است. شاید که این دو روایتِ متفاوت، بیانِ روح بی‌قرار آریایی باشد که از روزگار اهریمنی حاکم بر جهان خویش رنج می‌برد و گاه از سرِدرد به **اهورا** لب به اعتراضِ می‌گشاید که ای مزدای مهربان چرا مرا در این زمانهٔ ناکامی اهریمنی آفریدی! ای کاش به‌روزگار خوشی و خرمی و کامیابی جهان مرا می‌زادی. و هرگاه این آرزو میسّر نشود که نمی‌شود، روح آخرت‌گرای آریایی رهایی و کامیابی دنیوی خویش را در رستاخیز نهایی **سوشیانس** می‌جوید. در حکمت آریایی

۱ـ کاربرد واژهٔ سوشیانس در میراث دینی: سَوُشیانْس، سوشیانْس، سَوُشْیَنْتْ، سوت اوماند = سودمند. وندیداد ۱۷۵۵/۴ – ۱۷۵۶. سۆشیانت، در پهلوی: سوشیانس، سوشانس، سوسیوش، سیوسوش. از ریشهٔ سو = بهره، سود: «سوشیانس‌ی سوتومندی پروژکر» و نیز به‌معنای: رهاننده و نجات دهنده. ن.ک: سوشیانت ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰. + وندیداد ۱۷۵۶/۴. + بندهش ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷.

۲ـ زمان کرانمند و بی‌کرانه. ن.ک: وندیداد ۱/۶/۶۹۱/۲: یادداشت ۱. + ۱۷۵۹/۴، ۱۹/۱۷۶۹: یادداشت ۸۱. + ۱۹/۱۸۰۱/۴. یادداشت ۲۴۱.

۳ـ ن.ک: وندیداد ۱/۱/۱۹۶/۱، ۲. + ۱۹/۱۷۴۶/۴ ← بندهشن ۲. + دینکرد ۳۰/۲/۷ + ۵۱/۳/۷.

۴ـ ن.ک: یشتها ۱۷/۲۴۱/۱. + ۱۰۴/۲۸۳.



درازی **دوازده هزار** سالهٔ جهان به چهار دورهٔ **سه هزار ساله** بخش می‌شود: **در سه هزارهٔ نخست**؛ مزدای مهربان جهانِ روحانی را آفرید، فضایی اثیری و اسطوره‌ای که صور مینوی پدیده‌های هستی در آن معلق و شناورند، خویشاوند و همدل، بدور از ستیز و ناسازگاری. **در سه هزارهٔ دوم**: مزدا بر آن شد تا براساس صور روحانی، **جهان جسمانی** را بنا نهد، و این آفرینش صور مادی سه هزار سال به درازا کشید. در این روزگار از اهریمنِ پرمرگ خبری نبود، خوشی و خرمی و همزیستی سازگار برقرار بود. **در سه هزاره سوم**: **اهریمنِ** پرمرگ پدیدار گشت و شورش نمود و شر آفرید و به تباهی پدیده‌های نیکوی مزدا پرداخت، رنج و شکنج و ناخوشی و مرگ ببارید و جانوران موذی ببار آورد. این رنج و شکنج سه هزار سال به درازا کشید.

سه هزارهٔ چهارم آغاز شد: در آغاز دهمین هزاره، **زرتشت** پدیدار گشت و شادکامی اندک و زودگذر آریایی حاصل آمد. آن سپیتمان، آن‌اَشو، آرمانها و ایده‌آلهای آریایی را سرود و از خویش **نطفهٔ سوشیانس**؛ این رهاننده، این رهایی بخش را به امانت در دست فرشتگان سپرد تا ضامن تحقق آرمانها و ایده‌آلهای آریایی در این جهان باشد، و خود برفت. **در پگاه هزارهٔ یازدهم**: نخستین پسر زرتشت **هوشیدر** خواهد زاد و فصلی کوتاه از شادکامی آریایی را خواهد گشود. **در پگاه هزارهٔ دوازدهم**: دومین پسر زرتشت **هوشیدرماه** خواهد زاد و بار دیگر جهان اندکی به‌کام آریایی خواهد بود. **در پایان هزارهٔ دوازدهم**: پسر سوم زرتشت؛ **سوشیانس** پدیدار خواهد شد و فصلی بلند از کامیابی آریایی و تحقق آرمانها و ایده‌آلهایش فراهم خواهد گشت که به‌پایان جهان مادی و آغاز رستاخیز ایزدی و جهان مینوی خواهد انجامید[۱]، در **خونیرس**[۲] در **ایران ویج**!

۲ـ اندیشهٔ آینده گرای رهایی بخش در گاته‌ها

نهضتهای آیینی ـ انسانی همواره نوید دهنده و امید بخش هستند چرا که خاستگاه این نهضتها آرمان و امید است و تحقق این آرمانها رسالت هر نهضت انسانی است. در سروده‌های منسوب به زرتشت سخن از **رهاننده و رهانندگانی آیینی و زمانی و جهانی**

۱ـ شرح این حکمت را در بندهشن و دینکرد می‌توان دید. ن.ک: وندیداد ۱۷۵۵/۴ - ۱۷۶۴. و نیز: سوشیانت ۳۵، ۳۰، ۱۶ - ۱۰. + بندهشن ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۲۱۵، ۲۳۲، ۲۴۵.

۲ـ کشور مرکزی از هفت کشور آریایی. شاید که **خونیرس** همان **آریاویج** یا **ایران ویج** باشد. در **«داتستان دینیک»** آمده است که خونیرس محل اقامت **سوشیانت** خواهد بود. ن.ک: **یشتها ۹۵/۲ - ۹۶. + بندهشن ۲۱/۹/۸۶**: سوشیانس در خونیرس زاده شود....



است؛ نخست آنکه زرتشت خود نیز یک سودآور و رهاننده است: «پس این چنین کسی که در آینده دیوها و مردمان را خوار بدارد، آنانکه او را خوار دارند و دیگران را، جز آن کسی را که به او نیک اندیشد، دین پاک رهاننده، آن کدخدا او را دوست، برادر یا پدر خواهد بود...»[۱] و این بشارتِ طلیعهٔ نهضتِ زرتشت است که رهایی آریایی را از اسارت دیوان و دیوپرستان نوید می‌دهد. و نیز آنجا که می‌سراید: «... رهاننده باید بداند که پاداش او چه‌سان خواهد بود...»[۲] در اینجا نیز رهاننده خود زرتشت و یاران و حامیان اولیه او هستند. در فراز بعد نیز آیینِ راستی و داد، رهاننده است: حامیان زرتشت باید «... بیارایند راه راست آن آیین رهاننده را که اهورا فرستاد»[۳]. و در فرازهای دیگر سخن از رهانندگان است که می‌تواند اشارتی باشد به یاران و مصلحان آیندهٔ زمانی و جهانی: «روان‌های سوشیانتها از راه راست خواهند خرامید»[۴] یا که: «ای مزدا! کی بامداد آن روز فراز آید و جهان، آیین راستین فرا گیرد با آموزشهای فزایش بخش پرخرد رهانندگان؟ کیانند آنانی که بهمن به یاری‌شان خواهد آمد»[۵] «ایدون اینانند رهانندگانِ کشورها...»[۶].

بی‌گمان در این آموزه‌ها، روحِ شفاف و عارفِ آریایی در بلندای زمانِ کرانمند، امید و آرمانِ این جهانی می‌جوید. نگرشی نورانی که از نور برخاسته و در نور سیر می‌کند و از تاریکی و شبستانِ یأس می‌هراسد و به‌همین دلیل بی‌قرار است، دردِ فراق و جدایی و غربت و شوقِ وصال و کامیابی او را بی‌تاب ساخته، اهریمنِ پرمرگ و مکر او را رنج و شکنج می‌دهد. باید در زمان و جهانی کرانمند سیر کند تا به‌مقصد برسد. مقصدی معلوم و محسوس و ملموس، سرشار از امید و لبریز از آرمان.

۳ـ مبانی دینی اندیشهٔ و ایدهٔ سوشیانت و تصاویر آن در میراث دینی

آموزه‌ها و اشارات زرتشت در گاثه‌ها، مبنای دینی ایدهٔ سوشیانس گردید. عناصر اصلی این ایده در میراث دینی بیان شده و در حکمت دینی آریایی فلسفه مند و تبیین گردیده است. گویا که این ایده در روزگار زرتشت، بخشی از باور مخاطبان و پیروان او شده بود چرا که در متن کهن دینی پس از گاثه‌ها این باور و ایمان راه یافته و بخشی از اعترافنامهٔ دینی روزانهٔ دیندار گردیده است. در این متنِ کهن که محتوای آن اصالت کهن آن‌را تأیید

۱- گاثه ۱۱/۴۵/۱۵۶/۲.
۲- همان ۹/۴۸/۱۷۸/۲.
۳- همان ۲/۵۳/۲۱۰/۲.
۴- همان ۱۳/۳۴/۱۲۲/۲.
۵- همان ۳/۴۶/۱۵۸/۲.
۶- همان ۱۲/۴۸/۱۸۰/۲.

می‌کند (هرچند که عناصرِ ناخالصِ روزگار دینی و تاریخی ساحت آن‌را آلوده است)، از ایمان به مبانی نهضت زرتشت سخن رفته است: «آن ایمان! ایمان به آیینی که به آب و گیاه و چارپایای سودمند حرمت نهد و به کشاورزی و دامداری و خرمی زمین و شادی مردم و صلح و داد و رهایی و آزادی فرا می‌خواند»: «ایمان به هریک از سوشیانتهای راستی پرور پاک»[1]، این مصلحان دادگستر راستی‌پرور.

پس از این، در سراسر یسناها و یشتها که پدیدهٔ دوره‌های گوناگون دوران بلند تاریخی است، روان و فروهر سوشیانتها از آغاز تا انجام ستوده شده است: «رد امشاسپندان و سوشیانتها را می‌ستاییم»[2] «نیایش برای سوشیانتهای پاک ما . . .»[3] «به‌شما راستی بخشند آن سوشیانتها»[4] «مانند سوشیانتها، ما دروغ را از خود خواهیم راند»[5] «تا که سوشیانتهای کشورها از پی سود مردم، آواز برآورند، بکند که سوشیانتها شویم»[6] «اینک به سوشیانتهای ما زیست خوش و خشنودی رد و پاکی و پیروزی و خوشی روان بخش»[7] «اینک آنها [نذری‌ها] را پیشکش می‌کنیم . . . از آنانی که ما هستیم، ما سوشیانتهای کشور»[8] «با این ستایش و با این درود امشاسپندان و سوشیانتهای پاک، همی گوییم که . . .»[9] «همه فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستاییم از آن فروهر کیومرث تا سوشیانت پیروزگر»[10]. و این بشارتِ موعود نهایی زرتشت است: سوشیانت پیروزگر!

در بخشهایی دیگر از میراث دینی از سوشیانت نهایی موعود زرتشت سخن رفته و آمده است که پیش از پدیدار شدن او، دو رهانندهٔ دیگر پدید خواهند آمد و راه خواهند گشود و مشخصاً بر سوشیانت نهایی تاکید شده و بر روان او و پیشگامان ظهورش درود فرستاده شده و یادآوری گردیده که نطفهٔ این سه موعود هزاره‌ها که از زرتشت است توسط ناهید در آبهای دریاچه کیانسیه نگهداری می‌شود . فروهرهای بسیاری نگهبان آن هستند. در بخشهای دیگر میراث دینی، مادران این سه موعود و زادگاه آنان و چگونگی ظهور و یاران‌شان و دستاوردهای ظهور موعودها آمده است و نیز از حوادث خارق‌العاده ظهور

۱- یسنا ۷/۱۲/۱۸۶/۱.
۲- همان ۳/۱۳/۱۸۹/۱.
۳- همان ۱/۱۴/۱۹۱/۱.
۴- همان ۳/۲۰/۲۱۴/۱.
۵- همان ۵/۶۱/۷۸/۲.
۶- همان ۳/۷۰/۱۰۸/۲.
۷- ویسپرد ۱/۵/۴۰.
۸- همان ۱۳/۱۱/۴۹.
۹- همان ۱/۲۲/۷۱.
۱۰- یسنا ۱۰/۲۶/۲۲۹/۱.

یاد شده است: «می‌ستاییم آن مردانی که هنوز زاییده نشده‌اند؛ **سوشیانتهای نوکنندگان** را»[۱] «می‌ستاییم **سوشیانت پیروزگر** را»[۲] «فروهرهای **سوشیانتهای دلیر آن ناموران پیروزمند** را می‌ستاییم»[۳] «فروهرهای نیک توانای پاک مقدسان را می‌ستاییم که ۹۹۹۹۹ از آنان **نطفه** زرتشت را پاسبانی می‌کند»[۴] «کسی که **سوشیانت پیروزگر** نامیده خواهد شد . . .»[۵] «**یاران سوشیانتها** را می‌ستاییم»[۶] «. . . تا هنگامی‌که **سوشیانس پیروزگر از آب کیانسیه از سوی شرق**، از سرزمین‌های شرقی زاده شود . . .»[۷].

مادران سوشیانتها: «فروهر پاکدین دوشیزه **سروتَتْ فِذْری** [= مادر سوشیانت اول] را می‌ستائیم. فروهر پاکدین دوشیزه **وِنگهوفِذْری** [= مادر سوشیانت دوم] را می‌ستاییم. فروهر پاکدین دوشیزه **اِردَتْ فِذْری** [= مادر سوشیانت نهایی] را می‌ستاییم که همچنین **ویسپْ تئوروئیری** نامیده خواهد شد چون کسی را خواهد زایید که همه آزار دیوها و مردم را دور خواهد کرد . . .»[۸]

نام سوشیانتها: «فروهر پاکدین **اوخشیت اِرِتَ** [= یعنی پرورنده قانون مقدس ایزدی. موعود اول] را می‌ستاییم. فروهر پاکدین **اوخشیت نمه** [= یعنی پرورنده نماز و نیایش. موعود دوم] را می‌ستاییم. فروهر پاکدین **استوت اِرِتَ** [= یعنی سودبخش نهایی و جهانی] را می‌ستاییم»[۹]

یاران سوشیانت نهایی: «فروهر پاکدین **رئوچس چِئشمن** را می‌ستاییم، فروهر پاکدین **هورچِئشمن** را می‌ستاییم. فروهر پاکدین **فرادت خوارنه** را می‌ستاییم. فروهر پاکدین **ویذت خوارنه** را می‌ستاییم. فروهر پاکدین **وئورونمه** را می‌ستاییم. فروهر پاکدین **وتوروسوه** را می‌ستاییم»[۱۰]

محل ظهور سوشیانت نهایی: «فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را ما می‌ستاییم . . . که از آن کسی است که شهریاری وی از آنجایی که رود **هلمند** دریاچه **کیانسیه** را تشکیل می‌دهد برخاسته، در آنجایی که کوه **اوشیدم** واقع است و از گرداگرد آن آب بسیاری از کوهها آمده با هم سرازیر می‌شود» «به آن دریاچه **کیانسیه** فرو ریزد، به‌سوی

۱- یسنا ۱/۲۲۹/۲۶/۱۰.
۲- همان ۲/۷۱/۵۹/۲۸.
۳- یشتها ۲/۶۸/۳۸.
۴- همان ۲/۷۳/۶۲.
۵- همان ۲/۱۰۱/۲۸/۱۲۹
۶- همان ۱/۵۳۵/۱۷.
۷- وندیداد ۴/۱۷۲۹/۱۹/۵.
۸- یشتها ۲/۱۰۸ - ۱۴۲/۱۰۷ - ۱۴۱.
۹- همان ۲/۱۰۰/۲۸. به‌ترتیب: هوشیدر، هوشیدر ماه و سوشیانس.
۱۰- یشتها ۲/۹۶ - ۱۲۰/۹۵ - ۱۲۱. + ۱۰۰ - ۱۲۸/۹۹.

آن روان گردد. رود خواسترا، هوسپا، فردثا و آن خوانَنگهیئتی زیبا، و آن اوشتوئیتی توانا و اوروذا دارندهٔ چراگاه بسیار و ارزی، زرنومئیتی به آن فرو ریزد به‌سوی آن روان گردد، هلمند باشکوه و فرهمند که امواج سفید برانگیزد که طغیان کند»[1]

ظهور سوشیانت نهایی و نوشدن آیین و قانون و جوان شدن جهان و کامروایی انسان:

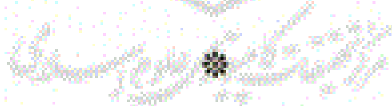
«فرکیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم ... فری که با آن اهورامزدا آفریدگان [= سوشیانت نهایی و یاران او] را پدیدار ساخت ... تا که آنان گیتی را نو سازند»[2] «فرکیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم ... که به سوشیانت پیروزمند و به‌سایر دوستانش تعلق خواهد داشت. آنکس که گیتی را نو سازد، یک گیتی پیر نشدنی، نمردنی، نگندیدنی، نپوسیدنی، جاودان، زنده، بالنده، کامروا، آنک که سوشیانت بدر آید و جهان را به آرزوی خویش تازه کند، جهانی فرمانبر راستی جاودانه شود، دروغ به‌جایی رانده شود که از آن‌جا باز آمده بود، تبهکار نابود خواهد شد و فریفتار رانده شود»[3] آنک که استوت ارت پیک مزدا اهورا ... از آب کیانسیه بدر آید، گرز پیروزمند»[4] «... با این گرز او، استوت ارت دروغ را از اینجا از گیتی راستی بیرون خواهد کرد. او استوت ارت با دیدگانِ خرد بنگرد، به همه آفریدگان او نگاه خواهد کرد، آنچه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادی را خواهد نگریست و نگاهش سراسر جهان را فنا ناپذیر خواهد ساخت»[5] «کسی‌که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد، استوت ارت نامیده خواهد شد؛ سوشیانت از این جهت که به سراسر جهان مادی سود خواهد بخشید، و استوت ارت از این جهت که آنچه را جسم و جان است پیکری جاودان خواهد داد تا علیه دروغ انسان و علیه ستیز متدینان با سوشیانت پایداری کنند»[6]. «یاران استوت ارتِ پیروزمند

۱- همان ۲/۳۴۴ - ۶۵/۳۴۲، ۶۶، ۶۷.
۲- یشتها ۲/۱۰/۳۳۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۳.
۳- همان ۲/۸۸/۳۴۹، ۸۹، ۹۰.
۴- همان ۲/۸۸/۳۴۹، ۸۹، ۹۰.
۵- همان ۲/۹۳/۳۵۰، ۹۴.
۶- همان ۲/۱۰۰ - ۱۲۹/۹۹. شادروان پورداود که نگاهی مسالمت‌آمیز به جهان داشته در شگفت است که چگونه چنین چیزی ممکن است! لذا می‌فرماید: «ولی به‌نظر می‌رسد که چنین مقصود باشد: ستیزه‌ای که بر ضد پاکدینان برانگیخته شده باشد» او نمی‌داند که هماره جهل و جور از سوی متدینانِ مقدس و متولیانِ دین برقرار است. دین‌داران و متولیانِ دین که عوام را در اختیار دارند چگونه خواهند توانست قدرت و رهبری را به سوشیانت واگذارند، از این‌رو او را رقیبِ خویش خواهند یافت و وی را تکذیب و تکفیر خواهند کرد و عوام را علیه او خواهند شوراند.



بدر خواهند آمد؛ نیک پندار، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین، هرگز سخن دروغ به زبان نیاورند، در برابر آنان خشمِ خونینِ سلاحِ بی‌فر رو به گریز نهد، راستی به دروغ زشتِ تیرهٔ بدنژاد، غلبه کند. منشِ بد شکست خواهد یافت، منشِ خوب به آن چیر شود، سخن دروغ گفته شده شکست خواهد یافت، سخن راست گفته شده به آن چیر خواهد شد. **خرداد** و **امرداد** هردو را شکست دهند: **گرسنگی** و **تشنگی** را، خرداد و امرداد **گرسنگی** و **تشنگی** زشت را شکست دهند، **اهریمن** ناتوان بدکنش رو به‌گریز خواهد نهاد»[1].

دعا و نیایش برای ظهور سوشیانت: «سه بار خواندنِ نیایشِ **«اشم اهورم مزدام»** (که واژه‌های نخستین از بندِ اولِ کردهٔ ۱۳ **ویسپرد** است) پیش از (یسنای ۳۰، در یزشن خوانی) برای آه دنِ **هوشیدر** و **هوشیدرماه** و **سوشیانس** است. و چنانچه این **هات** را به‌خوبی دربارهٔ شعر و بند آن برشمارند (= بدرستی بخوانند) **ایشان** زودتر به‌جهان رسند و **شهر** (= کشور) **آبادتر** و **جهان امن‌تر شود**»[2] «یسنای ۴۱ که با «ستوتو گروهمی عنگ» آغاز می‌شود شش شعر است و... دوبار خواندنِ «هومتنام»... سه بار خواندنِ بند ۵ از یسنای ۳۵ که با «هوخشتر و تماعه» آغاز می‌شود برای گواهی بربودن (= هستی، وجود) پسران زرتشت است»[3]



تفسیر این ظهور و قیام در حکمت آریایی

شادروان **پورداود** گوید که **زمانِ کرانمند** در حکمتِ آریایی **مستعار** و **مجازی** است، چرا که همین زمان، نزد برهمنان آریایی **یک روز** به‌شمار است، آنگونه که باغ اسطوره‌ای زیرزمینی **جَمکَردْ** در **ایران ویج**، یک سالش **یک روز** آدمیان باشد[4].

نهضت زرتشت در شرق و جنوب ایران **پایدار** و **فراگیر** شد. دوران تکوین دینی نیز در شرق آغاز شد. از همین‌رو شرق و جنوب ایران سراسر مقدس و اهورایی و بهشتی و شمال و غرب ایران اهریمنی و دوزخی است و باید که شرق و جنوب ایران **قرارگاه ایران ویج** و کانون تجلی **سوشیانتها** باشد.

۱- همان ۲/۳۵۰/۹۶ - ۹۵.

۲- شایست ۵/۱۳/۱۷۹.

۳- همان ۲۲/۱۳/۱۸۵.

۴- سوشیانت ۶ - ۴. + وندیداد ۳۱۷/۱، ۳۴۲، ۴۱/۲/۳۴۸. یادداشت. ۴۶ ← مینو خرد ۱۹/۶۱ - ۱۵ + ۳۳/۲۶ - ۲۴. شرح این باغ نیز در وندیداد ۴۲/۲۵۴/۱ - ۲۵. + ۳۱۷ ← یادداشت ۲۷۶.

در روایات آریایی آمده است که زرتشت از پیش مزدا از آسمان به زمین در **ایران ویج** شد، سه ماه بماند و چندبار با **هُووی** همسرش، **دختر فراشوشتر** بیامیخت و هربار در پی آمیزش به چشمه‌ای شد که در **قهستان** است و آن را **کیانسیه** گویند، و سروتن بشست، هربار از او نطفه‌ای در آب بریخت و مزدا نود و نه هزار و نهصد و نود و نه **فرهرِ** مقدسان بر آن منی گماشت تا آن را پاس دارند. زرتشت به ساکنان پاکدین پیرامونِ **کیانسیه** گفته بود که در آینده پسرانش از دختران آنان خواهند زایید. و این اشارتی است حکیمانه بر شرافت و اشرافیت **فطری** و **فکری** آریایی در حکومت و حاکمیت بر رعایای ایرانی[1]. در آغاز هزاره یازدهم دوشیزه‌ای «**نامی بُد**» از خاندان بهروز پاکدین به دریاچه کیانسیه خواهد شد تا تن بشوید. او از نطفه زرتشت بارور خواهد شد و پس از نه ماه، **نخستین** پسر زرتشت **هوشیدر** را خواهد زایید. «او در سال ششصد از هزاره یازدهم خواهد زاد»[2]. در پگاه سی سالگی از سوی مزدا برانگیخته خواهد شد. نشانه‌های **ظهور** او چنین خواهد بود: خورشید ده شبانه روز در میان آسمان ساکن بماند و به هفت کشور آریایی نور پاشد، آنکه دلش با خدا نباشد از هول و هراس بمیرد، بدین سان زمین از ناپاکان پاک خواهد شد «پس چون دین بپذیرد و بیاید به ایران شهر روا کند، دیگرباره دین تازه شود ... مردم در راحت و ایمنی باشند. و چون صد سال از روزگار **اوُشیدر** (= هوُشیدر = اوخشیت اِرتَ) بگذرد همهٔ دَدْ و دام هلاک شوند. پس **گرگی** پدیدار آید سخت بزرگ و سهمناک و مردمان از آن **گرگ** به‌رنج آیند و بنالند و بسیار کس هلاک کند ... **اوشیدر** مردمان را گوید: سلاح بردارید و به جنگ او شوید. مردم به جنگ او روند و آن گرگ را هلاک کنند. بعد از آن هیچ دَدْ و دام چون گرگ و شیر و پلنگ ... نباشند و جهان از همه بلاها پاکیزه و صافی شود. و چون صد سال از روزگار اوشیدر بگذرد **دیوی** پدیدار آید که آن دیو را **ملکوس** خوانند و ... به جادویی برف و باران پدید آورد و این جهان خراب کند ... سه سال برآید، آن دیو بمیرد و برف و باران باز ایستد و از **وَرِجَمْکَردْ** و **ایران ویج** و کنگ دژ و **کشمیر** اندرون راهها و گذرها گشاده شود، به این کشور آیند و عالم آبادان کنند و دیگرباره دین در **ایرانشهر** روا شود»[3].

در آغاز هزارهٔ دوازدهم دگربار دوشیزه‌ای **وَهْبُد** نام، از خاندان بهروز پاکدین، در

۱- ن.ک: فرهنگ و خلق و خوی ایرانی.
۲- سوشیانت ۳۵/۳۴ ← بهمن یشت ۴۴/۳.
۳- وندیداد ۱۹/۱۷۶۱/۴ ← بندهش ۳۵. + بندهش هندی ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰.



دریاچه کیانسیه شنا خواهد کرد و از نطفه زرتشت بارور خواهد شد و پس از نه ماه، **هوشیدر ماه** پسر دوم زرتشت را خواهد زایید. او در سی سالگی از سوی مزدا برانگیخته خواهد شد. نشانه‌های ظهور او چنین خواهد بود: خورشید بیست شبانه روز در میان آسمان ساکن بماند، **اژی‌دهاک** از کوه دماوند زنجیر پاره کند و ستم آغازد و تباهی آفریند، **گرشاسپ** یل نریمان از دشت زابلستان برخاسته آن ناپاک را هلاک کند و جهان از ستم برهد[1]: «چون دین پذیرد و بیاید و در همه جهان رواکند و انواع مارها جمله هلاک شوند و اژدهایی سخت بزرگ پدیدار آید، مردمان به‌رنج شوند... **اوشیدرماه** (= **هوشیدرماه** = **اوخشیت نمه**)... مردمان را فرماید: شما سلاح برگیرید و به کارزار شوید. مردمان به حرب او روند و او را بکشند و جهان از همهٔ خرفستران و جهندگان پاکیزه و پاک شود و مردم از بلاها ایمن شوند و دار و درخت که در جهان بوده باشد باز در آید و دیگر هیچ خشک نشود و تا رستاخیز برجای باشد و مردمان چنان سیر شوند که هیچ حرکتی و قوتی در ایشان نباشد... خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند و مردم اندر راحت و آسانی باشند»[2]

در آخر هزارهٔ دوازدهم بار دیگر دوشیزه‌ای **اردبُد** نام از خاندانِ بهروز پاکدین به دریاچه کیانسیه شود تا تن بشوید. آخرین نطفه زرتشت در او خزد و بارور گردد و سومین پسر زرتشت و آخرین آفریدهٔ مزدا را بزاید که او **سوشیانت** است. چون به سی سالگی رسد، مزدا به او رسالت دهد. نشانه‌های ظهور او چنین خواهد بود: خورشید سی شبانه روز در میان آسمان ساکن بماند، جهانیان نوید پدیدار شدن **سوشیانت** یابند[3]: «پس سیاوشانس بیاید و مردم به‌یک بارگی دین... بپذیرند و هر جایگاهی که منافقی یا آشموغی باشد نیست شود... پس ایزد به قدرت خویش **اهریمن** را نابود کند و سیاوشانس را فرماید یزشن کند... و چون نماز پیشین باشد همه [مردگان] زنده شوند و خرم و بانشاط باشند و بعد از آن نماز دیگر شب نباشد، مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین پذیرند، پاکیزه شوند، از همه بلاها و دردها برهند، **کی‌خسرو**، **گیو**، **توس**، **پشوتن**، **سام** و **نریمان** و همهٔ بی‌مرگان آن‌جا حاضر باشند»[4]

۱- سوشیانت ۳۵ - ۴۰.

۲- وندیداد ۱۹/۱۷۶۱/۴ ← بندهشن ۳۵.

۳- سوشیانت ۳۵ - ۴۰.

۴- وندیداد ۱۷۶۳/۴ ← بندهشن ۳۵. ونیز: یشتها ۱۰۰/۲، ۱۰۱، ۱۰۲. + سوشیانت ۳۵ - ۴۹. ← بندهشن ←

در هنگامهٔ رستاخیز و برپایی مردگان که **پنجاه و هفت سال** طول خواهد کشید. شش پارسای جاودانی در هفت کشور زمین، سوشیانت را یاری خواهند کرد و با **خونیرس** = کشور مرکزی و محل اقامت سوشیانت، در ارتباط خواهند بود:

۱- روشن چشم در کشور غربی. ۲- خورچشم در کشور شرقی، ۳- فراذت فره در کشور جنوب شرقی ۴- وردت فره در کشور جنوب غربی. ۵- کامک نیایش در کشور شمال غربی ۶ـ کامک سوت در کشور شمال شرقی[1].



→
۶/۱۱، ۹/۲۹ - ۶. ۳۰ و ۹/۳۲ - ۸. + دینکرد ۱۰/۷ - ۷. + بهمن یشت ۶۳/۳ - ۴۳. + صد در نثر بندهشن ۳۵. + جاماسپ نامه.

۱- یشتها ۹۵/۲ - ۹۶. + همان ۴۳۱/۱ - ۴۳۳. + بندهشن هندی ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷. درباره دریاچه کیانسیه. ن.ک: یشتها ۳۰۲/۲ - ۲۸۹. + وندیداد ۲۲۷/۱، ۱۷۵۶/۴، ۱۷۵۷، ۱۷۶۴.



● فرهنگ و خُلق و خوی ایرانی برآمده از دورانِ دینی و تاریخی

اشاره!

ثنویتِ وجود یا دو بنیانی آفرینش در حکمتِ آریایی[۱]، تنها بیان منطقی واقعیتِ ماهوی جهان و توجیه فلسفی هستی و آفرینش نیست. چرا که در قلمرو سرشتِ نیک و اهورایی نیز وجود قانونمند طبقات، یک اصلِ فلسفی است. میراث دینی موجود نشان می‌دهد که قوم آریایی از آغاز پیدایش، به‌گونه اصولی دارای هویت یا سرشتی دوگانه (برتر و فروتر = اشراف و رعایا) و واقعیتِ چندگانهٔ طبقاتی اجتماعی است و همین واقعیت به‌گونهٔ منطقی، ثنویت فرهنگی (فرهنگ خواص و فرهنگ عوام) را ساخته است. در نهضتِ زرتشت وجود قانونمندِ طبقاتِ قومِ آریایی پذیرفتنی است. دعوت زرتشت همهٔ طبقات را به مزداپرستی و راستی و درستی و پاکی و دادگری فرا می‌خواند و هرگز سخن از نفی طبقات و یکسانی طبقاتی ـ اجتماعی نیست و نمی‌تواند باشد چرا که هر طبقه‌ای در هر وضع اجتماعی و پایگاه فرهنگی که هست باید مزدا را بپرستد و به‌راستی و درستی و داد روی آورد. بنابراین یکسانی در پندار و گفتار و کردار نیک است. و این ویژگی همهٔ نهضتهای آیینی تاریخ است که همهٔ طبقات جامعه خویش را مخاطب قرار می‌دهند. در نهضت زرتشت جهت‌گیری طبقاتی نیز وجود نداشت زیرا اصل، یکتاپرستی و دادگری است و هرکس از هر طبقه‌ای می‌تواند یکتاپرست و دادگر باشد. در نهضتهای آیینی نفی ستم طبقات وجود دارد و نه نفی خود طبقات اجتماعی یا فرهنگ طبقاتی، هدف به رامش رسیدن جامعه است و چنین هدفی با پذیرش اصول آن نهضتِ آیینی میسر است.

گاثه‌ها نشان می‌دهند که سررشته داران اندیشه و فرهنگ جاهلیت آریایی، اشراف و روحانیان بودند. درگیری زرتشت با محتوای این اندیشه و فرهنگ و کردار حاصله از آن بود و نه با خود شرفا و روحانیان. و دانستیم که زرتشت از اینکه اشرافیت و روحانیت آریایی دعوت او را نمی‌پذیرند تا راه نهضت بر رعایا باز شود، سخت شکوه دارد و تصریح می‌کند که این اشراف و روحانیان هستند که سرنوشت اندیشهٔ و فرهنگ رعایا را در دست دارند. این اعتراف به‌معنای اعتراض نیست بلکه بیان یک واقعیت پذیرفتنی و معقول و منطقی است. به‌همین دلیل است که زرتشت به اشراف و سران قبایل آریایی

۱- تفضلی ۱۳۲ ← دینکرد. کتاب سوم «ثنویت یکی از موضوعات اصلی این کتاب است که در فصول مختلف از آن بحث و در اثبات آن کوشش شده است».

شرق و جنوب اثیرین پناه می‌برد و با حمایت آنان است که راه نهضت در میان رعایا گشوده می‌شود.

در دوران تاریخی و سیاسی که دوره‌ای سراسر دینی است و نسل نوین آریایی پس از زرتشت، آموزش و پرورش و فرهنگ خلق و خوی کاملاً دینی دارد، این تمایز فرهنگی و طبقاتی به گونه‌ای قانونمند در سرشت حقیقی و سرنوشت حقوقی آریایی پدیدار می‌شود و آیین و فرهنگ، هویت طبقاتی افراد جامعه را تبیین و تشریع می‌کند.

تمایز و تفاوت ذاتی طبقات چندگانهٔ دوران بلند تاریخی را به‌طور مشخص می‌توان در دو فرهنگ یافت: فرهنگ اشرافیت و حاکمیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگ رعایای ایرانی. این دو فرهنگ در پندار و گفتار و کردار دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و در خُلق و خُوی فردی، هیچ وجه مشترکی ندارند. رابطه این دو فرهنگ یک جانبه است؛ رعایا هماره به گونه‌ای می‌پندارند و می‌گویند و می‌کنند که سررشته داران آیین و فرهنگ، صلاح دانسته‌اند. به‌بیان دقیق‌تر، هردو فرهنگ صبغهٔ دینی دارند، فرهنگ برتر دین مدار است و فرهنگ فروتر دین‌پذیر، فرهنگ برتر؛ فرهنگِ مرجع و متبوع است و فرهنگِ فروتر؛ فرهنگِ مقلّد و تابع. مبانی و عناصر سازندهٔ این دو فرهنگ را در میراث دینی موجود به‌روشنی می‌توان دید.

*

مبانی و عناصر سازندهٔ این دو فرهنگ

در حکمت آریایی و آموزه‌های دینی دوران تاریخی، عنصر سازندهٔ فرهنگ برتر، وجود فرّ است که ساختار فلسفهٔ سیاسی آریایی را تشکیل می‌دهد. بی‌گمان، فر پدیدهٔ سیاسی دینی دوران تاریخی است، اندیشه‌ای برتری جو که یونان، رقیب دیرپای شاهنشاهی ایران را به حیرت و حسرت و حسد انداخت که: اشرافیت و حاکمیت سیاسی ایران، خود را برتر از همهٔ جهانیان می‌دانند[1].

فر مبنای کلامی دینی سیاسی سیادتِ اشرافیت آریایی است که در دوران دین مداری تاریخ ایران، تکوین و تکامل یافت و گوهرِ اندیشهٔ سیاسی آریایی گردید و خُلق و خُو و مَشیِ سیاسی ـ اجتماعی اشرافیتِ ایرانی را در حاکمیتِ مطلق سیاسی اقتصادی دوران بلند تاریخی ساخت.

۱- هرودت ۱۰۴. + بدیع ۵۹/۱ سقراط: شاهان لاکدایمون و شاهان ایران از نظر نژاد فروتر از ما هـ



در حکمت دینی آریایی فرگوهری اهورایی و فروغی ایزدی[1] است که از ذاتِ مزدا در بلندای عرش برگسترهٔ فرش غلتیده و سرشتی اهورایی و پاک می‌طلبد تا در آن حلول و هبوط کند. سلسله مراتبِ این حلول و هبوط از عرش به فرش این‌گونه است که از: **اهورامزدا** به **امشاسپندان** و **ایزدان** مینوی و **سوشیانتهای** جهانی می‌رسد. از این‌رو نخست در **هوشنگ** و **تهمورث** و **جمشید** و **فریدون** و **گرشاسپ** و سپس به‌ترتیب در همهٔ سران **خاندان کیانی** حامی زرتشت: **کی‌قباد**، **کی‌اپیوه**، **کی‌کاووس**، **کیارش**، **کی‌پشین**، **کی‌بیارش**، **کی‌سیاوش**، **کی‌خسرو**، **زرتشت** و **گشتاسپ** و سرانجام در **سوشیانت** نهایی موعودِ زرتشت به جهان، حلول خواهد کرد.

در میراث دینی از فرآریایی، فرایزدی، فرکیانی و فرایرانی یاد شده است اما تکیه اساسی بر **فرایرانی** و **فرکیانی**[2] می‌باشد که هردو می‌توانند در یک‌جا جمع شوند و در عین‌حال دوتا هم باشند. **فرایرانی** نمادِ ثروت و قدرت سرشار اقتصادی اجتماعی فرهنگی است و **فرکیانی** نمادِ شوکت، هیبت، اُبهت و سیادت سیاسی و حاکمیت مطلق حکومتی می‌باشد.

پیشینهٔ فر که نماد قدرت سیاسی فرهنگی و ثروت اقتصادی اجتماعی آریایی است به دوران جاهلیت آریایی کشانده شده است. در میراث دینی که در بردارندهٔ فصول برجسته تاریخ جاهلیت آریایی نیز هست، تنازع بقای مرگبار قبایل قدرتمند آریایی هوشمندانه توجیه و تطهیر شده و فلسفه‌مند گردیده، به این صورت که همهٔ قبایل ضعیفِ رقیب و قهرمانان و نام‌آورانِ‌شان می‌خواسته‌اند فرآریایی را بربایند ولی نتوانسته‌اند و این همه کشتار درگذر هزاره‌ها، بر سر همین **فر** بوده است. در حالی‌که همه قهرمانان و نام‌آوران آریایی قوی و غالب و برتر، فر را به‌دست آورده و بر سراسر ائیرین و یا هفتِ‌کشور آسیایی روزگاری دراز پادشاهی کرده‌اند.

در حکمت دینی آریایی، پیشینه فر به آغاز آفرینش کشانده شده و نخستین درگیری بر سر فر میان سپنت مینو و انگره مینو (= اهریمن) درگرفته است: «سپنت مینو و انگره مینو

۱- خْوارِنُو، خْوَرِناؤ، خوَرِنگه: بسیار فروغمند، بسیار بانور، بسیار بانور ایزدی، بسیار با فر، نورمندی، فروغ، نور، خُره، فرّه از ریشهٔ: خْوَاِن، خُور، در پهلوی: خْوَان، خوَر، خرّه، فر، شکوه و جلال خداوندی. ن.ک: وندیداد ۱۹/۱۷۸۴/۴: یادداشت ۱۴۱. + ۱۸۱۹/۴. + یشتها ۳۱۵/۲.

۲- ائیرینم خورنه = فرایرانی، کوئنم خورنه = فرکیانی. ن.ک: وندیداد ۲۶۹/۱، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۹۴، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۹۷. + یشتها ۳۱۵/۲.

با فرستادن جنگاورانی به‌عرصهٔ پیکار کوشیدند تا فر را بدست آورند، جدال سختی در گرفت. آذر پسرِ اهورامزدا به‌یاری سپنت مینو شتافت، از آن‌سو اژی‌دهاک سه پوزه وارد این پیکار شد و گفت که فر را من خواهم گرفت. فر به دریای فراخ کرت جست. اپم نپات فرشتهٔ آب او را دریافت»[1]. و از همین جاست که اصولاً فر بدست نیامدنی است و به‌دست هرکس و ناکسی نمی‌رسد، سرشتی اهورایی و اشرافیتی فطری و خونی و نژادی می‌طلبد. و بر این اساس است که می‌توان رازِ سنّتِ مقدّسِ خُتودَتَ را دریافت. چرا که طهارتِ خون و نژاد و فطرت پاک از طریق اجرای سنّتِ مقدس ختودت ممکن است و نسل آریایی اصیل برخاسته از سنتِ ختودت می‌تواند حامل فرایرانی و کیانی باشد زیرا جمشید برای به‌دست آوردن فر که به‌دلیل گناهی از او جدا شده بود، ختودت نمود و فر به‌جایش برگشت[2].

ارت فرشتهٔ ثروت و رفاه و خوشبختی و ناهید و مهر و آذر و بهرام ایزدان توانای قدرت و سلاح و هیبت و شوکت و حکومت و حاکمیت سیاسی فرهنگی، بنیانهای فرهنگ برتر هستند و فر ایرانی و کیانی را هماره در خود و با خود دارند و برتری مطلق می‌بخشند. برای به‌دست آوردن فر همهٔ قهرمانان و نام‌آوران آریایی پیش و پس از زرتشت برای خشنودی این ایزدان بزرگ آریایی در مکانهای مقدسی هزاران اسب و گاو و گوسفند قربانی کرده‌اند و کامیاب شده‌اند.

اینک باتوجه به میراث دینی موجود، ساختار فرهنگی، سیاسی، اقتصادی فرهنگ برتر و حاکم و غالب آریایی، از پگاهِ بدویت تا روزگارِ مدنیت یا از هزاره‌های تنازع بقای قبایل تا عصر جنگ قدرت سیاسی خاندانهای ایرانی دوران تاریخی ترسیم می‌شود، تا روشن گردد که مبنای توجیه دینی تمرکز تاریخی قدرت و ثروت اقتصادی سیاسی در چند خاندان ایرانی، همین فر است و اصولاً آنچه استبداد دینی سیاسی ایرانی خوانده می‌شود، مبانی آن در ژرفای روح و روان و باور رعایای ایرانی، ریشه‌های عمیق فلسفی کلامی دینی دارد و همهٔ ویژگیهای این استبداد کهن که در گفتار و کردار و خُلق و خُوی اشرافیت و حاکمیتِ سیاسی ایران متجلی است، صفات ایزدانِ بزرگی است که بُنیانهای فرهنگ برتر را می‌سازند.

۱- ن.ک: یشتها ۴۵/۷/۳۳۹/۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱.

۲- ن.ک: مقاله ختودت.

● **سلسله مراتب هبوط و حلول فر از عرش به فرش:**

«**فرکیانی** نیرومند مزدا آفریده را ما می‌ستاییم؛ آن **فر** بسیار ستوده، زبردست، پرهیزکار، کارگر چابک را که برتر از سایر آفرینندگان است» «**فری** که از آنِ **اهورامزداست** . . .» «**فری** که از آنِ **امشاسپندان** است» «فری که دیرزمانی از آنِ **هوشنگ** پیشدادی بود . . . فری که از آنِ **تهمورث** زیناوند بود ... فری که دیرزمانی از آنِ **جمشید** بود و از او جدا شد و آن را **فریدون** برگرفت و بار دیگر از جمشید جدا شد و **گرشاسپ** برگرفت . . .» «**فرکیانی** نیرومند مزدا آفریده را ما می‌ستاییم . . . که به **کی‌قباد** پیوست و به **کی‌ابیوه** و به **کی‌کاووس** و به **کیارش** و به **کی‌پشین** و به **کی‌بیارش** و به **کی‌سیاوش** تعلق داشت» «که به **کی‌خسرو** تعلق داشت . . . که به **زرتشت** پاک تعلق داشت . . . که به **کی‌گشتاسپ** تعلق داشت . . . که به **سوشیانت** پیروزگر و به سایر دوستانش تعلق خواهد داشت . . .»[۱] «نخستین بار **بهرام** اهورا آفریده در کالبد **تندباد** مزدا آفریده به‌سوی **زرتشت** وزید، **فر** نیک مزدا آفریده را آورد . . . آنگاه **بهرام** بسیار نیرومند به او گفت در نیرو من نیرومندترینم، در پیروزی من پیروزمندترینم، در **فر**، من فرهمندترینم . . . من ستیزگی را درخواهم شکست، ستیزگی همه دشمنان را چه جادوگران و پری‌ها و چه کاویهای ستمکار و کرپنها را»[۲]. «. . . به‌نزدیک **ارت** آمد **زرتشت**، به گردونه‌اش تکیه زد. **ارت** او را به پسود با بازوی چپ و راست و با بازوی راست و چپ و گفت: ای زرتشت . . . به تن **تو فر** داده شد و به روان تو سعادت جاودانی»[۳].

● **فرایرانی؛ نمادِ ثروت و قدرت اقتصادی و برتری فرهنگی:**

«**اهورامزدا** به زرتشت گفت: من آفریدم **فرایرانی** از **ستور** برخوردار، **پُر رمه**، **پُر ثروت**، **پُر فر** را که: **خِرَدِ خوبِ فراهم** شده و دارایی **خوب فراهم** شده بخشد . . .»[۴]

● **فرکیانی و ایرانی؛ نماد قدرت و حاکمیت مطلق سیاسی:**

«فرایرانی [= کیانی] اهریمن پرگزند را شکست دهد، خشم سلاح خونین آزنده را شکست دهد، . . . ممالک غیرایرانی را شکست دهد»[۵]

۱- همان ۲/۳۴۵ - ۷۰/۳۶۰، ۷۱، ۷۴ - ۷۷، ۷۹ - ۸۲، ۸۴ - ۸۷، ۸۹.

۲- همان ۲/۱۲۰/۲، ۳، ۴.

۳- یشتها ۲/۱۸۶/۲۱، ۲۲.

۴- همان ۲/۲۰۴/۱.

۵- همان ۲/۲۰۴/۲.



● **فر بدست نیامدنی؛ فره ایزدی اهورایی روحانیت و معنویت ایرانی.**

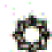
● **فرایرانی و کیانی؛ از پگاه تنازع بقای بدویت تا جدال قدرت روزگار مدنیت:**

«فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را می‌ستاییم . . . که **افراسیاب** تورانی نابکار از دریای **فراخ کرات** آرزوی داشتن آن کرد. برهنه شده، رختها بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد. فری که به **اقوام ایرانی کنونی** و بعد به زرتشت پاک متعلق است. او شناور به‌سوی فر شتافت این فر تاختن گرفت . . . از دریای فراخ کرت برخاست. . . . افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای **فراخ کرات** بیرون آمد، سخن ناسزا به زبان راند: اِیثِ اِیثِ یِثْنَ اَهْمٰایی. من نتوانستم این فر را بربایم. فری که به **اقوام ایرانی کنونی** و بعد به زرتشت پاک متعلق است . . . پس دومین بار برهنه شده رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد. فری که به **اقوام ایرانی کنونی** و بعد به زرتشت پاک متعلق است. او شناور به‌سوی فر شتافت. این فر تاختن گرفت . . . از دریای **فراخ کرت** برخاست . . . افراسیاب . . . از دریای فراخ کرت بیرون آمد سخن ناسزا به‌زبان راند: اِیثِ اِیثِ یَثْنَ اَهْمٰایی اُوثَتْ ایثِ یَثْنَ کَهْمٰایی . . . پس سومین بار او رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد . . . او نتوانست این فر را برباید فری که به **اقوام ایرانی کنونی** و . . .»

● **فرایرانی و کیانی در جلال و جبروت ایزدان بزرگ آریایی؛ ارت، آذر، بهرام، مهر و ناهید متجلی می‌شود. با این ویژگی که ارت دختر مزدا و سپندارمذ، خواهر امشاسپندان و ایزدان است و آذر پسر اهورامزدا، جوهر و ذاتِ درخشان و فروزانِ فره ایزدی و ایرانی و کیانی را در خود دارد و مزاجِ آتشین آریایی را در قدرت و ثروت و لذت نمایندگی می‌کند.**

۱ـ جلال و شکوه ثروت اقتصادی و قدرت سیاسی و برتری فرهنگی اشرافیت و حاکمیت سیاسی ایران:

«همراه شو ای ارت بسیار خوشی بخشنده، آن مردی که راستی را خشنود سازد، ارت به درآید، در خانهٔ زیبای خسروی بنیان، در حالی‌که همهٔ رمه، همهٔ پیروزی، همهٔ خِرَد (= دانش)، همهٔ فر ارزانی دارنده است. اگر آن ارت نیک بزرگوار یک پای فرو نهد در خانه زیبای خسروی بنیان؛ هزار اسب و هزار رمه و فرزندان کار آزموده . . . سراسر



فرایرانی به جنبش آید»[۱] یعنی همه پدیده‌های مادی و معنوی در شکوه و جلال فرهنگ برتر به‌کار آید.

«ای ارت نیک، ای ارت زیبا، ای ارتِ درخشان . . . ای کسی که **فر** نیک بخشی به مردانی که تو همراه آنانی، از خان و مان بوی خوش آید . . . مردان در کشور پادشاهی کنند با اغذیه فراوان، در آنجایی که آذوقه انبار شده و بوهای خوش بلند گشته و بسترهای گسترده و سایر اموال گرانبها فراهم است»[۲] **فری** که دربار نخست از **جمشید** جدا شد «این **فر** را **مهر** برگرفت، **مهر** تیزگوش، **مهر** شهریار، فرهمندترین ایزد مینوی»[۳] **مهر** «کسی‌که کشور دشمن را از راه راست محروم سازد، **فر** را از آن بگیرد، پیروزی را دور نماید»[۴] «کسی که **ارت** نیک با اوست و پارند به‌گردونه سبک سوار و نیروی مردانه و نیروی **فرکیانی** و نیروی **جوّ** جاودانی و نیروی **داموئیش اوپه‌منه** و نیروی **فروهرهای** پاک دینان و . . . را گرد آورد»[۵]. «ازپی **داموئیش اوپه‌منه**، **مهر** و آذر شعله‌ور و **فر توانای کیانی** می‌تازند»[۶] **مهر** ایزدِ عهد و پیمان رعایا با اشرافیت و روحانیت و حاکمیت سیاسی ایران است.

«ای **ارت** نیک . . . **دخترِ اهورامزدا** . . . **خواهر امشاسپندان** . . . **پدر توست اهورامزدا** . . . **مادر توست سپندارمذ**، **برادران تو هستند سروش، رشن، مهر، خواهر توست دین مزدیسنا**»[۷]

به‌روشنی پیداست که سنت مقدسِ **ختودت** ویژهٔ **فرهنگ برتر** است چراکه بنیانِ سمبلیکِ اهورایی دارد و خانوادهٔ سمبلیکِ **مزدا** مُجری این سنتِ مقدس هستند.

«ای ارت نیک آن مردانی که تو همراه آنان باشی . . . خانه‌هاشان برپاست خوب ساخته شده، از ستوران برخوردار، قابل تداوم در مدت طولانی، تختهاشان برپاست، خوب گسترده شده، خوشبو، خوب ساخته شده با بالشهای آراسته، با پایه‌های زرنشان، زنان عزیزشان روی تختهای زیبا با بالشهای آراستهٔ خود لمیده، خود را زینت می‌کنند با دست‌بند، با گشواره‌های چهارگوشه برای نمایش آویزان و طوق زرنشان، این چنین گویان: چه‌وقت خان خدای ما به‌سوی ما خواهد آمد، چه‌وقت از ما شاد گشته، از تن ما

۱- یشتها ۲/۲۰۵/۴، ۵.
۲- همان ۲/۳۳۶/۳۵.
۳- همان ۲/۱۸۶/۶، ۷، ۸.
۴- همان ۱/۳۴۹/۲۷.
۵- همان ۱/۴۰۷/۶۶.
۶- همان ۱/۴۹۳/۱۲۷.
۷- همان ۲/۱۸۶ - ۱/۱۹۰، ۲، ۱۶.

لذتی خواهد داشت؟ زنان آن کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک [فقط چنین خواهند بود]...»

«دختران‌شان نشسته، خلخالها به‌پا کرده کمربند به‌میان بسته، با تن زیبا، با انگشتهای بلند، بدن به اندازه زیبا که برای بیننده لذتی است... دختران کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک...» «اسبهای تند، هراس‌انگیز و تیزتک‌شان گردونه را با چرم نرم به‌گردش درآورند... شتران هراس‌انگیز کوهان بلند بسیار جسورشان از زمین برخاسته در هیجان با یکدیگر بستیزند، شتران کسانی‌که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک...»

«آورنده، سیم و زرشان را در سرا آورد، از کشورهای بیگانه، و رختهای به‌گونه عالی کار شده، کسانی را که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک...»[1] اشاره به غنائم جنگی دوران باشکوه تاریخی. از تاکیدها پیداست که ارت فقط همراه بزرگان و نام‌آوران تاریخ آریایی بوده و خواهد بود و به سراغ هرکس و ناکسی نخواهد رفت: «ارت نیک را می‌ستاییم، او را بستود هوشنگ، جمشید، فریدون، هوم، خسرو، زرتشت، گشتاسپ»[2]. همه این نام‌آوران و بزرگان آریایی ارت را ستوده و از او کامِ ثروت و قدرت و شهریاری خواسته‌اند و کامیاب شده‌اند.

بهرام؛ قدرت، قلمرو و تجلی آن: «بهرام در میان ایزدان مینوی، مسلح‌ترین است؛ در کالبد تند باد بوزید و فر نیک مزدا آفریده را آورد»[3] «بهرام؛ نیرومندترین، پیروزمندترین، فرهمندترین، سودمندترین، درمان بخش‌ترین ایزد است»[4] «ستیزه را درهم شکند، دشمنان را درهم شکند، در کالبد گاو نر زرین شاخ، در کالبد اسب سفید زرین گوش زرین لگام، در کالبد شترِ سرمستِ دندانگیر، در کالبد گرازِ تیزدندان حمله‌گر، در کالبد مرد پانزده ساله نورانی، در کالبد مرغ شاهینِ تیز چنگال منقار بلند، در کالبد میش گشن دشتی پیچ در پیچ شاخ، در کالبد بز گشن دشتی شاخ سرتیز، در کالبد مرد رایومند با کارد زرین، بهرام را می‌ستاییم که دلیر سازد، مرگ آورد، صلح بخشد، به‌مقصد رساند، سرچشمه نیک و قوت بازوان و صحت تن و دوام در سراسر تن...»[5]. «بهرام را می‌ستاییم بکند که پیروزی بهرام با فر این خانه را برای گله‌گاوان فرا گیرد. بهرام را می‌ستاییم که همراه مهر و رشن در صفهای آراسته جنگ رفته تا هرکه به مهر دروغ گوید و از رشن روی گرداند، ناخوشی و

۱- همان ۲/۱۸۸/۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴.
۲- همان ۲/۲۰۰ - ۵۲/۱۹۲ - ۲۳.
۳- همان ۲/۱۲۰/۱، ۲، ۳، ۴.
۴- همان ۲/۱۲۰/۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰.
۵- همان ۲/۱۲۸ - ۵/۱۲۱، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ - ۴۰.



مرگ و خشم آورد»[۱]

ناهید؛ مزدا ناهید را از نیروی خویش پدید آورد تا خانه و ده و روستا و کشور را بپرورد. ناهید جان‌افزا، فزاینده گله و رمه، **ثروت و مملکت** است، نطفهٔ مردان و رحم زنان را پاک کند، زایشِ زنان را آسان کند، شیر به پستان زنانِ آبستن رساند، پاسدار نطفهٔ زرتشت در آبهای کیانسیه است، بر همهٔ دشمنان ایران پیروز است. مزدا در آریاویج در کنار رود ونگوهی با هوم و شیر و برسم او را ستوده و از او خواهان کامیابی شده تا زرتشت را برانگیزد. ناهید مزدا را کامیاب ساخته است. به فرمودهٔ مزدا، زرتشت نیز ناهید را ستوده و ستایش کرده است. **هوشنگ، جمشید، فریدون، گرشاسپ، کی‌کاووس خسرو، توس، جاماسپ** و همه قهرمانان و نام‌آوران **مثبت** آریایی برای ناهید در مکانهای مقدسی صد اسب و هزار گاو و ده‌هزار گوسفند قربانی کرده و کامیاب شده و شهریاری کرده‌اند. **اژی‌دهاک و افراسیاب** و دیگر قهرمانان و نام‌آوران آریایی **رقیب و منفی** و منفور نیز قربانی کرده اما کامیاب نشده‌اند.

● خُلق و خُوی آیینی ـ سیاسی اشرافیت و حاکمیت سیاسیِ ایران، تجّلی صفاتِ ایزدان بزرگ آریایی است.

۲ـ خُلق و خُوی آیینی ـ سیاسی اشرافیت و حاکمیت سیاسی ایران:

داموئیش اوپه مَنَه ایزد دلیر و توانایی است که **مهر** هماره از پی او می‌تازد. این ایزد نمایندهٔ خُلق و خوی فرهنگِ برتر است و اندیشهٔ دانا و خردمندی است که به رعایا نفرین و لعن می‌کند و هوشمندانه و سزاوارانه رعایای بی‌سر و پای ناسپاس و بدکار را دشنام و ناسزا می‌گوید.[۲] تنبلی، کم‌کاری، گستاخی، ناسپاسی رعایا، موجب لعن و نفرین آنان می‌شود. آنچه در فرهنگ رعایا و عوام، هتاکی و فحاشی اربابی نامیده می‌شود، بیانِ عامیانهٔ این خصلتِ ایزدی فرهنگ برتر است.

۱- همان ۱۲۵/۲ - ۴۱/۱۲۶، ۴۷.

۲- در مورد این ایزد که هماره همراه مهر است ن.ک: یشتها ۹/۴۲۷/۱، + ۶۶/۴۵۷، ۶۸، ۱۲۶، ۱۲۷. + ۵۶۷/۱ / رشن یشت ۴. + ۴۷/۷۰/۲، ۴۸. + یسنا ۱۵/۱، ۱۵/۲، ۲۶/۷، ۱/۸، ۲۳/۱۸. + خرده اوستا ۳۰/۱۹۳ + ۳۰/۱۹۹. شادروان **پورداود** از شناسایی این ایزد ناتوان مانده و به‌نقل از **دارمستتر و جکسن** آن را نمایندهٔ اندیشه‌ای دانا و خردمند می‌داند که نفرین و لعن می‌کند: **دارمستتر**: «La pensée de malédiction du sage»
جکسن «verwünschung, welche das Anathema des priester oder dan Fluch des weisen vorseellt.»
ن.ک: یشتها ۱۲۷/۴۹۳/۱.

● مبانی آیینی قدرتِ مطلقهٔ اشرافیت، روحانیت و حاکمیت سیاسی ایرانِ دوران تاریخی.

«مزدا گوید: من مهر را در ستایش و نیایش، مساوی خویش آفریدم»، «**مهر** دارنده دشتهای فراخ که به کشورهای آریایی خان‌ومان با سازش و رامش و خوشی **بخشد**». «**مهر** یاری‌رسان، گشایشگر، یاری کننده، دل‌سوز، چاره‌ساز، پیروزگر، سعادت‌بخش، دادگراست» «**ایزد داموئیش اوپه‌منه**، رشن، **بهرام**، **سروش**، **آذر**، **فر**، **ارت**، **دین**، **پارندی**، **باد** و ... همراه او و در رکاب **مهر** هستند» «**مهر** فناناپذیر، تیز اسب، مزین به پرتو زرین، از کلام راستین و دروغین آگاه، بر مقصران خشم گیرد، از **پیمان شکنان** و **دروغگویان انتقام** گیرد، بر دشمنان هزاران ضربه زند، ثروت و قدرت اقتصادی؛ زنان، اسبان، شتران، رمه‌ها، گله‌ها همه از اوست، کسی است که جنگ برانگیزد و به **جنگ استحکام بخشد**، پایدار ماند، سپاه دشمن را از هم بدرد، پریشان سازد، هراس افکند، سر از تن پراند، خانه‌ها ویران کند، دشمنان را به خاک افکند، هزاران هزار نابود کند، ابزار جنگی بسیار دارد، سلاح دشمن را از کار اندازد و ...»[1]

مبانی آیینی نهادِ اطلاعاتی امنیتی سراسری:

«**مهر** دارای ده‌هزار گوش و ده‌هزار چشم است، دارای ده‌هزار دیده‌بان است، هشت تن از یاران **مهر** در بالای کوهها و برجها، پیمان شکنان و دروغگویان به **مهر** و **رشن** را زیر نظر دارند»[2]

فردوسی به‌درستی هر چه تمام، این سیستم دینی اطلاعاتی امنیتی دوران بلند تاریخی را در حماسهٔ با شکوه خویش آورده است:

پراکنده کارآگاهان در جهان	که تا نیک و بد زو نماند نهان
هر آنکس که اندیشه بد کند	به فرجام، بد را تن خود کند[3]

● تیمار آیینی رعایای ایرانی؛ برزیگران، شبانان، کارگران، پیشه‌وران، مالیات دهندگان، کارگزاران و شاهان محلی ایالات:

«هیچ‌کس نتواند به **مهر** دروغ گوید؛ نه بزرگ خانواده، نه بزرگ ناحیه، نه شهریار

۱- یشتها ۴۲۳/۱ - ۱/۵۰۳، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶.

۲- یشتها ۴۲۳/۱، ۷/۴۴۷، ۳۷، ۴۵، ۸۱، ۸۲.

۳- شاهنامه ۹۰/۸ - ۵۳ بندهای ۲۹ - ۱، ۹۰ - ۸۵.



ایالت. اگر ایتان به مهر دروغ گویند، مهر غضبناک شده خانه و ده و ناحیه و ایالت و بزرگان خانواده و ده و سران ناحیه و شهریاران و سروران ایالت و کشور را تباه سازد. مهر به‌سویی تازد که در آنجا پیمان‌شکن است و در انتقام‌گیری هم اشتباه نمی‌کند، هر کس سخنی زشت بر زبان راند و علیه مهر و ایزدان و مقدسات دیگر سخنی گوید مهر توان از ستور او برگیرد و نیزهٔ او را بی‌اثر سازد (منظور اعتراض به وضع موجود و شکایت از اوضاع و احوال اقتصادی اجتماعی دوران تاریخی است). اما اگر به مهر دروغ گفته نشود، مرد را از خطر و نیاز برهاند. ای مهر وقتی خشمناک گردی می‌توانی به بدنهای مردان پیمان‌شکن بیم و هراس افکنی، نیرو از بازوان‌شان بگیری، پاهای‌شان را ناتوان کنی، نور از چشم‌شان بگیری و شنوایی از گوشهای آنان سلب کنی، مهر که ده‌هزار دیدبان دارد، تواناست و از همه‌چیز آگاه است و فریفته نمی‌شود».[1] مهر دارندهٔ فرکیانی و شهریار کشورهای آریایی است و همه رعایا با او پیمان بسته‌اند.

● **کیفر رعایای ناسپاس و معترض و کارگزاران و شاهان محلی ایالات ایرانِ دوران تاریخی:**

«مهر دشمن را در تاخت بگیرد، پر از خشم، با رشادت، مردانه دشمن را در جنگ به خاک افکند ... ضربتی فرو آورد و مغز سر و ستون فقرات را درهم شکند ... او فوراً همه را قطعه قطعه کند استخوانها و موها و مغز و خونِ مرد پیمان‌شکن را درهم و برهم روی زمین فرو ریزد، پسران کسانی که به‌سختی زَوَر نیاز نمودند کشته شوند مو کنده به خاک افتند. کسی که مهر را آزرده، او خانه و ده و شهر کشور و شهریاری او را ویران کند، در ممالک پیمان شکنان، نخست گُرز به اسب مرد پیمان‌شکن حواله کند، ناگهان اسب و سوار را به هراس اندازد و او را هلاک کند، مهر فوراً اجرای مجازات کند.

ویژگی خلق و خوی اشرافیت و حاکمیت سیاسی ایران: به محضِ خشم و غضب، حکم صادر کند و اجرای فوری حکم، او را خشنود سازد. مهر هماره در گردش است می‌پرسد به که باید ناخوشی و مرگ دهم، به که باید زجر و شکنجه دهم، فرزندان برازندهٔ که را باید به یک ضربت هلاک سازم».[2]

۱- یشتها ۱/۴۳۵/۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵. تاکید بر پیمان‌شکن برای این است که رعایای ایرانی با اشرافیت و روحانیت و حاکمیت سیاسی اقتصادی ایران، پیمان خدمت بسته‌اند و مهر ایزد عهد و پیمان از پیمان‌شکنان انتقام می‌گیرد.

۲- یشتها ۱/۴۶۱/۷۱، ۷۲، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴.

● رعایای ایرانی و فرایرانی و کیانی

برای رعایا فرایرانی و کیانی اصولا بدست نیامدنی بود و به این واقعیت در نیایش روزانه خویش مکرر اعتراف می‌کردند. آنان هرگز چنین آرزویی ناممکن را در دل نداشتند. بنابراین کار رعایای متدین ایرانی ستایش فر و خدمت صادقانه به مظاهر عینی تجلی فرایرانی و کیانی بود:

«درود به فَرایرانی، به فرّایرانی مزدا آفریده درود می‌فرستیم،[1] درود به فرایرانی مزدا داده و فرکیانی مزدا داده، فرایرانی مزدا داده را می‌ستاییم، فرکیانی نیرومند مزدا داده و فرمزدا داده زرتشت را می‌ستاییم».[2] فَرِ بدست نیامدنی، فَرِ ویژهٔ روحانیان است. رعایا می‌کوشیدند تا با کار و کوشش صادقانه، خشنودی ایزدان را که در خشنودی اشرافیت، روحانیت و حاکمیت سیاسی ایران (این مظاهر عینی تجلی فرایرانی و کیانی) نهفته بود فراهم سازند و تا آنجا که در توان دارند سخنی نگویند و کاری نکنند که خشم ارت و بهرام و ناهید و مهر و دیگر ایزدان بزرگ آریایی را برانگیزند و دچار کیفر دنیوی شوند. خشنودی این ایزدان نذر و نیازی بود که علاوه بر خدمت صادقانه به ارباب خویش می‌نمودند:

خشنودی بهرام ایزد اشرافی آریایی: «مزدا گفت: ممالک ایرانی برای خشنودی بهرام باید یک گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر فرقی نمی‌کند اما باید یک رنگ باشد»[3]

«از این نذری نباید راهزن، زن بدکار و افرادی که گاثه نمی‌سرایند و یا بر هم زن زندگانی و مخالف دین اهورایی زرتشت بخورند. اگر اندکی از این نذری را بخورند بهرام چاره و درمان برگیرد، سیل ناگهانی ممالک ایران را فراگیرد، لشکر دشمن ناگهان به ممالک ایران بتازد و همه را در هم شکند و هزاران هزار نفر را بکشد»[4]

خشنودی ارت؛ ایزد اشرافی آریایی: «ارت بزرگوار گفت: از آب زوری که نذر من می‌شود نباید به هیچ‌کس برسد؛ به مردان سترون، به زنان حیض، به کودکان نابالغ، به دختران به مرد نرسیده، که من از این کودکان و دختران خاطره بدی دارم، آنان چند بار اسبهای مرا رمانده‌اند. چندبار که خود را زیر پای گاو نری پنهان کرده بودم، مرا آزردند،

۱- یشتها ۲/۲۰۴، ۷/۲۰۵، ۸، ۹.
۲- خرده اوستا ۹/۱۹۳، ۹/۱۹۹، ۲۵/۲۰۱، ۲۸.
۳- یشتها ۲/۱۳۰/۵۰.
۴- همان ۲/۱۳۰/۵۱، ۵۳.

یکبار که خود را زیر گلوی میش گشن پنهان کرده بودم، همین کودکان و دختران اسبهای مرا رماندند ... ای ارت با این نذر تو را درود گویم، تو را نیایش کنم، ای ارت زیبای کردگار»[1]

خشنودی ناهید؛ ایزد اشرافی آریایی: «نیایش با زور آمیخته به هوم آمیخته به شیر، از روی دستور تهیه و تصفیه شده، با برسم، با پندار و گفتار و کردار نیک. از این زور من نباید هرتی و تبدار و ناقص‌العضو و سپحی و کسویشی و زن و کسی که گاثه نسراید و فرد پیس بنوشد. من در مراسم زوری حاضر نمی‌شوم که کر و کور و کچل و گروگوری و کوتوله و بی‌شعور و غشی و آرَی و قوزدار و دندان کج و ... حاضر باشند و بنوشند»[2]

خشنودی مهر، ایزد بزرگ اشرافی آریایی: «مهر دارندهٔ فر، شهریارِ کشورهای آریایی، فرهمندترین ایزد مینوی»[3] «**مهر** را می‌ستاییم که شهریار کشور، بزرگ شهر، کدخدای ده، رئیس خانواده و از هر دو نفر یک نفر دستها را بلند نموده او را به‌یاری می‌خوانند. در هر جا که بیچاره‌ای پیرو آیین راستی از حقش محروم شده باشد دست بلند نموده از او یاری می‌خواهد، گله‌مندی که به او شکایت برد و ... **مهر** پسران کسی را که به‌سختی زَوْر نیاز کند کشته و موکنده در خاک افکند. هومِ نثار و نذر شده را باید **زوت** تقدیم نموده نیاز کند. مرد پاک می‌تواند از زَوْری که از روی دستور تهیه شده بنوشد ... مزدا گفت: رعایایی که برای **مهر** نذر و نیاز می‌کنند باید سه شب و روز تن خویش را بشویند و برای کفاره گناهان **سی تازیانه** بخورند و برخی دو شبانه روز تن خود را بشویند و برای کفاره گناهان **بیست تازیانه** بخورند. کسانی که در نیایشِ **استوت یسناها** و **ویسپرد** شرکت نکرده‌اند نباید از این زَوْرها بنوشند ... **مزدا** و **امشاسپندان** و **مهر** را خشنود سازد کسی که آنان را حقیر شمرد. کسی که **قانون دین**، ایزد رشن و ایزد **ارشتاد** را حقیر شمرد»[4]

• طبقات بالای رعایای متدین و فرمانبر یعنی رزمیان و برزیگران و دامداران تنها می‌توانستند پس از فراهم نمودن خشنودی ارباب خویش و رضایت خاطر ایزدان یاد شده و دیگر ایزدان، از الطاف فره ایرانی و کیانی بهره‌مند شوند. اما آنچه بیشتر

۱- همان ۲/۱۹۷/۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۱.

۲- همان ۱/۲۳۷/۶، ۷، ۸، ۹، ۹۱/۲۷۵، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵.

۳- همان ۲/۳۳۶/۳۵.

۴- همان ۱/۴۶۵/۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹.

سرنوشت‌ساز بود، جلب توجه و عنایت فراهورایی و روحانی بود:

«چنین گفت اهورامزدا: ای زرتشت پاک؛ پس باید هر یک از شما مردمان خواستار فر بدست نیامدنی باشد، او از بخشش پاداشِ درخشان آتربانی بهره‌مند گردد ... او از ارت بسیار رفاهیت بخشنده بهره‌مند گردد که ستور و علوفه ارزانی دارد، پیروزی هر روزه از آن او شود که با نیرو شکست دهد و بیش از سالی طول نکشد و از این پیروزی برخوردار شود، او به لشکر خونین چیره شود و از پیروزی برخوردار، او همه دشمنان را شکست دهد. برای شکوه و فرش من او را با نماز بلند و آب زور می‌ستایم، آن فر زورمند مزدا آفریده بدست نیامدنی را، فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما می‌ستاییم باهوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و کلام راستین: ینگهه‌ها نام ...».[1]

فَرِ بدست نیامدنی، فَرِ خدایی و روحانی است که ویژهٔ روحانیان است. بنابراین در میراث دینی از سه فر سخن رفته است.



تأمّل و تدبّر هوشمندانه در میراث دینی موجود نشان می‌دهد که: آیین و فرهنگ آریایی ترجمان خُلق و خُوی این قوم است و عناصر غالب و برتر این قوم پدید آورنده این آیین و فرهنگ می‌باشند. در مفهوم ملیت گفته شد که ملیت نیز مفهومِ قومی و آیینی دارد و آنچه سازندهٔ آیین و فرهنگ و ملیت است، عنصر قومیّتِ آریایی است. بدیهی است همهٔ آیینها و فرهنگهایی که مولودِ قومیت هستند دارای این ویژگی می‌باشند، اما کمتر قومی وجود دارد که در دورهٔ تکوین و تدوین آیین و فرهنگ، اصالت قومی خود را حفظ کرده باشد. به‌نظر می‌رسد قوم آریایی این ویژگی را داشته است. یعنی در روزگار تکوین اندیشه آریایی و تکامل و تدوین آیینی فرهنگی آن، اقوام و فرهنگهای بیگانه نتوانسته‌اند درگوهره و ساختار آن نفوذ کنند و اثر گذارند.

گفته شد که ثنویت فرهنگی این قوم نیز ریشه در ساختار قومی آریایی دارد، بنابراین ثنویت فرهنگی امری ذاتی و بنیانی است که بخشی از هویت آریایی می‌باشد. عناصر قوی و غالب و برتر این قوم سررشته‌دار آیین و فرهنگ بوده‌اند و این سررشته‌داری نه به‌معنای تحمیلِ خویشِ برتر بر گسترهٔ فروترِ گستردهٔ این قوم، بلکه به‌همان معنای آیینی و

۱- همان ۲/۳۴۰/۷/۵۳، ۵۴.



فرهنگی آن تحقق یافته است. در **حکمتِ آریایی**، این حقیقتی است فلسفی که روح و روان آریایی به آن اعتراف و اذعان دارد: **ثنویت در آفرینش** مستلزم **ثنویت فرهنگی** است؛ **ذاتِ برتر و ذاتِ فروتر**. سیادتِ همه جانبهٔ ذات برتر بر ذات فروتر طبیعی و منطقی است. تعبیری که در مفاهیم آیینی به‌معنای تقدیر آمده است و گریز از این تقدیر محال است و اصولاً اندیشه‌ای غیرمنطقی و محکوم به شکست است. چراکه هر گونه تغییری در این تقدیر، به‌معنای ستیز با قانونمندی تکوینی آیینی حاکم بر روح و سرشت این قوم است. بنا به این تقدیر مقدّر و محتوم، این ذات برتر است که باید حاکم باشد و ذات برتر این قوم یعنی حاکمیتِ **اشرافیتِ فطری، فکری، خونی و نژادی** این قوم که قرارگاه **فَرِه ایرانی و کیانی** است. حاکمیتی اهورایی که بقا و حیات و حضور تاریخی این قوم را در گذر هزاره‌ها و حوادث ویرانگر تضمین کرده است. از طرفی این قوم درگذر تاریخش بارها تجربه کرده که هر گاه **فروترانِ** قوم که فاقد اشرافیت فطری و فکری و خونی و نژادی هستند، پا به عرصه رهبری این قوم گذارند، زمینه یورشِ **اهریمن** فراهم است و روزگار اهریمنی آغاز می‌شود و سیه روزی ایران فرا می‌رسد. از این‌رو، آیین و فرهنگ که برآمده از ساختار روح و خلق و خوی این قوم است، آموزه‌های پرورشی رعایا را در خود دارد. **رعایا** ذواتِ فروتری هستند که باید آموزش و پرورش آیینی داشته باشند چرا که روح و سرشت آریایی، سرشتی ذاتاً آیینی است. این تدابیر که در گذر هزاره‌ها، بنا به ظرفیت رعایا و شرایط سیاسی اجتماعی تدارک دیده شده و مولود تجربه این قوم است در تربیت و تسلیم و فروتنی آیینی فروتران بسیار کارساز بوده است. ذوات برتر و سررشته داران آیین و فرهنگ به‌درستی می‌دانسته‌اند که رعایای سبک‌سر اگر **تیمار آیینی** نشوند، پای از گلیم خویش فرا نهند و ناسپاسی پیشه گیرند و آیین و کشور به باد دهند. این دریافتِ ژرف از روان رعایا بوده که ذوات برتر را بر آن داشته تا هرگز **تازیانهٔ آیین** بر زمین ننهند و لحظه‌ای از پرورشِ آیینی رعایا غفلت نکنند، چه **تیمار آیینی** لازمهٔ پرورش رعایا است.

پرورش آیینی رعایا در گذرهزاره‌ها، **فرهنگ** ویژه‌ای پدید آورده که در بردارندهٔ **خُلق و خُوی** ذوات فروتر است:

آموزه‌های آیینی با موضوع و محتوای روح آریایی یک‌سان و هماهنگ است؛ روح آریایی در پرواز **فراآیینی**، همان صوری از **خیال** را رقم می‌زند که در قلمرو بستهٔ آیین رسم می‌کند. **اختلاف**، در کیفیت و گوهر این **صور** نمودار است، اما در دو قلمرو بسته و

باز، صور خیال محقق است؛ در گسترهٔ فلسفه و عرفان تا بی‌نهایتِ خیال اوج می‌گیرد و تصاویری شگفت‌انگیز از ناپیداهای قلّهٔ وجود می‌کشد و در قلمرو بسته آیین، خط و خالِ خیال را بر سیرت و صورت عناصر مقدس آیینی نقش می‌کند. وجه مشترک روح آریایی در قلمرو این دو اقلیم: غلّوِ عرفانی فلسفی و غلّوِ آیینی است.

ذواتِ فروتر هماره نقش آفرینان سیرت و صورت عناصر آیینی خویش هستند و از کاه کوه می‌سازند و از کوه کاه. در حالی که ذواتِ برتر هماره نقشی خوش از عزت و عظمت و لذت عینی خویش را بر پرده‌های آیین می‌کشند و به‌همین دلیل هرگز به رعایا اجازهٔ آیینی ندادند که لااقل سوگوار درد و رنج و شکنج و حرمان خویش باشند و اشکی ریزند چه به فرمودهٔ مزدا «سوگواری و گریه و ماتم کرداری اهریمنی است». ذوات فروتر در پی باستان و گذر از حصار تاریخی فرصت و اجازه آن را یافتند تا سوگوار گذشتهٔ دردناک و حال خویش باشند. مایه و پایهٔ این سوگ و شیون، تراژدی غمبار و تصاویر سوزناکی است که از سیرت و صورتِ عناصر نوینِ مقدسِ آیینی خویش کشیدند. روحِ ملتهبِ و طبعِ زود رنج و خشمِ مقدسِ ذوات برتر که در گذر هزاره‌ها در تنگنای تنازع قدرت و ثروت و قلمرو، رقبای خویش را به‌یاری ایزد دلیر داموئیش اَوپَه مَنَه به رگبار لعن و نفرین می‌بست، در آموزه‌های آیینی، رعایا را درودگویِ ایزدان و امشاسپندان و فرشتگان و سر رشته‌داران آیین و فرهنگ ساخت و مرگ گوی دیوان و اهریمنان و دشمنان پیدا و پنهان و شناخته و ناشناخته بار آورد. این گونه بود که ذوات فروتر به پیروی آیینی از ذوات برتر، فحاش و هتاک و هیاهوگر بار آمدند و از آن‌گاه در هر معرکه‌ای سیاهی لشکر و درودگوی این و مرگ گوی آن گردیدند. درود و مرگی که در عین حال، نعره‌هایش ریشه در عقده‌های سرکوفته دیرینه دارد و از نهاد ناخودآگاه این قوم برمی‌خیزد.

آریایی روح و سرشتی آیینی دارد؛ روحی فراغ بال و فراق‌مند، و تنها با تعدّد و تنوّع موضوع و تکثّرِ عناصر آیینی است که روح به رامش می‌رسد و روان می‌خرامد. منطقی است اگر بگوییم که زرتشت نیز با تنوّع موضوع و تکثّر عناصر آیینی روح آریایی ستیزه‌ای نداشت و فقط به تصفیه و تهذیب و تصحیح محتوای آن پرداخت. در مقالهٔ اهورامزدا دانستیم که این روح گسترده و چند بُعدی به مزدای ساده و تنهای زرتشت بسنده نکرد و نمی‌توانست بکند. چه مزدای تنها نمی‌توانست قلمروِ روح را فراگیرد و موضوع و محتوای تام و تمام آن شود. امشاسپندان نیز هنوز قانع کننده نبودند. حضور بیکران ایزدان

و **فرشتگان**، **نیاز طبیعی** این روح بود. این روح بی‌قرار و میان تهی آریایی بود که آسمانِ اثیرین را پر از **فرشته** می‌دید و در پی نیایش و ستایش و نذر و نیاز و توسل به آنان بود که به رامش می‌رسید و سرشار از نشئه نابِ عرفانی و لبریز از ارضای خالص آیینی می‌شد. ارضای ابعاد عرفانی این روح بی‌قرار در چنین ترکیبی فشرده از عناصر مقدس آیینی ممکن است و آیین و فرهنگ پاسخگوی آن بود. چنین سرشتی بود که خُلق و خوی آیینی آریایی را سرشت. این روح تا آنجا گسترده شد و بال و پر گشود که تنها **قلمرو آیینی** می‌توانست **قلمرو میهنی** آریایی را بسازد و ساخت. در قلمرو این روح، **زمان و مکان و عناصر** آیینی در **گذشته** و **حال** و آینده ستودنی است. روحی که **تمامِ زمان** را فرا گرفته است و هنوز قانع نیست: «ما می‌ستاییم همهٔ پدیده‌های مینوی و مادی را، امشاسپندان، ایزدان، فرشتگان، فروهران، رَدان گذشته و **حال** و **آینده** را، همهٔ آبها، همهٔ گیاهها، همهٔ بادها، همهٔ هوا، همهٔ چراگاهها، رودها، دریاها، چشمه‌ها و کشتزارها و چارپایان را، همهٔ مرغان پرنده و چارپای چرنده و ... را».[1]

وجود طبقات و سلسله مراتبِ عناصرِ مقدس آیینی نیز یک نیاز روحی است که در عرصه عقاید پدیدار شد و آن وجودِ **غریزهٔ معنوی میانجی جوی آریایی** است که این سلسله مراتبِ پرستش را پدید آورد: ذواتِ فروتر در قلمرو مادّه و معنا، چگونه توانند بدون واسطه به ساحتِ ذوات و ذات برتر دست یابند. جز این قانع کننده نیست. این غریزه معنوی که انعکاس منطقی واقعیتِ زندگی و نوع نگرشِ آریایی بود در باورهای آیینی جلوه کرد و باید می‌کرد چرا که آیین و فرهنگ انعکاس خُلق و خوی آریایی است. آیینی برخاسته از **هویتِ قومی**. قومیّتی که آیین می‌سازد و میهن می‌گسترد؛ تا ناکجای **روح**، تا کرانه‌های **آرامش** و **حضور** و **شهود**، تا آنجا که تمامی روح از ژرفنای **وجود** فریاد زند: «جانم فدایت ای هوم! مرا دریاب».[2]

گفته شد که آیین گرایی خصلتِ ذاتی روح آریایی است چرا که روح بی‌واسطه و میانجی نمی‌تواند با **موضوع** و محتوای خود **رابطه** برقرار کند. این روح هماره در **سوزِ فراق** و **شوقِ وصال**، میانجی جُسته و می‌جوید. آیین و عناصر آیینی میانِ **روح** و **موضوع** آن نقشِ واسطه را دارند. **تیمار آیینی** فرایند همین نیاز روحی است که فروماندگی

۱- ن.ک: نیایشها؛ عناصر مقدس آیینی ستوده شده، و نیز: مقاله ملیت.

۲- ن.ک: نیایشها؛ توسل به هوم.

تاریخی ذوات فروتر را به همراه دارد.

تیمار آیینی ذوات فروتر دلایل منطقی خاص خود را دارد و آن سرعتِ انفعال و انتقال روح از محتوا و موضوع خود و گسستن پیمان و آیین و فرهنگ و در نهایت بریدن از خویشِ آیینی و پیوستن به بیگانه است. خصلت خطرناکی که به قوت خود باقی است و در دوران تاریخی بارها خود را نشان داده است: سکندر آن گجستگ را همین ذوات فروترِ منفعل به اثیرین راه دادند و فرایرانی و کیانی را از دودمانِ هخامنش رماندند و آن زیان بزرگ اهریمنی را بر کشور اهورایی پدید آوردند. تا که از پی سده‌ها، ذوات برتر توانستند فره به دودمان آریایی باز آرند و کار اثیرین سامان یافت. و بار دیگر در روزگار قباد، آن سیه روزی پدید آمد؛ آن گجستگ مزدک پسر بامداد از میان فروترانِ منفعل سر برآورد و ناسپاسی پیشه کرد و در آیین بدعت نهاد و هماوردی فروتران و برتران سر داد و آن تباهی در حرث و نسل پدیدار ساخت. تا که باز به همت و غیرت ذوات برتر، آن گزند اهریمنی یک سو شد. و باز دیری نپایید که بلوچکان در شرق و جنوب و گیلکان در آن سوی البرز تیمار گسستند و پیمان شکستند و آن نابسامانی ساز کردند و آشوبی سراسری گستردند. تا که همت و غیرت ذوات برتر، یار اثیرین شد و آن آشوب را فرو نشاند و کشور آسود. و باز به روزگار پرویز، خُسرُوِ ساسان، در پی انفعالِ ذوات فروتر و بریدن از آیین و فرهنگ و گسستنِ پیمان، اهریمن پر مکر پدیدار شد و اثیرین تیره و تار گردید و فرّه فریاد زد:

«دیدی بدکار ایرانیان را که پرویز را کشتند؛ آن کس را که من برکشیدم، اینها برانداختند. اینک از تازیان پاداش یابند ...».[1] انفعالی ویرانگر که اگر همت و غیرت و قوت و تدبیر ذوات برتر نبود، اهریمنِ پرمرگ نام و نشان از اثیرین می‌ربود و کشور آریایی به‌یک باره واحهٔ تازی می‌شد. اما این تدبیر سرنوشت ساز ذوات برتر بود که این گزند اهریمنی از گسترهٔ اثیرین زدودند و آیین سامی را در سیرت و صورت چنان آریایی و ایرانی کردند که «چون هزار سال تازی، آیین را گذرد، چنان شود آن آیین از جداییها، که اگر به آیین‌گر نمایند نداندش».[2] و این همان تدبیر حکیمانه‌ای است که هوشمندانِ رندِ این آب و خاک،

۱- فرهنگ ۳۰/۱ ← دساتیر.

۲- همان. یعنی «اینک که هزار سال از روزگار حضور اسلام در ایران می‌گذرد، اگر پیامبر اسلام سر از خاک بردارد و به اسلام در ایران بنگرد، آن را نشناسد که این دینِ او است».

←

آن را «**همتِ والای نیاکان ما**»[1] نامیده‌اند.

از آنجا که **فره ایزدی** هماره یار و نگهدار **ائیرین** است، در روزگار نو و آیین نوین، ذوات برتر که این بار رندانِ ادب و عرفان و فلسفه و کلام و فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و رجالِ دیانت و سیاست‌اند، حضور و نفوذ رندانه خویش را در عرصهٔ آیین و فرهنگِ نو، حفظ کرده و از همان آغاز و در پی آن انفعال ویرانگر و فرو ریختن حصار تاریخی، دوباره ذوات فروتر را به آیین، تیمار کردند.

تیمار آیینی فرایند طبیعی تقدیر مقدری است که ریشه در هویت قومی و خویشتن آیینی فرهنگی رعایا دارد؛ در حکمت آریایی سخن از سه عنصر سازنده هویت قومی و آیین و فرهنگ است: **فراهورایی روحانی، فرکیانی شهریاری، فرنستوهی سرداری**. حکمت آریایی این سه عنصر سازنده را در میراث دینی جسته است: آنک که **فر** در سلسله مراتب هبوط در **جمشید** حلول کرد، سه بار و هر بار به‌دلیل گناهی از او گُسست. گناهِ نخست آن بود که **جم** آیین پیشنهادی اورمزد را نپذیرفت. به این خاطر بود که **فره ایزدی روحانی** از او جست و **مهر** بزرگ ایزد آریایی آن **فر** را گرفت و فرهمندترین ایزد مینوی شد. بار دوم که **فر** از **جم** جست، **فرکیانی و شهریاری** بود و **فریدون** آن **فر** را گرفت و **شهریار ائیرین** شد. بار سوم که **فر** از **جم** جست **فرنستوهی و سرداری** بود و **گرشاسپ** آن **فر** را گرفت و نستوه شد.[2] پیداست که این سه عنصر سازنده در یک تن گرد می‌آیند، آن گونه که در **جمشید** گرد آمدند. در میراث دینی از صفت «**بدست نیامدنی**» فرسخن رفته است.[3] در حکمت آریایی **فر بدست نیامدنی** همان **فر ایزدی روحانی** است که ویژهٔ

→

این قطعهٔ بسیار مهم و پر معنا و مطابق با واقع، از کتابِ **دساتیر** نقل شد. آن گونه که در کتاب **شعوبیه** گفته‌ام کتابِ دساتیر میراثِ هوشمندانهٔ شعوبیانِ روزگار صفوی است. کسانی که به این کتاب تاخته و آن را از نظر ادبی و لغوی نقد و نفی کرده‌اند هرگز به‌معنا و پیامهای سیاسی نهفته در این کتاب توجه نکرده و اصولاً آن را نفهمیده‌اند. شادروان استاد **پورداود** در نقد و نفی این کتاب، با نقل جملات یاد شده، آن را پیشگویی پس از وقوع حادثه پنداشته و به اصطلاح مشت مؤلف جاعل را باز کرده است و آن را دلیلی بر جعلی بودن کتاب که در روزگار صفویه ساخته شده دانسته است. بدون تردید کتاب ساخته روزگار صفویه است، اما منظور مؤلف دساتیر از نوشتن این قطعه، هرگز پیشگویی نبوده بلکه او در بیان روشن و دقیق رسالت ذوات برتر، آنچه را در بالا نوشته‌ام خواسته است بگوید. برای شرح بیشتر. ن.ک: شعوبیه: فصل چهارم.

۱- ن.ک: شعوبیه؛ فصل اول. مقاله بحران هویت.

۲- یشتها ۲/۳۳۶/۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴. + بند هشتن ۷۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۰، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۹.

۳- شادروان **پورداود** می‌گوید: این صفت به این مناسبت است که **فر** پس از **گرشاسپ** به کسی تعلق پیدا ←

روحانیان می‌باشد. بنابراین هر موبدی تواند که **شهریار** و **سردار** هم باشد، اما هر شهریار و سرداری نمی‌تواند که موبد هم باشد. بر این اساس است که سراسر دوران تاریخی دورهٔ دینی **موبد شاهی** است و این همان تعبیر حکیمانهٔ **شهریار دینیار** است. این سه عنصر، فضای کلامی جهان‌بینی دینی رعایا را می‌ساخت که ذوات برتر، جلوه‌های عینی اهورایی هستند و این تیمار آیینی بود.

در آموزه‌های دینی روزانه، رعایای متدین می‌آموختند که باید فرمانبر پیشوایان آیین باشند و از مزدا می‌خواستند که «**کهتران** هر چه بیشتر فرمانبردار **مهتران** باشند تا پندار و گفتار و کردارِ نیک هر چه بیشتر گردد و دروغ نابود شود».[۱] در سراسر میراث دینی آمده است که پیشوایان از مزدا می‌خواهند تا رعایا رام و فرمانبر پیشوایان آیین شوند.[۲]

در چنین باوری عمیق بود که رعایا از پگاهِ‌زادن تا پسین مُردن، رامِ پیشوایان بودند چرا که جز این، زیان و کیفر دُنیوی و اُخروی و تباهی جاودانی داشت؛ هر کودکی که می‌زاد در محضر **روحانی** بود تا در پناه **ایزدی** باشد و پیرو **موبدی** گردد و در سراسر زندگی، پندار و گفتار و کردار شایست و ناشایستِ خویش از **موبد** و **دُستُور** پرسد که جز این گناه و کیفر **مرگ ارزان** داشت. در ژرفای روحِ رعایا این اصل هماره استوار بود که **روحانیان** دارندهٔ **فر ایزدی** و نماینده **اهورا** در زمین هستند «چه، خدایگان و شهریار همی در جهان یکی است».[۳]

براستی که سرتاسر تاریخِ ایران این گونه بوده و هست با فضایی سرشار از دیانت و روحانیت با خُلقُ و خُوی آیینی رعیت، در پیروی مطلق از ذواتِ برتر که خدایگان و شهریاران او هستند. اینک این اصل ثابت است که هر گاه رعایا در پی غلبه آیین، دچار انفعال شده به نفرت، از آیین گُسسته، روزگاری به انتقام از خویش، تیمار بریده سبک سری و هرزگی پیشه کردند، دچار زوال شده‌اند و دیری نپاییده که نسل برآمده از پرورش آیینی، روزگار به‌کامِ سررشته‌داران آیین کرده‌اند. بنگرید که در پی فروریزی حصار تاریخی باستان و سبک سری رعایا چگونه باز ایران به آیین نو گرایید و نسل

←

نکرده است. ن. ک: یشتها ۴۵/۳۳۵/۲. حال آنکه در نیایشهای سی روزه از **فر بدست نیامدنی** در کنار **فر ایرانی** و **فر کیانی** سخن رفته است. به‌نظر می‌رسد که سخن از عنصر سوم یا فره روحانیت باشد که ویژه موبدان است. ن. ک: خرده اوستا ۹/۱۹۹، ۹/۱۹۳، ۲۵/۲۰۱، ۲۸.

۱- شایست ۱۳/۱۲/۱۸۱.

۲- ن. ک: مقاله روحانیان.

۳- شایست ۴۲/۱۳/۱۸۹.

برآمده از آیینِ نوین، پاکباخته‌تر از پدران خویش، سر به‌خدمت آیین نهاد و خُلق و خُوی تازی گرفت و کار ایران در پرتو تدبیر ذوات برتر، سامان یافت. این اصل نیز ثابت است که **طبعِ تیمار جویِ رعیت**، تساهلِ آیینی نمی‌پذیرد؛ در پی هر فتوری از تساهل، موبد شاهی ظهور یافته و تیمار سخت کشیده و سبک سری از رعیت برگرفته و آیین روا داشته است و این فراز و فرو هزاره‌هاست که ادامه دارد که ایران بی‌آیین سامان نیابد.

بار دیگر در این کلام هوشمندانه و رندانهٔ ایرانی تأمل کنید که می‌گوید: «... چون هزار سال تازی، آیین را گذرد، چنان شود آن آیین از جداییها، که اگر به آیین‌گر نمایند نداندش»! کلامی کوتاه و سربسته و پررمز و راز که سرشار از پیام است، و شاید به‌همین دلیل، رندان و نخبگان معاصر آن را نفهمیده‌اند.[1] در این کلام کوتاه همهٔ روح قومیت، آیین، فرهنگ، خلق و خو و نبوغ ایرانی نهفته است!

گفته شد که **قومیت**، بنیان آیین و فرهنگ آریایی ایرانی است و قومیتِ آیین‌پرور و فرهنگ‌ساز فرایندِ **روح** آریایی می‌باشد. روح آریایی ساختاری منسجم و متحد دارد. یعنی **عناصر** آن پراکنده و گسسته و مستقل نیستند، از یکدیگر متاثر و با یکدیگر متحد و در ارتباط تنگاتنگی هستند. در روح آریایی، **زمان یک کل** است کلِ مرکب از اجزا و آنات و لحظات بهم پیوسته فشرده و مستمر است که هر جزئی جزء دیگر را فرا می‌خواند. **گذشته** در **حالِ** آریایی محقق است و گذشته و **حال، آیندهٔ** آریایی را می‌سازد. بر این اساس است که این قوم از آغازِ هویت، درگذر زمان، هماره **میراثِ** خویش را در هوش و بر دوش داشته و فراموش نکرده و چیزی برجای نهشته است. میراثی که جان مایه‌اش **خاطرهٔ کهن قومی** است و در تار و پودش آیین و **فرهنگ** نهفته است. روحی آن چنان حساس و قومیتی آن چنان قوی که هر پدیده فرا آیینی و بیگانه با فرهنگ و خاطره قومی که از فراسوی مرزهای قومی پای به این سوی نهد، دفع یا جذب و به‌شدت استحاله می‌گردد و روح و رنگ خودی و قومی می‌گیرد و آن چنان سیرت و صورت می‌بازد که هرگز با اصل برابر نیست و نمی‌تواند باشد. کلام کوتاه و پر معنای فوق همین را می‌خواهد بگوید.

بدیهی است که ایران، در گذر هزاره‌های تاریخی، کانون ازدحام اندیشه‌ها و آیین‌های بیگانه بوده است؛ آیین بودا و موسی و عیسی و فلسفه‌های گوناگون یونان و هند و چین و

---

۱. [illegible] که شادروان [illegible] این کلام پرمعنا را نفهمیده و به‌سادگی از آن گذشته است. ن. ک: فرهنگ، ۲۷،

روم در این سرزمین و در میان این قوم کم و بیش نشو و نما داشته‌اند، اما این قوم دل به آیین و اندیشه‌ای نبسته و به آن را نفوذ نداده و بلکه در آن نفوذ کرده و اثر گذاشته است و اگر گاه عنصری بیگانه به قلمرو آیین و فرهنگ راه یافته چنان استحاله شده و رنگ باخته که خودی گردیده است.

رستاخیزی که مرزهای جزیره را درنوردید و تا آن سوی آسیا تاخت و ملل بسیاری را در فکر و فرهنگ و آیین و قومیت استحاله نمود و مسلمان و عرب کرد، در این قوم متوقف شد و به دلایل روشنی که در سراسر همین کتاب آمده است، ایرانی آیین نوین را پذیرفت اما نیروی جادویی قومیت، تازیان را پس راند و هویت قومی خود را حفظ کرد و آن‌گاه به استحاله آیین پرداخت و سرانجام آن را در سیرت و صورت، با خاطره قومی و فرهنگ ملی خویش هماهنگ ساخت به گونه‌ای که اگر آن را به آیین‌گر نمایند نشناسدش.[1] و این قانونمندی حاکم بر روح ایرانی است. نمونه معاصر:

اینک سده‌هاست که غرب سررشته‌دار فلسفه‌های انسانی است و شرق متهم به فروماندگی تاریخی و جهل و جور آیینی است. دیر زمانی است که غرب بر آن شده تا عناصر آزاد و مستقل آیین و فرهنگ خویش را در چهار سوی جهان بپراکند. در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، عناصری از این آیین، به ایران راه یافت و به‌کار نهضت مشروطه آمد. این عناصر در همان آغاز ورود، استحاله آیینی شد چراکه جز این نمی‌توانست به‌کار آید. این ویژگی روح و فرهنگ ایرانی است، هر عنصری بیگانه که با محتوا و موضوع این روح ناسازگار باشد که هست یا راه نفوذ پیدا نمی‌کند و یا اگر راه یافت استحاله می‌شود و با محتوا و موضوع روح هماهنگ و سازگار می‌گردد. واقعیتی قانونمند که روشنفکران ایرانی به آن توجه نداشته و ندارند و گویا به‌تازگی دریافته‌اند که نهضت مشروطه، مشروطه ایرانی[2] شد.

هر عنصری بیگانه که وارد قلمرو آیینی روح و سرشت ایرانی شود استحاله می‌گردد. پدیده‌های بیگانه و فروآیینی لیبرته، دموکراسی و ... که گوهری لائیک دارند، زمینه و زمانه‌ای لائیسیته می‌خواهند. این عناصر با روح و سرشت آیینی ایرانی در ستیزند و یا راه نفوذ و بقا ندارند و یا که باید استحاله شده تغییر ماهیت دهند تا قابل پذیرش شوند.

۱- ن.ک: شعوبیه، تمام کتاب.

۲- اشاره به کتاب آقای آجدانی که تازه در لندن منتشر شده است: مشروطه ایرانی، لندن ۱۹۹۸.



واقعیت مشروطیت این است.

وجوه اشتراک و افتراق دو فرهنگ

- **صور خیال؛ قوهٔ متخیّله؛ قدرت شگرف در خلق اسطوره،**
- **مبالغه و غُلو در توصیف، ستایش، کرنش، غُلو در بیان وقایع و قلب حقایق،**

۱ـ قدرت شگرف در خَلْقِ اسطوره؛ نمونه:

«خرِ سه پا در میانِ اقیانوسِ فراخ کرت بسر می‌بَرَد. این جانور پاک را بدن سفیدی است، دارای شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین که از آن هزار شاخ دیگر سرزده ... گوش او به اندازه‌ای بزرگ است که مملکت مازندران را قرانه فرا گرفت، جای قدم او به اندازه‌ای است که یک گله از هزار گوسفند روی آن تواند گرفت.، جای قدم او به اندازه‌ای است که یک گله از هزار گوسفند روی آن تواند گرفت. در اطراف کوچک‌ترین پای او هزار مرد با اسبش تواند دور زند، وقتی در اقیانوس فرو رود و گوش جنباند، اقیانوس به جوش و خروش افتد لرزه و اضطراب در سواحل کوه گناوَد پدید آید. از اثر آواز آن همه جانوران ماده اهورایی در اقیانوس آبستن شوند و جانوران اهریمنی از بیم و هراس بچه سقط کنند ...»[۱]

«به خرای بزرگ که در وسط دریای فراخ کرت ایستاده است درود می‌فرستیم»[۲]

۲ـ مبالغه و غلو در توصیف ایزدان و امشاسپندان؛ نمونه:

بهرام «... آن چنان قوّهٔ بینایی دارد که ماهی کَرْ در آب داراست که تموّجی را به درشتی مویی در رود رنگهای دور کنار به عمق هزار قد آدمی تواند دید»[۳]

« ... آن چنان قوّهٔ بینایی دارد که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر یک موی اسب را که در روی زمین افتاده تواند شناخت که از یال یا دم اسب است»[۴]

«...که پاره گوشتی را به بزرگی مشتی به فاصله نه مملکت تواند شناخت گر چه به اندازه سر سوزن باشد»[۵] ایزد بهرام این نیرو را به زرتشت داده است.[۶]

۱- یشتها ۱۳۳/۱ ← بند هشن ۱۹. + مینوخرد ۲۶/۶۲، ۲۷.
۲- همان ۴/۱۳۳/۱.
۳- همان ۲۹/۱۲۶/۲. + ۷/۲/۱۷۵/۲.
۴- همان ۳۱/۱۲۶/۲. + ۱۰/۱۷۶/۲.
۵- همان ۳۳/۱۲۶/۲. + ۱۳/۴/۱۷۷/۲.
۶- همان ۱۷۶/۲، ۱۰/۱۷۷، ۱۳.

۳ـ مبالغه و غلو در توصیف و ستایش قهرمانان و رهبران؛ نمونه:

«جمشید؛ کسی که به‌هنگام پادشاهی او خوراک و شراب فاسد نشدنی بود، جانوران و مردمان فناناپذیر بودند، آبها و گیاهها خشک نشدنی بودند، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ،»[1]

«گرشاسب؛ کسی که در میان مردمان زورمندترین بود، بر پا ایستاده بی‌خواب و در تخت آرمیده بیدار ...»[2]

«زرتشت؛ که به حسب دین اندیشید و سخن گفت و رفتار کرد، به‌طوری که او در سراسر جهان مادی در راستی راست‌ترین، در پادشاهی بهترین شهریار، در شکوه، شکوهمندترین در فر فرهمندترین، در پیروزی پیروزمندترین بود».[3] «که به او (= زرتشت) راست‌ترین **علم** مزدا آفریده مقدس، **قوت** در پاها، **شنوایی** در گوشها **قوت** در بازوان، **صحت** در سراسر تن و آن چنان **قوهٔ بینایی** داده که موی اسبی را در فاصله نُه کشور تواند شناخت که از دم اسب است یا از یال آن»[4]

۴ـ مبالغه و غلو در توصیف دشمنان و مخالفان؛ نمونه:

«اژی‌دهاک زشت نهاد، آن سه پوزه سه کله شش چشم، هزار دستان، این دروغ بسیار قوی دیوآسا و خبیث فریفتار ...»[5]

افراسیاب تورانی نابکار زیانکار برهنه شد، رختها بدر کرده، ناسزا بر زبان راند:

اِیثَ اِیثَ یَثْنَ اَهْمایی، اَوثَ اِیثَ یَثْنَ کَهْمایی ...»[6]

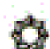
«ای اژدها نژادان، ای گرگ نژادان، ای دروغترین دروغها، ای دوپا نژادان ... ای امشاسپند اردی‌بهشت با گرگ نژادان بستیزر، افترا زننده را برانداز، چشم بد زننده را برانداز ...»[7]

صور خیال در فرهنگ برتر:

● **تصاویر ناهید؛ بزرگ ایزد بانوی آریایی، جلوه‌ای از روح اشرافی و زیبانگر آریایی؛**

«ناهید؛ دختری جوان، بسیار برومند، خوش اندام، کمربند به‌میان بسته، بلند بالا، آزاده

۱- یشتها ۲/۳۳۶/ ۳۲، ۳۳.
۲- همان ۲/۳۳۷/ ۳۸، ۳۹.
۳- همان ۲/۳۴۷/ ۷۹.
۴- همان ۲/۱۷۷/ ۱۰، ۱۳.
۵- همان ۲/۳۳۷/ ۳۷، ۴۶، ۴۸، ۴۹.
۶- همان ۲/۳۴۱، ۳۴۲/ ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳.
۷- همان ۱/۱۴۵ - ۱۴۷/ ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶.



نژاد و شریف، جُبّه‌ای زرین در بردارد، بَرْسَم در دست، با گوشواری رزین چهار گوش، طوقی به‌دور گردن نازنین، کمربند به‌میان بسته تا پستانهایش ترکیب زیبا بگیرد، تا که مطبوع واقع شود، تاجی با صد ستاره آراسته، جامه‌ای از پوست سیصد ببر ماده که می‌درخشد و ...»[۱] «ناهید دارای هزار دریاچه، هزار رود، هر دریاچه و رود به بلندی چهل روز راه مرد سوار تندرو، در کنار هر دریاچه یک خانه خوب ساخته شده برپاست با یک‌صد پنجره درخشان و هزار ستون خوش ترکیب، یک خانه بزرگ که روی هزار پایه قرار گرفته است. در هر خانه بستری زیبا و معطر با بالشها گسترده است ...».[۲]

تصاویر مهر؛ قدرت و شوکت و سیادت آریایی

«مهر؛ کسی که گردانندهٔ گردونه‌ای زیباست با زینتهای گوناگون آراسته و زرین، این گردونه را چهار اسب سفید یک رنگ جاودانی که از آبشخور مینوی غذا می‌یابند می‌کشند سمهای جلو از زر، سمهای عقب از نقره ... در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده موجود است ... کمانها به سرعت قوهٔ خیال به سوی انواع دیوها پرتاب می‌شود ... در گردونه مهر هزار تیغه تیز ... هزار تبرزین دو تیغه پولادین، هزار خنجر، هزار گرز و ...»[۳]

● شادی و اندوه؛ وجه افتراق دو فرهنگ

اشاره!

روح بی‌قرار آریایی از پگاه **خودآگاهی**، خویش را در **فراق** یافته و همواره نالیده و گریسته است تا سبک شود. **زود رنجی** این روح و **تنهایی** حاصله از آن، بر این **اندوه ذاتی** افزوده است و **آگاهی** او از جور و **جهلِ جهان** و بیدادِ اهریمنی حاکم بر **زمان** و سردی و سیاهی روزگار، وی را خلوت نشینِ **خیالِ** خیّالِ خویش به‌دور از **انبوه** و بیزار از **گروه** و **هیاهو** کرده است. این است که در روزگاران سردی و سیاهی و تباهی، سر در گریبان خویش فروبرده در سکوتی سنگین، **قله‌های بلند خیال** را می‌پیماید و برای **فریاد** در انتظار روزنه‌ای، **بردبار** است و برای **نالیدن** و زار زدن، دنبال **بهانه‌ای** است.

۱- یشتها ۱/۲۹۵/۱۲۵، ۱۲۶/۱۲۷، ۱۲۸/۱۲۹.

۲- همان ۱/۲۸۱/۱۰۱، ۱۰۲. نمونه عینی آن؛ تخت جمشید و ...

۳- همان ۱/۴۹۱/۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲.

هر چند که این تعالی و عروج روح، می‌تواند ویژگی ذواتی باشد که به حقیقتِ مینوی وجود پی برده و از تیرگی و تاریکی اهریمنی روزنه‌ای به نور اهورایی گشوده‌اند و از زور و زر و نیرنگِ برتران و فروماندگی و جهل و جبر و تباهی و تاریکی فروتران رسته‌اند و بر بام بلند آگاهی ایستاده‌اند، اما روحِ عادی و عامیِ آریایی، نوعِ ساده و سبک و سطحی این بی‌قراری و دلتنگی و وابستگی و بهانه جویی را دارد و این است که در پی مرگ عزیزی یا که به‌یاد خاطرهٔ قهرمانی آیینی از خودبی‌خود می‌شود؛ جامه بر تن می‌درد، رُخ می‌خراشد، خاک بر سر می‌نهد، تن به تیغ و دندان و چنگال می‌آزارد و آنقدر می‌نالد و می‌گرید و فریاد می‌کشد تا آرام گیرد و در بهتی عمیق به نقطه‌ای ناشناخته که خلسه‌ای عامیانه و نشئه‌ای غافلانه است خیره شود. و بار دیگر، باز از نو در خروش و در فغان است.



در دوران تاریخی که دوره‌ای سراسر دینی ـ سیاسی است، همین واکنشها و نمودهای روحِ بی‌قرار و بهانه‌جوی رعایا غیر قابل تحمل بود چرا که با شادی و شادمانی مهتران و برترانِ حاکم ناسازگار و در تضاد بود.

در میراث دینی دوران تاریخی سوگواری؛ ماتم و اندوه و شیون و گریه، کرداری اهریمنی شمرده شده و نهی گردیده است.

بی‌گمان این فتوای دینی، حکمی سیاسی بوده و پدیدهٔ دوران تاریخی است که با ویژگی روحی و خلق و خوی آریایی ناسازگار است.

می‌دانیم که سراسر دوران تاریخی از یک سو، روزگار نبرد بی‌امان شاهنشاهی فراگیر ایران با رقبای یونانی و رومی و ... بود و از دیگر سو انفعال ناگهانی و ناسپاسی گستردهٔ رعایا که در شکل عصیان و شورش منطقه‌ای و گاه سراسری پدیدار می‌شد، مستلزم سرکوب قهرآمیز بود. رعایا که در هر دو جبهه، صف گستردهٔ رزمیان و سربازان را تشکیل می‌دادند باید می‌کشتند و کشته می‌شدند و این قربانیان بی‌شمار در سراسر روزگار تاریخی، اندوه و اشک و شیون سراسری بازماندگان را به‌دنبال داشت که خود اعتراضی علیه وضع موجود تلقی می‌شد و می‌دانیم که سیاست و حکمت و مصلحت و عزت هماره اقتضا می‌کند که در هر شرایطی، این شیون و اعتراض نباشد. در چنین شرایطی، آیین چاره‌ساز است تا به رعایای متدین بیاموزد که گریه و شیون کرداری اهریمنی است،



مزدااهورا انسان را شاد آفریده و باید که در هر وضعی خرّم باشد و دل شاد دارد و خنده بر لب نهد. پس نشاید که اندوه به دل راه داد. چه عزیزان از دست رفته رستگارند و به جهانی برتر پا نهاده‌اند که با شادی و خرمی همراه است؛ فردوس جای‌شان است.

روحانیان که سررشته‌داران آیین و فرهنگ ایرانی هستند خواسته‌اند این حکم سیاسی و مقطعی را اصلی اهورایی جلوه دهند و بخشی از حکمت آریایی بشمارند. برای این منظور در روایت دینی داستانِ آفرینش که سرودهٔ روزگار هخامنشی تا اشکانی است آورده‌اند که: «اهورامزدا گفت: ششمین جا و شهری را که آفریدیم، هرات است. در آن جا به‌هنگام مرگ، مردم خانه را رها کنند. آن گاه اهریمنِ پرمرگ برای آن دیار آفت سرشک و سوگواری آفرید»[1]

به روشنی پیداست که این تدبیر روزگار پرمرگ و میرِ تاریخی است. روحانیان که سازنده اینِ فرازند در سروده‌های آیینی خویش هماهنگی برقرار نکرده‌اند چرا که در حکمی دیگر آمده است: «هر گاه پدر یا مادر بمیرد، بازماندگان چه مدت باید از جشن و شادی خودداری کنند؟ پسر برای پدر و دختر برای مادر، چه مدت برای پارسایان و چه مدت برای گناهکاران ؟ اهورامزدا گفت: سی شبانه روز برای پارسایان و شصت شبانه روز برای گناهکاران»[2] پیداست که صدر و ذیل این حکم با یکدیگر نمی‌خواند؛ خودداری از جشن و شادی و عروسی و ... به‌معنای سوگواری است و نشان می‌دهد که سنّتِ سوگواری در میان اقوام آریایی سابقه داشته است. گذشتِ سی شبانه روز و شصت شبانه روز، ظرف زمانی تطهیر مکان و بازمانده‌های مرده است که بیان حکم دیگری است.[3]

۱- وندیداد ۹/۱/۱۹۵۳/۱. در جوامع بدوی آریایی ترس از مرده باعث بستن خانه و گل اندودکردن در و پنجره می‌شد. بازماندگان به‌مدت چند روز یا چند ماه خانه‌ای راکه در آن فردی مرده بود رها می‌کردند. گریه و شیون برای خشنودی ارواح نیز بوده است. ن.ک: وندیداد ۲۱۳/۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶.

۲- وندیداد ۱۳۰۷/۳ - ۱/۱۲/۱۳۱۰.

۱- گفته می‌شود که این بند از **وندیداد** در سدهٔ سومِ هجری بازنگری و بازنویسی شده تا هماهنگ با شرایط جدید باشد، چراکه نَسکِ نخست از اوستای روزگار ساسانی ویژهٔ منعِ **ماتم و گریه و سوگواری** بوده و کتابِ هشتم **دینکرد** که فهرستی از مطالب **وندیداد** روزگار ساسانی را در خود دارد نشان می‌دهد که متنِ **فرگرد ۱۲** با متنِ مندرج در **دینکرد** اختلاف دارد. ن.ک: وندیداد ۱۳۱۷/۳ - ۱۳۱۸. اگر چنین باشد، تدبیر دیگری از تدابیر هوشمندانهٔ **شعوبیه** نمودار می‌شود، چرا که در روایتِ شیعی ایرانی **آیین نوین، سوگواری، گوهر آیینی و ازَلی** آن است و می‌دانیم که در آغاز سدهٔ سومِ هجری، داستانِ دل‌انگیز و با شکوه ازدواج **شهربانو** دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی با **امام حسین بن علی (ع)** ساخته شد تا **ملیّت ایرانی** مفهوم آیینی خود را بیابد و آیین، گوهرِ **قومی** و نژادی ایرانی پیدا کند. تدبیری که به **حق** سرنوشت ساز بود و همهٔ **خاطره قومی** را **ازلی** کرد و **ملیت** و **فرهنگِ** ایرانی را در ژرفای **معنویت مذهب** غوطه‌ور ساخت. ن.ک: **شعوبیه، فصل چهارم؛ میراث شعوبیه**.

در ادبیات سیاسی ـ دینی دوران تاریخی منع سوگواری و نهی شیون و گریه آمده است. پیشینه این منع به روزگار هخامنشی می‌رسد. در کتیبه‌های سیاسی هخامنشی آمده است که شادی و سرور از سوی مزدا برای مردم مقرر شده است.[1] حکمِ سیاسی منعِ سوگواری در میراث دینی بسیار برجسته است. این حکم در قالب آموزه‌های دینی، در سراسر دوران تاریخی به رعایا تلقین می‌گردد تا باکار بسیار غم و اندوه را از یاد ببرند: «کار و منش خوب را می‌ستاییم منش خوب و کار را می‌ستاییم تا بتوانیم در برابر تاریکی پایداری کنیم، تا بتوانیم از شیون و مویه خودداری کنیم ...»[2]

چنین پیداست که منعِ سوگواری و شیون و گریه در روزگارِ بلند ساسانی بیشتر از هر مقطع دیگر تاریخی موضوعیت داشته است چرا که نسکِ نخست از بیست و یک نسکِ اوستای ساسانی به موضوع منعِ سوگواری و نهی دینی شیون و گریه اختصاص داشته است: «فرگرد یازدهم سوتکر نسک دربارهٔ شیون و مویه نکردن است برای در گذشتگان، و نیفزودن پریشانی مرد پاک در جهان دیگر از شیون و مویه، و درباره فرورد مرد پاکدین است که پس از مرگ خواستار یزشته و آفرینگان است نه شیون و گریه»[3]

در ادبیات دینی روزگار ساسانی بر این منع و نهی تأکید بسیار شده است و این نشان می‌دهد که بحرانهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی فضای سوگواری و شیون و گریه را بسیار مساعد ساخته بوده است تا آنجا که ویراف موبد نامدار روزگار ساسانی به معراج شد تا از گندابِ اشک و آه رعایا که در جهان مینوی راه افتاده بود خبر آورد. شاید که رعیت حساب برد و دست از شیون و گریه بردارد: «جایی فراز آمدم، دیدم رودی بزرگ و هولناک، بدبو و تار که بسیار روان فروهران در آن رود بودند، یک چند از آنها گذشتن نتوانستند و یک چند با رنج بسیار همی گذرند و یک چند به آسانی گذرند. پرسیدم که این کدام رود و این مردم که هستند که اینجا رنجه باشند؟ سروش پاک و ایزدآذر گفتند که

۱- وندیداد ۱۳۱۸/۳.

۲- یسنا ۱۷/۷۱/۲. واژگان اوستایی مویه، شیون، گریه واشک: **سرسکه** = بیرِسک به‌معنای چکیدن. در پهلوی: سریشک، در فارسی: سرشک به‌معنای گریه و اشک، قطره، چکه، و نیز: **اَسرو** = اشک، **اسروآزَن** = اشک‌ریز. **اَمیَوا** = مویه، در پهلوی: **مویک، موذک، مودک** = مویه گری. دَریوِیکا، دَرویِکا، دِرِویکه: زاری، شیون. **خَراس، خُروس، خُروش**، خروشیدن: سوگواری، گریه، زاری، در پهلوی به‌معنای خروشیدن، فریاد زدن. **سرشکم چه** = سرشک را. **دری وی‌که**: سوگواری، نالیدن، شیون، زاری **دری وکیه** در پهلوی: شیون و زاری. ن.ک: وندیداد ۱۳۱۹/۳. + ۹/۱/۲۱۵/۱ یادداشت ۷۰، ۷۱. + ۵/۶۴۹/۲ یادداشت ۴۰۹ + ۱۵/۱۴۹۱/۳، یادداشت ۲۴. + یسنا ۲۰۰/۲، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷.

۳- یسنا ۲۰۱/۲ - ۲۰۰.



این رود، آن اشک بسیار است که مردمان از پس درگذشتگان از چشم بریزند و مویه و گریستن کنند. آن اشک که نادادانه بریزند به این رود افزاید. آنها که گذشتن نتوانند کسانی هستند که از پس گذشته شیون و مویه و گریستن بسیار کردند و آنها که آسان‌تر، کسانی هستند که کم کردند. به جهانیان بگو که شما به گیتی شیون و مویه و گریستن نادادانه مکنید، چه به همان اندازه، بدی و سختی به روان درگذشتگان شما رسد»[۱]

«دیدم روان زنانی که سرشان بریده و از تن جدا کرده بودند و زبان بانگ همی داشت. پرسیدم که این روان از آن که است؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن زنان است که به گیتی شیون و مویه بسیار کردند و بر سر و روی زدند»[۲].



در میراث دینی که در بردارنده تصاویری از تاریخ و عقاید جاهلیت آریایی است، به روزگار پیش از زرتشت اشاراتی شده است که نشان می‌دهد رعایای آریایی از خشم و ستمی که از سوی اشراف و روحانیان بر آنان می‌رفته می‌نالیده و می‌گریسته‌اند: «آشکارا پیش از زرتشت، دیوها در گردش بودند، آشکارا لذات آنان به‌وقوع می‌پیوست، آشکارا آنان زنان را از مردان می‌ربودند و دیوها به آن ناله و زاری کنندگان اجحاف می‌کردند»[۳].

دیوها همان سر رشته‌داران آیین و فرهنگ آریایی هستند یعنی کوی‌ها و کرپن‌ها = اشراف و روحانیان که زنان و دختران رعایا را می‌ربودند و مورد تجاوز قرار می‌دادند.

شادروان پورداود که تدبیرِ سیاسی منعِ شیون و گریهٔ دوران تاریخی را اصلی اهورایی و سرشتی آریایی پنداشته کوشیده تا این اصالت را در گاثه‌ها نشان دهد و بگوید که زرتشت نیز بر منعِ شیون و گریه تأکید کرده است. استناد استاد به بندِ دومِ اَهُونَوَدگات است: «کسی که به‌راستی گراید، دور ماند از او در آینده بدبختی و تیرگی بلند و دیر پایا و خورش بد و بانگ دریغ ...»[۴] بدیهی است که با توجه به ترجمه و تفسیری که خود استاد از این بند کرده‌اند، چنین منع و نهی وجود ندارد. زرتشت می‌گوید که هر کس به راستی و داد گرایِد، در زندگی دنیوی و اُخروی دچار بدبختی و زیانِ ابدی نشود و بانگ دریغ بر

۱- ارداویرافنامه ۲/۱۶/۳۹ - ۷.

۲- همان ۱/۵۷/۵۶، ۲، ۳. + مینوخرد ۲۴/۴۴ - ۶/۳۵. سد در نثر ۹۶/۶۵. + روایات داراب هرمزد ۱۴۶/۱، ۱۴۷، ۱۶۴.

۳- یشتها ۸۰/۱۲/۳۴۷/۲.

۴- گاثه ۲۰/۳۱/۹۶/۲. + یسنا ۱۹۷/۲.

نیاورد یعنی حسرت نخورد که ای کاش راست کردار و دادگر می‌بود. به‌نظر می‌رسد تعلقِ خاطر و تصلّبِ استاد به آیین و فرهنگِ باستان، چنین استناد و استنباط نادرستی را موجب شده است.

از طرفی اگر گزارشِ فردوسی را از گذشتهٔ آیین و فرهنگ، اندکی معتبر و مستند بدانیم، در خواهیم یافت که سوگواری و شیون و گریه و جامه دریدن و خاک بر سر ریختن و رُخ خراشیدن و گیس کندن و عزای سراسری در فرهنگِ اشرافیت و حاکمیتِ سیاسی ایران دوران تاریخی به‌ویژه در میان یاران و حامیان زرتشت، یک سنتِ کهن آریایی ایرانی بوده است:

«آنجا که اسفندیار پسر گشتاسب در نبرد با دشمنان زرتشت، سوار بر اسب سیاه کشته می‌شود و برادرش پشوتن جنازه و خُود و خفتان و اسب سیاه اسفندیار را نزد گشتاسب می‌برد:

پشوتن همی رفت گریان براه — پسِ پشتِ تابوت و اسب سیاه

کتایون مادر اسفندیار، زنان و دختران و خواهران مویه کنان به‌سوی اسب رفتند:

برفتند یک سر زبالین شاه — خروشان بنزد یک اسب سیاه

بسودند از مهر یال و سرش — کتایون همی ریخت خاک از برش»[1]

در میان تراژدی‌های شاهنامه، تراژدی سیاوش انسانی‌ترین آنهاست. سیاوش انسان ایده‌آل ایرانی، مظهر فضیلت و اخلاق و مظلومیت آریایی، قربانی توطئه قدرت، در این تراژدی غمبار همه ویژگیهای خُلق و خُو، آیین و فرهنگِ آریایی ترسیم شده است:

● گریه و شیونِ فرنگیس به‌هنگام دریافت توطئه قتلِ سیاوش و سوگواری در توران:

بگفت این و روی سیاوش بدید — دو رخ را بکند و فغان برکشید[2]

بکینِ سیاوش سیه پوشد آب — کند زار نفرین با فراسیاب[3]

۱- من این عبارات را از فرهنگ ایران باستان تألیف استاد پورداود نقل کردم تا معلوم شود که استاد گویا به این وقایع توجه نداشته‌اند. ن.ک: فرهنگ ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹. مگر اینکه طرفداران منع سوگواری بگویند که فردوسی این حماسهٔ ملی را در فضای آیین و فرهنگِ تازی سروده که سرشار از سوگ و سرشک است. در این صورت شاهنامه فاقد هر گونه اعتبار و استنادی خواهد بود. وگرنه سراسر شاهنامه آن گونه که از رزم و بزم و شراب و شاهد فرهنگ برتر پر است از سوگواری و شیون و سرشک این فرهنگ نیز آکنده است:

چو سوگ پدر شاه نودز بداشت — زکیوان کلاه کیی برفراشت

ن.ک: شاهنامه ۱/۱/۶/۲.

۲- شاهنامه ۱۵۶/۳ - ۱۵۰ / بند ۲۳۱۷

۳- بند ۲۳۱۲.



زخانِ سیاوش برآمد خروش / جهانی زگر سیوز آمد بجوش
زسر ماه رویان گسسته کمند / خراشیده روی و بمانده نژند
همه بندگان موی کردند باز / فرنگیس مشکین کمند دراز
بُرید و میانرا بگیسو ببست / بفندق گل ارغوان را نجست
خروشش بگوش سپهبد رسید / چو آن ناله و زار نفرین شنید[1]

بیامد پر از خون دو رخ پیلسم / روان پر زداغ و رُخان پر زغم[2]

یکی زاریی خاست کاندر جهان / نبیند کسی از کهان و مهان[3]
همه شهر پر زاری و ناله گشت / بچشم اندرون آب چون ژاله گشت.
چو پیران بگفتار بنهاد گوش / زتخت اندر افتاد و زو رفت هوش
همی جامه را بر برش کرد چاک / همی کند موی و همی ریخت خاک[4]

جهانی بدو کرده دیده پر آب / زکردار بد گوهر افراسیاب[5]
چو چشم گرامی بپیران رسید / شد از خون دیده رخش ناپدید[6]
زاسپ اندر افتاد پیران بخاک / همه جامه پهلوی کرد چاک[7]

● سوگواری برای سیاوش در سراسر ایران:

چو آگاهی آمد بکاوس شاه / که شد روزگار سیاوش تباه[8]
چو این گفته بشنید کاوش شاه / سرنامدارش نگون شده زگاه
بر و جامه بدرید و رخ را بکند / بخاک اندر آمد زتخت بلند
برفتند با مویه ایرانیان / بدان سوگ بسته بزاری میان
همه دیده پر خون و رخساره زرد / زبان از سیاوش پر از یاد کرد
چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر / چو شاپور و فرهاد و رهّام شیر
همه جامه کرده کبود و سیاه / همه خاک بر سر بجای کلاه[9]

پس آگاهی آمد سوی نیمروز / بنزد یک سالار گیتی فروز

۱- بند ۵۷ - ۲۳۵۳.
۲- بند ۲۳۶۵.
۳- بند ۲۳۷۲.
۴- ۷۹ - ۲۳۷۸.
۵- بند ۲۳۸۴.
۶- بند ۲۳۶۵.
۷- بند ۲۳۹۵.
۸- شاهنامه ۱۷۲/۳ - ۱۶۹ بند ۲۵۸۸
۹- بند ۹۹ - ۲۵۹۴.

که از شهر ایران برآمد خروش	همی خاک تیره برآمد بجوش
پراکند کاوس بریال خاک	همه جامهٔ خسروی کرد چاک
تهمتن چو بشنید زور رفت هوش	ز زابل بزاری برآمد خروش
بچنگال رخساره بشخوذ زال	همی ریخت خاک از بر شاخ و یال
چو یک هفته با سوگ بود و دژم	بهشتم برآمد زشیپور دم[1]

بدرگاه کاوس بنهاد روی	دو دیده پر از آب و دل کینه جوی
چو نزدیکی شهر ایران رسید	همه جامه پهلوی بر درید
بدادار دارنده سوگند خورد	که هرگز تنم بی‌سلیح نبرد
نباشد بشویم سرم را ز خاک	همه بر تن غم بود سوگ ناک[2]

چو آمد به‌نزدیک کاوس کی	سرش بود پر خاک و پر خاک پی[3]

و ...

چنین پیداست که از دیرباز در جوامع ایرانی سوگواری برای سیاوش، سنتی کهن و پایدار بوده که تا روزگار پس از باستان ادامه داشته است.[4]

سوگ سیاوش نمونهٔ ازلی (= Archetype) روحِ سوگوار ایرانی است که در آیین نوین جایش را به شهادتِ تاریخی امام حسین بن علی (ع) داد و روایت اسطوره‌ای ایرانی یافت و غمبارترین تراژدی انسانی گردید.

استاد جلیل دوستخواه در مقدمه‌ای برگزیدهٔ اوستا، طبق معمول آن روز و امروز رجزخوانی نموده‌اند که: «**نیاکان ما به‌شمار روزهایی که اکنون ما سوگواری داریم، جشن و سور داشتند ... و امروز آیینه دل ما را زنگار اندوه و سوگواری فراگرفته است**»[5] یعنی که این اندوه و شیون و ماتم پدیدهٔ فرهنگ سامی است و به فرهنگ ایرانی ربطی ندارد! چنین ادعایی فقط رجزخوانی محض است و ارتباطی با حقایق روح ایرانی و تاریخ این قوم

۱- بند ۴ - ۲۶۰۰. ۲- بند ۱۰ - ۲۶۰۸.

۳- بند ۲۶۱۲.

۴- ن.ک: وندیداد ۱۶۵۵/۳ ← تاریخ بخارا ۳۳-۳۲: «افراسیاب سیاوش را کشت، جسد سیاوش را در حصارک ارگ بخارا دفن کردند. مغانِ بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد ... مردم بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست چنانکه در همه ولایت‌ها معروف است و مُطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوّالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است ...».

۵- دوستخواه ۱۰ این رجزها به پیروی از استادپور داود خوانده شده است.



ندارد. **جشنهای مورد نظر استاد، همان مراسم آیینی رسمی** است که شرکت رعایا برای دادن نذر و نیاز اجباری و واجب شرعی بود و تخلف از آن موجب ارتداد و نابودی اموال و کیفر مرگ داشت.[۱]

● تصاویری از خُلق و خُوی دو فرهنگ در روایات یونانی و رومی دوران تاریخی
۱ـ فرهنگ برتر؛ روحانیت، اشرافیت و حاکمیت سیاسی ایران

نژاد برتر؛ ایرانیان خود را برتر از دیگر نژادهای بشری می‌دانند؛[۲] شاهنشاه ایران و انیران که نژادش از ایزدان است، شاه شاهان، همبر اخترن، همتای خورشید و ماه.[۳]

جشن زاد روز؛ یکی از جشنهای بسیار با شکوه ایشان، جشن روز تولد است. در آن روز خانه‌ها را بیش از پیش بیارایند، گاو، اسب، شتر قربانی نموده کباب کنند، شراب دوست دارند و بسیار نوشند، چند زن رسمی و چندین صیغه دارند، نشان مردانگی‌شان داشتن پسران بسیار است.[۴] خوراکیهای مجلل را دوست دارند، در این خوراکها از همه نوع گوشت پرنده و چرنده بسیار است، گاه حیوان پخته کاملی را سرسفره‌های چرمین می‌نهند، تجمل درخشانی در تخت خوابها و جامه‌ها و ظرفها وجود دارد، تالار میهمانی از زر و سیم می‌درخشد،[۵] شلوارهای گشاد چرمی به‌پا دارند، همه لباسهای ایشان چرمی است، دو روپوش آستین‌دار می‌پوشند که زیرین به رنگ سفید و رویی به رنگ بنفش است وکفشهایی می‌پوشند که پاها را تا نیمه ساق می‌پوشاند.[۶] در زمستان تنها سر و تن و پاهای خود را نمی‌پوشانند بلکه برای دستهای خود دستکشهای آستردار دارند.[۷] از آن جهت طلا بر لباسهای ایشان و حتی لباس کودکان می‌درخشد که درخشندگی طلا، درخشندگی آتش را به یادشان می‌آورد، به‌همین دلیل طلا و آتش را به جسد مرده نزدیک نمی‌کنند و از آن بیم دارند که پلید شود[۸] یوهانس کریستمس رومی گوید: شاه ایران ریشی جواهرنشان داشت و به جانوری عجیب شبیه بود.[۹] آمیانوس مارکلینوس

۱- ن.ک: مقاله نیایشها و عبادات. مراسم آیینی شش گهنبار سال. اگر فردی از رعایای ایرانی در این مراسم آیینی شرکت نمی‌کرد و نذر و نیاز واجب (= وجوه شرعی) را نمی‌داد، طرد، منزوی، محکوم به نابودی کلیه اموال و سرانجام کیفر مرگ داشت. رجزهای استاد دوستخواه یادآور این ضرب‌المثل ایرانی است که: آواز دُهل شنیدن از دور خوش است.

۲- هرودت ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸.

۳- کریس تن‌سن ۱۳۳.

۴- هرودت ۱۰۷.

۵- بدیع ۵۳/۱ ← استرابو.

۶- بدیع ۵۶/۱ ← استرابو.

۷- بدیع ۴۱/۱ - ۴۰ ← گزنفون.

۸- کریس‌تن‌سن ۱۳۵.

۹- کریس‌تن‌سن ۱۳۵.

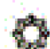
رومی گوید: شاپور دوم به‌هنگام لشکرکشی، بر اسبی نشسته، پیشاپیشِ سپاهیان در حرکت بود و به رعایا دست تکان می‌داد، بر بلندای سرش سر گرازی که از طلا ساخته شده بود و غرق در جواهر بود به‌عنوان دیهم بر سر داشت.[1] ایرانیان زود و آسان عاداتِ بیگانه را اختیار می‌کنند و قدرتِ تقلید شگرفی دارند.[2]

... برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد قربانی می‌کنند، اینها خدایانی هستند که از آغاز برای آنها قربانی می‌کرده‌اند، بعدها دریافتند که آناهیتا را نیز تقدیس کنند ...[3] برای خدمت به این پرستشگاههای بی‌شمار مخصوص خدایان ایران، قبیله مغان = روحانیان بسیار پرشمار است ... خورشید و ماه و زهره و آتش و زمین و باد و آب را ستایش می‌کنند، پیش از تشریفات قربانی، جایگاهی پاکیزه از پلیدی انتخاب می‌کنند و با نیایش به تقدیس آن می‌پردازند و پس از آن قربانی را که تاجی از گل بر سرش نهاده‌اند به آنجا می‌آورند، مغی که بر این تشریفات سروری دارد، خود قربانی را ذبح می‌کند و دستیاران وی قربانی را تقسیم می‌کنند و چیزی برای خدا بر جای نمی‌نهند ... برآنند که خدایان تنها روح قربانی را می‌خواهند نه چیزی دیگر را، با وجود این برخی از نویسندگان گفته‌اند که نزد ایشان رسم است که کمی از پیه پرده روی روده‌ها را در آتش می‌افکنند. مجللترین ستایشهای خود را به آتش و آب تقدیم می‌کنند. در مورد آتش، توده‌ای چوب خشک پوست کنده فراهم می‌آورند و بر روی آن چربی می‌نهند و از زیر آتش می‌افروزند و برای تیزتر کردن آتش بر آن روغن می‌افشانند و هرگز در آتش نمی‌دمند، با بادزن باد می‌زنند که هوا را به حرکت درآورند. در آتش دمیدن و در آن مردار و سرگین جانوران افکندن چنان بی‌حرمتی به آتش است که کیفر آن در دم کشته شدن است ... آنگاه مغان سرودهای خاصی را زمزمه می‌کنند و مخلوطی از روغن و شیر و عسل را نه بر روی آتش و آب بلکه بر روی زمین می‌افشانند ... در کپدوکیه که برای خدمت به این معابد بی‌شمار خدایان ایران، قبیلهٔ مغان بسیار پرشمار است ... آتشکده‌هایی نیز هست و بعضی از اماکن مقدسه واقعا عظیم و با شکوه است، و در وسط سکویی دارد که بر روی آن، در میان پاره‌های خاکستر، آتش جاودانی که مغان آن را پیوسته فروزان نگاه می‌دارند در اشتعال است ... ایرانیان هرگز در رودخانه نمی‌شاشند و

۱- همان ۱۳۵.

۲- همان ۱۳۵.

۳- بدیع ۲۱۷/۲ - ۲۱۶ ← هرودت.



در آن خود را نمی‌شویند و استحمام نمی‌کنند. هرگز چیزی را که پلید شناخته شده مانند مردار و لاشه در آن نمی‌اندازند ...[۱]

۲ـ فرهنگ فروتر؛ طبقات، رعایای ایرانی.

رزمیان، از پنج سالگی تا بیست‌وچهار سالگی تنها این را می‌آموزند که تیراندازی و زوبین‌اندازی کنند، بر اسب سوار شوند و راست بگویند ... بسیار اتفاق می‌افتد که برای آزمایش سلاح برداری یا شکار، جوانان را که صدای زنگ از سپیده‌دم بیدارشان کرده در یک نقطه جمع می‌کنند، آنان را به دسته‌های پنجاه نفری تقسیم می‌کنند که سردسته هر یک، با یکی از پسران شاه است یا یکی از پسران شهربانان ... از شاگردان می‌خواهند که درسی را که آموخته‌اند خوب پس دهند ... و نیز چنان می‌کنند که افراد در برابر گرما و سرما و باران مقاومت داشته باشند و برای رسیدن به این هدف، آنان را وامی‌دارند که از سیلابی بگذرند بی‌آنکه سلاح یا لباس‌شان خیس شود، یا رمه‌ها را بچرانند، یا شب را در صحرا بگذرانند، و برای خوراک به بادام کوهی و بلوط و گلابی وحشی قناعت ورزند، هر روز پس از تمرینهای بدنی، به‌هر یک از آنان قرص نان و تره تیزک و نمک و تکه گوشتی پخته یا بریان شده می‌دهند. این نیز باید گفته شود که جز آب چیزی نمی‌نوشند[۲] ... پس از ده سال کارآموزی در طبقهٔ مردان کامل پذیرفته می‌شوند. در اینجا نیز زیر فرمان رؤسای خود هستند تا هر جا که وجود مردان فکور و نیرومند برای منافع عمومی لازم باشد، به خدمت گماشته شوند. اگر بنای رفتن به نبرد باشد دیگر تیر و کمان و زوبین با خود نمی‌برند، بلکه سلاحهایی که در جنگ تن به تن به‌کار آید: زره، سپر، کارد ...[۳] بعد از ظهرها عموماً به درختکاری، چیدن گیاهان دارویی، ساختن زین ابزار می‌گذرانند ... سربازان چون چیزی برای خریدن یا فروختن ندارند در هیچ بازاری گام نمی‌نهند. رزمیان وقتی به پنجاه سالگی می‌رسند واردِ طبقهٔ قُدَما می‌شوند، قُدَما به جنگ نمی‌روند و در شهرهای خود می‌مانند و به داوری در اختلافات عمومی می‌پردازند، فرمان مرگ را اینان اجرا می‌کنند و کارمندان را هم را ایشان برمی‌گزینند.[۴]

رعایا؛ پوشاک توده‌های مردم عبارت است از روپوش دولایی که تا میان ساق پا

۱- همان ۲۱۷/۲ ← استرابو.

۲- بدیع ۴۲/۱، ۴۱. ← استرابو. + ۵۰/۱ ← گزنفون. + ۵۲/۱ ← هرودت.

۳- همان ۵۴/۱ ← استرابو.

۴- همان.

می‌رسد و پارچه‌ای که برگرد سر می‌پیچند.[۱] شواهدی از قناعت در خوراک ایرانیان و هضم غذا با کار و ورزش در دست است.[۲] رعایا نه چندان می‌خورند که می‌خواهند بلکه چندان که می‌توانند، زیرا که زمین‌شان سنگی است. از به کاربردن شراب هیچ آگاهی ندارند، شراب آنان آب است. انجیر یا خوردنی لذیذ دیگری برای تنقل ندارند.[۳] رعایای تربیت شده با نگاه حسرت و حرکت حاکی از حرص و ولع در برابر خوردنی یا نوشیدنی، هوسناکی و هیجان از خود نشان نمی‌دهند، بلکه حضور ذهن خود را حفظ می‌کنند که گویی بر سر سفره نشسته‌اند ... رعایا برآنند که باید هنگام غذا خوردن معقول و معتدل باشند و تحریک شدن با دیدن خوردنی و نوشیدنی را ویژه گرازان و جانوران وحشی می‌دانند ...[۴] برای یک ایرانی کمال بی‌ادبی است که تف کند یا آب‌بینی بگیرد، یا چنان کند که باد معده‌اش را بشنوند. و نیز بی‌ادبی است که دیگران شاشیدن یا ریدن او را ببینند، همه اینها کارهایی است که جز با کم خوراکی و ورزش میّسر نمی‌شود ...[۵] ایرانیان از شاشیدن در رودخانه یا تف‌کردن و دست و رو شستن در آن خودداری می‌کنند، زیرا برای رودخانه‌ها قداست بسیاری قایلند.[۶] آنچه کردن آن برای‌شان حرام است گفتن آن نیز حرام است ...[۷] شایستگی مرد نزد ایشان، پس از ابزار شجاعت در جنگ، در این است که بتوانند فرزندان بیشتری بیاورند، برای کسانی که فرزندان بیشتری می‌آورند شاه سالانه جوایزی می‌فرستد.[۸] ایرانیان تقوی و فضیلت به فرزندان خود می‌آموزند آن‌گونه که دیگران خواندن و نوشتن می‌آموزند.[۹]

۱- بدیع ۵۶/۱ ← هرودت.
۲- همان ۵۵/۱ ← گزنفون.
۳- همان ۵۳/۱ ← هرودت.
۴- همان ۴۴/۱ - ۴۳ ← گزنفون.
۵- همان ۵۵/۱ ← هرودت.
۶- همان ۵۵/۱ ← هرودت.
۷- همان ۲۱۶/۲ ← هرودت.
۸- همان.
۹- همان ۵۰/۱ ← گزنفون + هرودت.



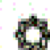
ملیت ایرانی

● مفهومِ ملیّت در میراث دینی و سیاسی دوران تاریخی

مهر یشت، تاریخِ مصوّرِ اقوام آریایی است. در این **تاریخ**، تصاویر روشنی از سیر تحول قبایل آریایی از پگاه کوچ به ائیرین تا آغاز دوران تاریخی به چشم می‌خورد. این تصاویر بیش از هر سند تاریخی دیگری قابل ملاحظه است. آنگونه که در همین یشت، خُلق و خُوی آریایی به تصویر کشیده شده و مبانی و عناصر اصلی روح آریایی در آن نهفته است. و شاید که این یشت یکی از کهن‌ترین متون میراث دینی دوران تاریخی باشد که میراثِ جاهلیتِ آریایی و پیشینهٔ عقیدتی ـ تاریخی این قوم را در خود نهفته دارد. این تصاویر، بسیار ساده، صریح، روشن و گویا است. به این صورت که: در جوامع بدوی ـ قبایلی آریایی مانند هر قوم و قبیلهٔ دیگر جهان باستان و حال، **زیستنگاه** قبیله، **میهن** آن قبیله بود و به‌همان اندازه قابل دفاع بود که **چراگاه** و **آبخورگاه** چارپایانِ قبیله محترم شمرده می‌شد. اعتبار زیستنگاه و چراگاه و آبخورگاه تا زمانی بود که قبیله کوچ نکرده بود. در پی کوچ، آن زیستنگاه و حریم آن رها می‌شد و زیستنگاه جدید، میهن قبیله می‌گرید و دارای حریم یا مرز بود. این وضع در روزگاران دراز کوچ ادامه داشت. در دوران **استقرار** و تنازع بقای قبایل آریایی وضع همین بود، با این تفاوت که زیستنگاه قبیله و یا قبایل متحد، **قرقگاه** دائمی بود و درگیری خونبار بر سر گسترش قلمرو و قبیله و دست‌یابی به چراگاه و شکارگاه بیشتر صورت می‌گرفت. در دوران بلند استقرار که دورهٔ انتقال از **چادرنشینی** به **خانه‌نشینی** و پیوستگی قبایل و تشکیل جامعهٔ روستایی و شهری است، **فلات** گستردهٔ ائیرین زیر پای قبایل پراکنده یا بهم پیوسته آریایی قرار داشت. قلع و قمع ساکنان اصلی فلات در همین دوران بلند صورت گرفت و نیز در همین دوران بود که ناسازگاری و ستیز بی‌امان و خونبار قبایل بر سر قلمرو، باعث کوچیدن بسیاری از آریاییان رقیبِ ضعیف به سواحل سند و هند و میانه و آن سوی دور دست **جیحون** گردید.

چنین پیداست که سده‌ها یا هزاره‌ای پیش از نهضت زرتشت، فلات ائیرین میان قبایل قدرتمند آریایی که از دریای خون تنازع بقای طولانی جان بدر برده بودند، تقسیم شده بود. این بخش از تاریخ اقوام آریایی در مهر یشت به‌خوبی بیان شده است. این تصاویر جالب را از لابلای بندهای **مهر یشتِ** موجود، می‌توان کنار هم گذاشت:

● **تصاویری از دوران کوچ و چادرنشینی و تنازع بقای قبایل آریایی**: «مهر را می‌ستاییم ... کسی که ستونهای خانه‌های بلندِ ساخته شده (= چادرها) را حفظ کند، **تیرکها** را قوی

دارد، به خان‌ومان گله‌ای از ستوران و گروهی از مردمان (= بردگان و غلامان و ...) بخشد ... خانه‌های دیگر را براندازد».

«به ستایش ما گوش فرا ده ای مهر ... تا که ما با جرأتِ خوب و تازه و شاد و خرم بر همه رقیبان و بدخواهان و دشمنان پیروز شویم»[1]

«مهر را می‌ستاییم ... کسی که جنگ را برانگیزد، کسی که به جنگ استحکام بخشد، کسی که در جنگ پایدار مانده صفهای دشمن را از هم بدرد، تمام جناح مبارزه را پراکنده و پریشان سازد، به مرکز لشکر خونخوار لرزه در افتد ...»[2]

● **آغاز دوران اتحاد قبایل و پیمانهای قبایلی:** «درجه عهد و پیمان و وفاداری مهر بیست است میان دو همسر، سی است میان دو همکار، چهل است میان دو نفر از یک خانواده، پنجاه است میان دو هم منزل، ... هزار درجه است میان دو قوم، دو کشور ...»[3]

● **دوران استقرار و تنازع بقا بر سر قلمرو و کوچ به هند و ...:** «مهر را می‌ستاییم ... کسی که دستهای بسیار بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد او را بگیرد، اگر چه در شرق هند باشد او را برافکند، اگر در مغرب باشد، اگر در دامنه رودِ اورنگ باشد، اگر در مرکز این زمین باشد ...»[4]

● **دوران گذر از چادرنشینی به خانه نشینی و پیدایش روستا و شهر و ...:** «ما می‌خواهیم که کشورِ تو را (= مهر) حمایت کنیم، نمی‌خواهیم که از کشور تو جدا شویم، نه از خان‌ومان، نه از ده، نه از ناحیه، نه از کشور جدا شویم ... تویی که کشورها و اقوام را حفظ می‌کنی ... تویی نگهبانِ خان‌ومان، تویی پاسبانِ قبیله ...»[5]

۱- یشتها ۲۸/۴۳۹/۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴.

۲- همان ۳۵، ۳۶. بندهای بعدی با واژگان و اصطلاحاتی از دوران دینی و تاریخی همراه است و به گونه‌ای بسیار هوشمندانه میراث گذشته آریایی با ارزشها و عقاید دوران دینی تقدیس شده و جهت دینی و مزدایی دوران تاریخی یافته است: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳. در این فرازها نیز واژگان دوران دینی تاریخی به کار رفته در عین حال تصاویر اصلی به‌روشنی برجسته است و آن زین ابزار آریایی در جنگهای دوران استقرار و تنازع بقا است که جایش را به زین ابزار دوران تاریخی داده است. در همین بندها و بندهای بعدی شدت خشم و کین و قهر قبایل نسبت به‌یکدیگر بیان شده و از چگونگی انتقام‌گیری و شکنجه‌های هولناک و کشتار و ویرانی خبر می‌دهد: ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱ - ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۶ - ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱. خلاصه آن که هیولای هولناک مهر مظهر استبداد ایرانی است. ن.ک: جهان‌بینی‌ها. + دوران تاریخی. + فرهنگ ایرانی.

۳- یشتها ۱۱۶/۴۸۷/۱. این فرازها با عقاید دوران دینی در آمیخته است.

۴- همان ۱۰۴/۴۸۱/۱.

۵- همان ۷۵/۴۶۱/۱، ۷۸، ۸۰ و نیز فرازهای ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸ - ۹۰. این فرازها با ←



● **دوران استقرار کامل و تقسیم فلات ائیرین به هفت اقلیم یا کشور در میان قبایل قدرتمند آریایی:** «مهر را می‌ستاییم که به ممالک آریایی، **خان‌ومان** با سازش و آرامش خوش بخشد» «آنجا که شهریاران دلیر (= کوی‌ها) قوای بسیار مرتب سازند، آنجا که **کوههای بلند** و **چراگاههای** بسیار برای چارپایان موجود است، آنجا که **دریاهای** عمیق و وسیع واقع است؛ آنجا که **رودهای** پهن ... به‌سوی **مروِ هرات**، به سوی **سغد** و **خوارزم** شتابد». «به **کشور غربی**، به **کشور شرقی**، به **کشور جنوب شرقی**، به **کشور جنوب غربی**، به کشور **شمال غربی**، به کشور **شمال شرقی**، به کشور **مرکزی** درخشان، آنجا که **ستوران** آرام دارند ...»[1]

در گاثه‌های منسوب به زرتشت از این **هفت کشور** آریایی یاد شده است؛ آنجا که زرتشت در سرزنش اشرافیت و روحانیت آریایی می‌گوید که بدگفتاری و بدکرداری کوی‌ها و کرپن‌ها، **هفت بوم** یا کشور آریایی را تباه کرده و مردان و زنان آریایی را از زندگی خردمندانه باز داشته است.[2] این **هفت کشور** مبنای تقسیم سیاسی اقتصادی ایرانِ پهناور دوران تاریخی میان **هفت خاندانِ** بزرگ آریایی گردید که با قدرت مرکزی کم و بیش متحد بودند و تا پایان روزگار ساسانی ادامه داشت.

در میراثِ دینی دورانِ تاریخی از **ائیرین ویجه** یاد شده که همان **خوارزم** باشد. گفته می‌شود که **خوارزم** نخستین زیستگاه آریایی پس از کوچ به **ائیرین** بوده است.[3] اما به‌نظر می‌رسد قداستِ سمبلیک و روایتِ اسطوره‌ای **ایران ویج** در میراث دینی جنبهٔ دیگری نیز داشته باشد و آن این ادعاست که **خوارزم** زادگاه و زیستگاه **زرتشت** و خاستگاه **نهضت** او بوده است.[4] در میراث دینی دوران تاریخی از **شانزده کشورِ** اهورا آفریده و اهریمن زده یاد شده است که به‌روشنی پیداست روایتِ روزگار حاکمیتِ مطلق دینی - سیاسی و غلبهٔ فرهنگ طبقاتی - اشرافی آریایی و تشویق و تحقیر **رعایای** فرمانبر و نافرمانِ ایرانی دوران تاریخی و سرزنشِ مردم سرزمینهایی است که زیر بار **روحانیان** نمی‌رفتند و احتمالاً تسویه حسابهای قبایلی و خاندانی حاکمیتِ سیاسی است. با این

→

عقاید دوران دینی در آمیخته اما اصالت میراث عقیدتی پیش از زرتشت در آنها پابرجاست.

۱- همان ۴/۴۲۵/۱، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۳۳: «مهر با پیروزی از بالای این هفت کشور می‌گذرد». + هفت کشور در: ویسپرد ۱۰۹ - ۱۱۴. + یشتها ۷۵/۱. + وندیداد ۱۷۷۲/۴ - ۱۷۷۷.

۲- گاثه ۳/۳۲/۱۰۰/۲.

۳- یسنا ۳۸/۱ - ۶۰. + وندیداد ۱۷۶۴/۴ - ۱۷۴۹.

۴- وندیداد ۱۷۴۸/۴.



همه، دربندِ نخستِ این روایت دینی ـ سیاسی، تصاویر جالبی از زیستگاههایِ نخستینِ اقوام آریایی در پی کوچ به ائیرین، بر جسته است: «**اهورامزدا به زرتشت گفت: نخستین و بهترین جا و شهری که آفریدم ایران ویج است با رودی که از آن می‌گذرد** (= خوارزم و جیحون). اما انگره مینو یا اهریمنِ پرمرگ آن را دچار آفت کرد؛ مارهای آبی بزرگ رودخانه، مارهای سرخ و زمستان بزرگ که در سال ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان، آبها سرد، زمینها سرد، گیاهان سرد است، در آنجا سراسرِ زمستان سیلاب و یخبندان است».[1] این تصاویر از زیستگاههای اولیه اقوام آریایی در ایران، با داده‌های تاریخ طبیعی فلات ایران سازگار است.[2] همین تصویر در جایی دیگر از میراث دینی آمده است که **آریاویج دارای مارهای سرخ و زرد شاخدار بوده است**: «...کسی که زدکشت اژی شاخدار راکه اسبها را فرو می‌برد، مردها را فرو می‌برد، آن زهر آلودِ زرد رنگ ...»[3]

۱- وندیداد ۱/۱/۱۹۳/۱. پانزده شهر دیگر عبارتند از: «دومین جا و شهر خوبی راکه آفریدم **سند** است که اهریمن پرمرگ آن را دچار **مگس** مرگبار چارپایان کرد». «سومین جا و شهر خوبی راکه آفریدم **مرو** است با مردم دلیر و راستی‌گرای که اهریمن پرمرگ آن را دچار **خون‌ریزی و سرکشی و نافرمانی** کرد» «چهارمین شهری که آفریدم بلخ زیبای افراشته درفش است که اهریمن پرمرگ آن را دچار زنبور و گیاه سمی کرد» «پنجمین شهری راکه آفریدم **نسا** است که میان **مرو** و **بلخ** واقع است و اهریمن آن دیار را **دچار گناه و بی‌ایمانی** به آیین یزدان کرد». «ششمین شهری راکه آفریدم **هرات** است که مردم آن دیار **به‌هنگام وقوع مرگ خانه‌ها را رها می‌کنند** و اهریمن آن را دچار آفتِ **اشک و سوگواری** کرد». «هفتمین جا و شهری راکه آفریدم **کابل** است که در آن جا **خارپشت** سکونت دارد، اهریمن پرمرگ آن دیار را دچار **پری زیبا روی افسونگر جادوگر مرد فریب کرد که گرشاسپ را فریفت**.» «هشتمین شهری راکه آفریدم اُوْروَی (؟) پرچراگاه است که اهریمن آن را دچار **آفت** گناهان مُسری کرد». «نهمین جا و شهری راکه آفریدم **گرگان** است که اهریمن آن‌جا را دچار گناه غیرقابل توبهٔ **لواط** کرد» «دهمین شهری راکه آفریدم **ارُخج** (= در افغانستان نزدیک قندهار؟) است که اهریمن آن را دچار گناه غیر قابل توبهٔ **دفن مردگان** کرد». «یازدهمین شهری راکه آفریدم **هیلمند** شکوهمند فرهمند است که اهریمن آن را دچار گناهان **جادوگری** و ... کرد». «دوازدهیمن شهری راکه آفریدم **ری** است که اهریمن آن را دچار **بی‌ایمانی** ساخت.» «سیزدهیمن شهری که آفریدم **چخر** است با مردم دلیر و راستی‌گرای که اهریمن آن را دچار گناه غیرقابل توبهٔ **سوزاندن مردگان** کرد.» «چهاردهیمن شهری راکه آفریدم **گیلان** بود که در آن **فریدون** کشنده **اژی‌دهاک** زاد که اهریمن آن را دچار **مردمانی غیر اریایی و زنانی ساخت که حیض غیر طبیعی دارند**.» «پانزدهیمن شهری راکه آفریدم **پنجاب** است که از خاور هند به‌سوی باختر ادامه دارد و اهریمن آن را دچار **حیض‌های نا به‌هنگام و گرمای** شدید کرد.» «شانزدهیمن شهری که آفریدم نزدیک سرچشمه‌های **رود رنگهاست** که مردم آن دیار بدون **مرجع تقلید** و خودسر هستند. اهریمن آن را دچار **زمستان و زلزله** کرد.» ن. ک: وندیداد ۱۹۳/۱ - ۲۱/۱/۱۹۷ - ۱. در این روایت دینی دوران تاریخی انگیزه‌های دینی و سیاسی به‌روشنی نمودار است و نشان می‌دهد که رعایای ایرانی گاه زیر بار روحانیان و قدرت سیاسی نمی‌رفته و عصیان می‌کرده‌اند.

2- Historisch. S. 17, 18.

۳- یسنا ۱۱/۹/۱۶۲/۱.



تقدیس متغیّر مکانها تابع شرایط دینی ـ سیاسی ـ اجتماعی دوران تاریخی بوده است. در این روایت یاد شدهٔ دینی که فردگرد نخست وندیداد را تشکیل می‌دهد و باید که سرودهٔ روزگار هخامنشی یا اشکانی باشد، «ری دوازدهمین شهری است که اهورامزدا آفرید و اهریمنِ پرمرگ آن را دچار بی‌ایمانی ساخت»[۱]. گویا که در زمان سرایش این فرگرد، ری زیر بار روحانیان نمی‌رفته و یا که کانونِ روحانیان مخالف آیین مزدَیَسنی بوده است. چرا که روزگاری دیگر همین ری در میراث دینی دوران تاریخی جای ایران ویج یا خوارزم را گرفته و از برجسته‌ترین مکانهای مقدس اهورایی شمرده شده و مکانتی ویژه یافته و زادگاه زرتشت معرفی گردیده است.[۲] این تحول می‌تواند پدیدهٔ ـ روزگار دینی ساسانی باشد که ری کانون اصلی روحانیت و معنویت ایران باستان بود.



با تأمّل در میراث دینی موجود، چنین پیداست که مفهوم ملیت، پیش و پس از زرتشت، عموماً مفهومی دینی است یعنی در هر مکانی که فکر و فرهنگ و آیین آریایی حضور داشت مقدس و محترم بود و هر نقطه‌ای که مقدساتِ آیینی را در خود داشت ستوده می‌شد. و این به‌معنای آمیختگی ذاتی فرهنگ و ملیت آریایی است. در روزگار پیش و پس از زرتشت و در سراسر دوران بلند تاریخی، قومیت بر ملیت غلبه داشته است یعنی آنچه از همان آغاز برای آریایی سرنوشت‌ساز بوده، اصالت و طهارتِ خون و نژاد و بقای خاندان و قبیله بوده است. فره ایزدی و کیانی و آریایی و ایرانی در خونِ پاک و شریفِ اهورایی آریایی استقرار می‌یافته است.[۳] در چنین نگاهی ملیت مفهومی ثانوی داشت یعنی ظرفی بود که قداست آن به مظروف آیینی و آرمانی آن بستگی داشت. این واقعیت را در سراسر میراث موجود دینی می‌توان مشاهده کرد. در میراثِ مقدسِ جاهلیتِ آریایی که به‌گونه برجسته‌ای در مهر یشت، زامیاد یشت، آبان یشت و فروردین یشت نهفته است و در دوران دینی رنگ و روی آیینی به‌خود گرفته، قلمرو جغرافیایی آیینی ستوده شده و هر جا و پدیده‌ای که یاد و خاطره و نشانی از آیین جاهلی داشته تقدیس گردیده است چرا که این نام و نشانهای جغرافیایی بخشی از هویت قومی و آیینی گذشته آریایی بود. تقدیس آیینی چراگاهها، آبخورگاهها، گیاهها، آبها، زیستنگاهها یا

۱- وندیداد ۱۶/۱/۱۹۶/۱.
۲- یسنا ۱۸/۱۹/۲۱۲/۱. + مقاله روحانیان
۳- ن.ک: یشتها ۳۰۳/۲ - ۳۲۰.

میهن‌ها، رودها، دریاها و دریاچه‌ها، چشمه‌ها و کوهها، روستاها، دیه‌ها، شهرها، ناحیه‌ها، کشورها، چارپایان، گله و رمه‌ها، شبانان و ...[۱] مفهوم آیینی ملیت را می‌رساند. از دشتها و بیابانهای خشک و بی‌حاصلِ ائیرین یاد نشده یعنی که اصالت با صرفِ زمین و مکان نبوده است. همین نگرش آیینی میهنی در دوران دینی و تاریخی برقرار بوده یعنی هر جا نشانه‌ای از آیین وجود داشته ستوده شده، هرجا مقدساتِ آیینی راه یافته یا پذیرفته شده گرامی داشته شده و هر نقطه از قلمرو ائیرین که آیین را نپذیرفته و مقدسات در آن راه نیافته، سرزنش و نفرین شده است یعنی که جغرافیای آیینی، جغرافیای میهنی را ترسیم می‌کرده است. در میراثِ دینی دوران تاریخی همهٔ پدیده‌های مثبت طبیعت ستوده شده؛ عناصر اربعهٔ آب و آتش و باد و هوا در سراسر گیتی ستودنی و مقدس است. از این‌رو می‌توان گفت بنا به طبیعت و خاصیت همهٔ ادیان، در اندیشهٔ دینی، ملیت مفهومی آیینی و فرامیهنی دارد، سر تا سر زمین میهنِ دینی است، هر نقطه‌ای که در آن نشانی از آیین باشد ستودنی است. در میراث دینی موجود، قلمرو نهضت زرتشت و گسترهٔ جغرافیایی آیین جدید، میهن آریایی تلقی گردیده است. در تقدیس و تعظیم این میهن‌ها و مکان‌ها، تأکید و تکیه بر آن جاهایی است که مقدساتِ دینی و مراسم آیینی تحقق یافته یا خواهد یافت. این مکانها و میهن‌ها در شرق و غربِ ایرانِ آن روزگار قرار داشته‌اند.

در میراث دینی دوران تاریخی مازنی و ورن که بنا بر قول مشهور همین مازندران و گیلان و دیلمان باشد، نفرین شده و پایگاه دیوان و دیو پرستان معرفی گردیده و دروازه دوزخ یا جایگاه دوزخ نامیده شده است.[۲]

در عهد نخست دوران تاریخی به‌دلیل وجود اقوام، زبان و فرهنگ گونه‌گون غیر آریایی در ایرانِ بزرگ، ملیت به‌معنای وحدتِ فرهنگی آیینی قومی و نژادی وجود نداشت. از هیمن رو در میراث دینی این دوره از دوران تاریخی می‌بینیم که سرزمینهای آریایی و اقوام آریایی ستوده شده‌اند. این واقعیت در کتیبه‌های سیاسی دوران تاریخی مشهود است.

۱- همان ۸/۳۲۳/۲ - ۱. +

۲- ن.ک: سوشیانت ۲۹ - ۳۲. + وندیداد ۱۱۶۵/۳ - ۱۱۶۸. + ۱۵۷۶/۳ - ۱۵۸۳. برخی معتقدند که منظور مازندران و گیلان معروف نیست. این نظر توسط آقای صادق کیا ابراز شده است. شادروان استاد پورداود که خود گیلانی و رشتی بود، می‌گوید که منظور همین گیلان و دیلمان و مازندران است. ن.ک: سوشیانت ۳۰. گویا که در آن سوی البرز قوم تپوری می‌زیسته که عادت داشته‌اند زنان‌شان را مبادله کنند و قهرمانان این قوم مجاز بوده‌اند با هر زنی که بخواهند نزدیکی نمایند. تبرستان از نام همین قوم گرفته شده است: وندیداد ۲۲۴/۱.



مفهوم ملیت و عناصرِ مقدسِ آیینی - میهنی ستوده شده در سراسر میراث دینی عبارتند از: نمونه‌ها؛ «می‌ستایم: این جاها، روستاها، چراخورها، میهن‌ها، آبخورها، آبها، زمینها، گیاهها ... می‌ستاییم همه آبها را، همه گیاهها را، همه مردان و زنان نیک را، همه ایزدان مینوی و جهانی را، می‌ستاییم تو را چون میهن ما ای سپندارمذ، تو را ای مزدای پاک از برای میهن با گله درست با مردان درست، با آنچه درست بنیان است ... ستایش همه آتشهای مینوی و مادی، ستایش فر ایزدی و کیانی و ایرانی و آریایی، ستایش کوهها، رودها، دریاچه‌ها، ستایش هوم و کوههایی که بر بلندای آنها هوم مقدس روییده است».[1]



۱- یسنا ۱/۱۲۲/۱۶/۱. + ۹/۱۶/۱۹۵ - ۱۰ + ۱۶/۱۷.۲/۱۹۲/۱ و ۳. + ۱/۱۹۶/۱۷. ۱/۱۹۹/۱۷/۱۲. + ۱۹۶/۱ - ۱۷/۱۹۷. + ۱/۱۹. + یشتها ۹/۳۲۳/۲ - ۴۴ + ۳۴۴/۲: در زامیاد یشت حدود ۷۵ کوه و رود و دریاچه مقدس ستوده شده است. برخی از این کوهها و رودها و دریاچه‌ها شناخته شده‌اند و برخی ناشناخته‌اند.

انسانِ ایرانی

● زن در میراث دینی دوران تاریخی

در جامعه بدوی ساکنان اصلی فلات ایران پیش از کوچ آریاییان، زن نقش برجسته‌ای در عرصه عقاید کلامی و در تکامل حیات اجتماعی داشته است. ساکنان بومی فلات ایران اصل در آفرینش و حیات را در مادینگی می‌دانستند و از این رو **خدایان ماده** را می‌پرستیدند. در نگاه آنان زن مظهر زایندگی و زندگی بود و به نوعی تقدیس می‌شد و محترم بود.

این نوع نگرش در اندیشه آریاییان راه نیافت. در اندیشه آریایی اصالت با **نرینگی** بود. در عرصه عقاید این **خدایان نر** بودند که تعیین سرنوشت می‌کردند. هر چند که در میان گروه پروردگاران آریایی چند **خدای ماده** نیز حضور داشتند.

در جامعه آریایی زن یار و همکار مرد بود و مسئولیت نگهداری آتش‌خانه و پرورش فرزندان و رسیدگی به امور گله و رمه و پختن غذا با او بود، در عین حال مورد ستم و تجاوز و تحقیر قرار داشت. بدیهی است که این وضعیت در سطوح مختلف جامعه طبقاتی آریایی قابل ملاحظه است. این ستم از سوی اشرافیت و روحانیت آریایی بر زنان روا می‌رفت: «آنان آشکارا زنان و دختران را از رعایا می‌ربودند یا به زور می‌گرفتند و به کامجویی و هرزگی می‌پرداختند»[۱]

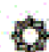
در **نهضت زرتشت** زن مورد حمایت قرار گرفت: **مادینگی زن و زمین و چارپا** ستوده شد و در جهت تشویق و تقدیس کشاورزی، **زمین دختر مزدا** معرفی گردید و **سپندارمذ** صفتِ محبت و مهربانی مزدا، استعارهٔ زمین شد. زرتشت زنان و مردان را به‌طور یک‌سان مورد خطاب قرار داد[۲] و از دخترش **پوروچیستا** تجلیل کرد و در جشن عروسیِ او چنین سرود: «ای دختران شوی کننده و ای دامادان! اینک بیاموزم و آگاهتان سازم، پندم را به‌خاطر خویش نقش بندید و به دلها سپرید؛ با غیرت از پی زندگانی پاک منشی بکوشید، هر یک از شما باید در کردار نیک به دیگری پیشی گیرد و زندگی خود را خوش و خرم سازد».[۳] زنان و دختران بسیاری از پیروان و یاران اولیه زرتشت بودند که نام‌شان در ادبیاتِ اوستایی آمده است.[۴]

۱- ن.ک: یشتها ۸۰/۱۲/۳۴۸/۲. + ن.ک: نهضت زرتشت. + جامعه آریایی

۲- گاثه ۶/۵۳/۱۴۵/۱، ۷.

۳- گاثه ۵/۵۳/۱۴۵/۱

۴- ن.ک: نهضت زرتشت.



جهان‌بینی روشنی که جهان گاثه‌ها به‌روی آریایی گشود، در پی نظام دینی دگرگون شد: در حکمت دینی آریایی که پدیدهٔ دوران دینی و تاریخی است، تصاویر نوینی از سرشت حقیقی و سرنوشت حقوقی زن ارائه گردید که مبنای احکام دینی دوران بلند تاریخی شد و خُلق و خُو و نگرشِ آریایی و ایرانی را نسبت به زن ساخت.

در حکمت دینی آریایی آمده است که: «اهورامزدا زنان را به نیکوکاران واگذاشت، اما زنان گریختند و به اهریمن روی آوردند. مزدا چاره‌ای اندیشید و نرسه خدای نر پانزده ساله را آفرید و او را برهنه در پی اهریمن آویخت تا زنان به او روی کنند و چنین شد و نخستین ختودتِ اهریمنی حاصل گشت. از این روی زنان زادهٔ اهریمن و اهریمنی منش هستند. مزدا یار نیکو مردان است و اهریمن یار زنان. مزدا کوشید تا مردان نیک را از زنان دور دارد. در پی درگیری مزدا و اهریمن، اهریمن شکست خورد و بی‌هوش شد. دیوان نتوانستند او را به‌هوش آورند. جَهی دختر اهریمن پدر را به‌هوش آورد. اهریمن سر جَهی را بوسید. بازده این بوسه، خونِ حیض بود که از جَهی پدیدار گشت ... اهورا به زن گفت با آن که پتیاره هستی و از جنسِ جَهی دختر اهریمن می‌باشی تو را آفریدم، تو را یاری می‌کنم زیرا مرد از تو زاده می‌شود، با وجود این مرا آزار خواهی داد. اگر مخلوقی می‌یافتم که مرد از او زاده شود تو را نمی‌آفریدم. هرچه گشتم چیزی نیافتم که مرد از او زاده شود جز زنی که از جنس جَهی پتیاره دختر اهریمن بود.»[1] «اَهریمن با گروه جهی دیو (= زنان) نزدیکی کرد، مادگان (= زنان) را پلید ساخت، مادگان نرانِ (= مردان) پلید سازند و از خوش کاری روی گردانند»[2]

۱- ن.ک: وندیداد ۹۷۲/۲، ۹۷۵، ۱۲۸۶ ← بند هشن. + زن در میراث آریایی هند:

«چون جوانی سبب ظهور ناپسندیدگی‌هاست و زن بدکاره هم علت پیدایی ناشایستگی‌هاست ... در زن چه خوبی و کدام پسندیدگی باشد که طبع به آن میل کند که به‌ظاهر صورتی است از خلط و خون و رگ و پی، آراسته کرده شده و پستان‌های او غده‌ها و گره‌ها از گوشت یا ناودانی آب رَوْ ساخته شده و استخوان‌بندی او مانند پنجره‌ای است که ترکیب اجزای او از پی پاره‌ها نموده شده و او همگی نیست مگر پوست و گوشت و رگ و پی و استخوان که باد و دم در او می‌آید و می‌رود ... و آن پستان‌های او را که پندتان و شاعران از روی تشبیه ذروهٔ‌کوه گویند و عقده‌های مروارید که از گردنِ او آویخته باشد به آب گنگ نسبت دهند، همان زن چون می‌میرد و نیم سوخته بر زمین مرده‌سوز افتاده بود و سگان و زاغان و انواع جانوران بقیه تن او راکنده کنده و قطعه قطعه ساخته می‌خورند و شغالان ... در حقیقت وجودِ زن شعلهٔ آتش ناپسندیدگی‌ها و زشتی‌ها است و ... و این آتش کسی راکه نزدیک به او شود می‌سوزد. بدان که وجود زن دام است برای گرفتاران شهوت نفس ... من عجب دارم از مردمی که زن را خوش می‌کنند و رغبت به او می‌نمایند و ستایش او می‌کنند ...» ن.ک: جوگ باشست ۳۷، ۳۸، ۳۹.

۲- ن.ک: گزیده‌های زات اسپرم ۱۵۴.

همین تصاویر از زن در نظام دینی مبنای تلقی حقیقی و حقوقی از زن شد. در میراث دینی، آشکارا اصالت از آنِ نرینگی است؛ **فرزندان نر، اسبان نر، شتران نر، گاوان نر، سگان نر**. در نظامِ دینی زنان یا **نائیریکا** = نیک هستند و یا **جهیکا** = بدکار می‌باشند.[1] **زنان نیک** آنانی هستند که نیک گفتار و نیک کردار باشند، فرزندانِ نر بزایند و فرمانبردارِ شوهر خویش باشند. در **یسناها** و **یشتها** این کلیشه‌ها مکرر آمده است:

«گروه زنان دارندهٔ فرزندانِ نر، زنان دارندهٔ پسران، پسرانِ نامور، را می‌ستاییم، زنی که خوب گوید و خوب کند و فرمانبردار سرور، فرمانبردار شوهر، مطیعِ بزرگِ خویش باشد».[2] زنانِ **جهی** اصولاً حق حیات ندارند و باید برانداخته شوند. در میراث دینی، این کلیشه تکرار شده است: «زن پست جادوگر جَهی باید برانداخته شود».[3] زنان اصولاً سرشتِ اهریمنی خود را دارند زیرا زنانِ نیک که **حیض** می‌شوند و دختران **مرد** ندیده که اصالت نیافته‌اند حق ندارند از نذری ایزدان و امشاسپندان بخورند.[4] **زنان و دختران** وقتی **حیض** می‌شوند مطلقاً **نجس** و ناپاک هستند و باید که در **دَشتانستان**؛ قرارگاهی که ویژهٔ زنان حایض است قرار گیرند.[5] این تلقی از زن در نظام دینی دوران تاریخی، شکل سازمان یافته تلقی آریایی از زن در دوران جاهلی پیش از زرتشت است.

در دوران دینی، سننِ جاهلی آریایی و تقدس و تعصب مذهبی درهم آمیخت و سرنوشت زن را رقم زد. احکام دینی زنان به‌ویژهٔ احکام حیض و تطهیر زن حایض، نشان از تلقی سرشت اهریمنی زن دارد. پیش از زرتشت، زنان به‌هنگام حیض و زایمان در آغل بسر می‌بردند و تا پایان مدتِ حیض و عمل زایمان، از نزدیک شدن به زنان پرهیز می‌شد. این سنتِ آریایی در دوران دینی سازمان یافته شد و از آنجا که زمین و گیاه و آب و آتش و ... مقدس و محترم بودند، زنان در زمینی شوره‌زار و بی‌حاصل، در حصاری که

۱- واژگان زن در ادبیات دینی. ن. ک: وندیداد ۱۴۱۴/۳: جهی کیاء، جهی‌کا، جهی‌که، نائیریکا. + ۱۲۸۶/۳. خوب است بدانیم که زنان و دختران در ردیف همهٔ مادگان چهار پا هستند: **مادگان دو پا و مادگان چارپا**. وندیداد ۱۹/۱۵/۱۸۴۱/۳. ن. ک: صفحات بعد.

۲- ن.ک: یسنا ۱۱/۴/۱۴۱/۱. + ۸،۱/۱۱/۱۷۹/۱. + ویسپرد ۴/۳/۳۷. + ۱۴/۱۱/۵۰.
+ یشتها ۵/۱۰۳/۱، ۷. + ۱/۳۸/۱۲۱/۱. + ۲/۳۹/۱۲۳. + ۱۸/۱۷۰/۲.
+ خرده اوستا ۸/۱۶۸، ۹. + وندیداد ۲۷/۲، ۳۰. + ۵/۱۱

۳- یشتها ۹/۱۴۵/۱، ۱۲، ۱۶. + ۱۴۲/۱۰۸/۲. + ۱۷۳. +
وندیداد ۶۲/۱۸، ۴۴/۱۳، ۱/۶، ۴۸/۱۳، ۸۰/۸، ۱۴، ۵۱، ۵۴/۱۷.

۴- یشتها ۵۴/۱۰/۱۹۷/۲.

۵- ن.ک: احکام دینی، حکم زن حایض و تطهیر او.



دَشتانستان (= حیض ستان) نام داشت رانده می‌شدند و در سخت‌ترین شرایط بسر می‌بردند و پس از پایان مدت حیض و زایمان، در پیچیده‌ترین مراسم غسل، با شاشِ مقدس گاو (= گومیز) و اندکی آب توسط روحانیان ویژه، چند بار و در مدت چند روز تطهیر می‌شدند. در همین جا کیفر زنی که بچه سقط کند یا بچه مرده بزاید قابل توجه است و سرنوشت زن را نشان می‌دهد.[1]

در دوران دینی، **زنان** نوعی **کالا** بودند و بر آنان اصلِ **مالکیت** و **انحصار** مترتب بود. بر این اساس زنان **احتکار** می‌شدند، مبادله می‌گردیدند، به **قرض** داده می‌شدند، **فروخته** می‌شدند، به خارج از کشور صادر می‌گردیدند.

در میراث دینی دوران تاریخی، به‌ترتیب: **مال و کالا و چارپای ماده و زن** در کنار هم قرار گرفته‌اند: در **احکام دینی** آمده است: «مردی که دختری را آبستن کرده همه را **فرض** است تا از آن **نگهداری** بکنند که کودک برسد. همه مسئولِ همهٔ زایمان‌های **مادگان دو پا و مادگان چارپا** هستند. آن **دوپا، دختر** است و آن **چارپا، ماده سگ** است». «اگر مردان هم دین یا برادران یا دوستان از یکدیگر **خواسته** (= مال و ثروت)، یا **زن** یا **خرد** خواهند باید که **خواسته** دهند و زن به نکاح او رسانند و **کلام مقدس** به آنان بیاموزند».[2] واژه اوستایی و **اَذَئیِتَه** به‌معنای تهیه‌کردن زن و به نکاح در آوردن است.[3] این حکم متقن دینی نشان از **کالا** بودنِ زن و **احتکار** شدن او دارد. می‌دانیم که در روزگار بلند ساسانی، زنان مانند گندم و غلات و حبوبات و حیوانات اهلی **احتکار** می‌شدند و اشرافیت و روحانیت و حاکمیت سیاسی ساسانی حرمسراهای بسیار داشتند و نهضت سراسری **مزدک** پسر بامداد علیه دین و دولت ساسانی، عصیانی علیه همین اوضاع بود. بی‌گمان اشراف و روحانیان و طبقات ممتاز حاکم از همه مواهب و کامروایی جنسی نیز برخوردار بوده‌اند. تنها بخشی از رزمیان، برزیگران، شبانان، پیشه‌وران، غلامان و بردگان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند دچار محرومیت مطلق بودند. این وضع تبیین دینی و توجیه کلامی و فلسفی داشت و تقدیری تلقی می‌شد که ارادهٔ **اهورامزدا** و **ایزدان** و **امشاسپندان** بر آن تعلق گرفته

۱- زنی که بچه سقط کند در گرسنگی و تشنگی باید فقط اندکی آب بنوشد. زنی که بچه مرده بزاید باید به حصار **دشتانستان** رانده شود و خوراکش شاش گاو آمیخته به خاکستر باشد. در رحمش نیز باید سه تا نه قطره شاشِ گاو آمیخته به خاکستر چکانده شود، باید دوازده روز در دشتانستان بسر برد و سپس توسط روحانیان ویژه چند بار با شاش گاو شسته شود ...» ن. ک: احکام دینی.

۲- وندیداد ۱۴۸۱/۳/ ۱۹/۱۵. + ۴۶۲/۱/ ۴۴/۴.

۳- وندیداد ۵۱۰/۱.

بود؛ ارت ایزدِ رفاه و خوشبختی این ثروت و قدرت و اموال و زنان را به اشرافیت ایرانی که دارای طهارتِ خون و فره ایزدی و اصالتِ اهورایی بودند بخشیده بود: «خانه‌های خوبِ‌شان برافراشته، از ستوران و شتران و گله‌ها و رمه‌های اسب و شتر و گوسفند برخوردار، با عمری دراز؛ تخت‌خوابهاشان گسترده و خوشبو با بالشهای آراسته، زنان عزیزشان روی تخت هالمیده، آراسته به جواهر و آرایش شده در انتظار هم آغوشی با شوهران‌شان هستند ...».[۱]

در میراث دینی دوران تاریخی به‌طور مشخص از چند گناه جنسی بسیار یاد شده که نشان می‌دهد با همه غلاظ و شداد احکام دینی و تعصب و فشار روحانیان، جامعه از محرومیت‌های جنسی رنج می‌برده است. در سراسر میراث دینی مرد و زن کَخْوارذَ، مرد و زن کئیذی، مرد و زن جَهی‌کَه و جَهیکا وجَهی سخت نکوهش و نفرین شده‌اند و از ایزدان و امشاسپندان نابودی آنان تقاضا شده است.[۲]

بدیهی است که شرایط سیاسی ـ اجتماعی، اقتصادی حاکم بر دوران بلند دینی ـ تاریخی، وجود بحرانهای شدید اخلاقی در جامعهٔ سراسر دینی را کاملاً توجیه و طبیعی جلوه می‌دهد. تعالیم و اخلاق دینی دوران تاریخی می‌کوشید تا رعایای محروم را به پندار و گفتار و کردار نیک و پرهیز و بردباری دعوت کند و به محرومان وعده می‌داد که در رستاخیز «وجدان مرد پاک دین به پیکر دختری زیبا و درخشان با بازوان سفید و نیرومند، خوش‌رو، بلند بالا، با سینه‌های برآمده، آزاده، شریف‌نژاد، پانزده ساله، نمودار شود»[۳]. از دیگر سو مقرر می‌داشت که مرد بی‌زن و خانمان و کسب و کار محکوم به مرگ است: «کسی که عمداً دنبال کار نرود و تشکیل خانواده ندهد و امساک ورزد و خوراک نخورد و پوشاک نپوشد، سزایش بند از بند بریدن و ...» و خلاصه مرگ حتمی است.[۴] اما چنین وعد و وعیدهایی نمی‌توانست از بحران اخلاقی و فساد اجتماعی بکاهد و زنان و مردان بی‌همسر را به فحشا نکشاند. این واقعیت که در تلقی دینی و عرف اجتماعی، زنان

۱- یشتها ۱۸۸/۲ – ۷/۱۸۹، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴.

۲- یشتها ۹/۱۴۵/۱، ۱۲، ۱۶: زن جَهی، زن بدعمل کَخوارذ. + همان ۱۰/۵۳۱/۱: مرد آلوده به گناه کِیذ، زن آلوده به گناه کائیذیه. + همان ۱۹/۵۷/۱: کَیاذَه تبه‌کار. + همان ۲/۴۲۳/۱: کَیذآلود. + همان ۷۱/۷۵/۲: کَیذمفسد. + یسنا ۱۵/۵۷/۶۰/۲. + ۳/۶۱/۷۹/۲. + ۳/۷۲/۱۱۷/۲. + ویسپرد ۴/۳/۳۷. + خرده‌اوستا ۱۶۹. + وندیداد ۱۷/۲۱/۱۸۵۷/۴. + ۱۸۷۲/۴. + ۴۷۱/۱. املای این واژگان: کَیذ، کَیئیذی، کَخوژی، کَخْواذَه، کَخْورذَه، کَخْوارذ، کَخْوارَئیذی، کیاذَه، کائیذیه.

۳- یشتها ۹/۱۶۸/۲.

۴- ن.ک: احکام دینی.

هماره نوعی کالا بودند و جنبهٔ انحصار و احتکار پیدا می‌کردند، بر این بحرانها می‌افزود. حقوق دینی و عرف اجتماعی سرنوشت حقیقی و حقوقی زن را تعیین کرده بود. وجود احکام مرگبار زن ربایی در کنار دزدی اموال نشان می‌دهد که زنان چه معنایی داشته‌اند.[۱]

در سراسر دوران بلند تاریخی، تعدد زوجات و انواع صیغه‌های شرعی، بخشی از سرنوشت حقوقی و قانونی زن بود. بدیهی است که این امکانات نیز در انحصار اشرافیت ایرانی و حاکمیت سیاسی ـ اقتصادی بود. احکام دینی موجود نشان می‌دهد که رعایای مرد و زن حتی از داشتن یک همسر محروم بوده‌اند. در همین جا آیا می‌توان گفت که بند ۴۴ از فرگرد ۴ وندیداد که متن آن گذشت، راه‌حلی برای رعایای ایرانی بوده که در روزگار نهضت مزدک وضع شده است یا که توجیه کنندهٔ سنتِ اشرافی استقراض و مبادلهٔ زنان عقدی و صیغه‌ای و انواع دیگر آن است؟ یک بار دیگر متن مذکور را عیناً از نظر می‌گذرانیم:

«و اگر ایدر مردانِ هم دین رسند یا برادران یا دوستان و خواهشِ خواسته کنند یا خواهشِ زن کنند یا خواهش خرد کنند؛ اگر خواهش خواسته کنند هم ایدر خواسته را بیاورند. اگر خواهش زن کنند برسانند زن را به نکاح. اگر خواهش خرد کنند برسانند یا بیاموزند کلام مقدس را»[۲]

ابتدا باید این اصل را به‌یاد آورد که نظام حقوقی و قضایی دوران تاریخی فقط حافظ منافع اشرافیت ایرانی بوده و رعایا را در بر نمی‌گرفته است.

در منابع حقوقی دوران دینی و تاریخی[۳] سخن از استقراض، اجاره و مبادله زنان است. در این منابع آمده است که یک مرد می‌توانست برخلاف رضایت زن عقدی خود او را به افرادی که نیاز به زن داشتند، برای مدت معینی واگذار کند. این واگذاری شرایط

۱- ن.ک: احکام دینی.

۲- وندیداد ۴۴/۴/۴۶۲/۱. خوب است بدانیم که این بند ناگهانی و بدون ارتباط با بندهای پس و پیش خود ظاهر شده است. هر چند که چنین وضعی را می‌توان ناشی از پریشانی و پراکندگی میراث دینی باستان دانست و به‌نظر می‌رسد دلیل همین باشد. منظور از خرد در اینجا همان کلام مقدس یا گاثه‌ها و بخشهای اوستاست که روحانیان آن را مخفی می‌کردند. ن.ک: وندیداد ۵۲۸/۱.

۳- برجسته‌ترین منبع حقوقی دوران تاریخی کتاب «ماتیکان هزار داتستان» است متن پهلوی و ترجمه انگلیسی آن:
Matikan. é. Hazar Datastan. trans. by. S.J. Bulsara. Bombay. April. 1976.
(چاپ اول ۱۹۳۷. چاپ دوم ۱۹۷۶)
از صفحه ۶۳ تا ۶۷ پیرامون حقوق زن و شوهر، از صفحه ۱۵۲ تا ۲۱۶ درباره مناسبات زناشویی، انواع و اقسام آن، مسئله تولید فرزند و تعداد آن، از صفحه ۲۱۶ تا ۲۴۹ شرایط و روابط آن بیان شده است.

خاص خود را داشت و درخواست قرض یا اجاره یا مبادله باید قانونی ارائه می‌شد. دارایی زن به شوهر دوم نمی‌رسید، نیروی کار زن بر اساس توافق تا اندازه‌ای به شوهر دوم می‌رسید، فرزندان تولیدی شوهر دوم از شوهر دوم بود. «هرگاه شوهری، زن خود را به مردی دهد با رضایت متقابل، آن‌گاه همان مرد بدون اجازهٔ مرد اول، آن زن را به مرد سومی واگذار کند و زن موافق باشد و این عمل یک سال بدون آگاهی مرد اول ادامه پیدا کند، زن و سه مرد محکوم به مرگ هستند» «هرگاه زن دیگران را به‌مدت یک سال بدون پیمان نامه و بدون آگاهی شوهر اول نگاه دارند، مجازات آن مرگ است» گویا که در صورت رضایت شوهر اول این مبادله می‌توانست ادامه پیدا کند و عدم رضایت مرد اول، حکم مرگ داشت.[1]

گفته می‌شود که استقراض زنان نیز بخشی از فرهنگ اشرافیت ایرانی بوده و انگیزه جنسی و عشقی صرف نداشته بلکه نیاز به نیروی کار بوده و انگیزه‌های اقتصادی و بهره‌کشی داشته است: «فرزندانی که تولید می‌شدند گاه به فروش می‌رسیدند، و این منبع درآمدی برای پدر بود. زن و کودک و برده یک عنوان حقوقی داشتند»[2] «فروختن فرزند به بردگی فقط از اختیارات پدر است که می‌تواند فرزندش را بفروشد یا عضوی از اعضای او را ناقص کند ... ».[3] در منابع حقوقی سخن از اجاره دادن زن است یعنی شوهری می‌تواند زنش را به مرد دیگری به اجاره دهد.[4] در همین منابع آمده که زنان صیغه‌ای و انواع دیگر آن در شمار خدمتکاران زن اصلی و اولی بودند. فرزندانی که از این زنان تولید می‌شدند حق ارث نداشتند و از انتساب به پدر محروم بودند، اما حق مسکن و خوراک و پوشاک داشتند. زنان صیغه‌ای تا هفتاد سالگی از حق نفقه برخوردار بودند. گاه پدر حق داشت یکی از زنان صیغه‌ای را به پسر ارشد واگذارد.[5]

این مناسبات جنسی فرزندان مجهول‌الهویه و بی‌اصل و نسبی را پدید آورد که در ردیف بردگان قرار داشتند. در احکام دینی گفته شد که رابطه جنسی با زن شوهردار کیفر مرگ داشت چراکه تجاوز به‌حق مالکیت خصوصی مرد تلقی می‌شد.[6] زن‌ربایی نیز حکم

۱- ن. ک: وندیداد ۵۰۸/۱، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲ ← روایت پهلوی ۳۹، ۴۱. + سد در بندهشن ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴.

۲- وندیداد ۵۰۷/۱، ۵۰۸ ← دینکرد ۷/۳۷. + ۲۰/۸، ۱۲۶.

۳- وندیداد ۵۰۸ی ۱.

۴- همان.

۵- همان ۵۰۹/۱ - ۵۰۸.

۶- ن. ک: شایست ۱/۵ ← ماتیکان هزار دادستان: «تاوان تجاوز به زنِ دیگران سیصد استیر است که باید به شوهر یا پدر یا مرد دیگری که بزرگِ دودمان است پرداخت شود».



دزدی اموال را داشت و کیفرش مرگ بود چراکه ربودن غله و چارپا و زن تجاوز به حریم مالکیت خصوصی افراد بود[۱] و هرگز معنای حفظ حرمت و کرامت و شرافت زن را نداشت زیرا در همین احکام دینی دوران تاریخی تجاوز به دختران بی‌سرپرست و یا دخترانی که زیر سرپرستی پدر یا قیم خود بودند اما از رعایا محسوب می‌شدند، مجازات و یا حد شرعی و کفاره‌ای نداشت و متجاوز مورد پیگیرد قانونی و شرعی قرار نمی‌گرفت. در احکام دینی آمده است که دختران رعایا که مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و آبستن می‌شوند نباید شرمگین باشند و کودک خویش را سقط کنند که اگر چنین کنند گناه بزرگی مرتکب شده‌اند و جرم جنحهٔ عمدی دارد. دختران بی‌سرپرست و مجهول الهویه‌ای که نیز مورد تجاوز قرار می‌گیرند حق سقط جنین ندارند. «اگر در خانه ارباب آبستن می‌شدند کودک به ارباب خانه تعلق داشت و در شمار بردگان بود»[۲] بر حذر داشتن از سقط جنین که در یشتها نیز آمده و ارت، ایزد رفاه و خوشبختی از دست این زنان و دختران که بچه سقط می‌کنند سخت می‌نالد و نمی‌داند از این گناه به زمین فرو رود یا به آسمان بالا رود[۳] صرفاً به‌منظور حفظ نیروی کار بوده است:

«اگر مردی دختری را نزدیکی کند که زیر سرپرستی پدر یا قیم باشد یا نباشد، نامزد شده باشد یا نشده باشد و او را آبستن کند، مبادا که دختر به‌خاطر شرم از مردم به‌میان، خون برود یا به‌میان، آب و گیاه را (یعنی از داروهای گیاهی و آبی و ... برای سقط جنین استفاده نکند»[۴] «که اگر به‌خاطر شرم از مردم چنین کند گناه بزرگی کرده است» «اگر دختری [با همان شرایط بالا] آبستن شد نباید به‌خاطر شرم از مردم، جنین خود را مجروح کند. اگر کرد چنان است که پدران او زخم وارد کرده‌اند. کیفر چنین گناه عمدی، کیفر جنحهٔ عمدی است» «اگر دختری [با همان شرایط بالا] مردی او را آبستن کرد و مرد دختر را به پیره‌زنی خبره رهنمون شود که از پیره‌زن دوای سقط جنین بگیرد و جنین را تباه کند، مرد و دختر و پیره‌زن گناهکارند» «اگر دختری را مردی آبستن کرد، همه باید از آن دختر نگهداری کنند تا کودک متولد شود. اگر عمداً نگهداری نکنند و زیان رسد، کیفر آن جنحهٔ عمدی است» «پس از تولد کودک بر همه واجب است که از آن کودک نگهداری

۱- ن.ک: شایست ۸/۱۰۷/ یادداشت ۲۴:... «اگر زن شوهر داشته باشد زانی باید سیصد استیر به شوهر تاوان بپردازد زیرا زنا تن دزدی است و این تاوان مانند وام است ...»

۲- وندیداد ۱۴۹۳/۳ یادداشت ۴۱.

۳- ن.ک: یشتها ۵۹/۱۹۹/۲.

۴- وندیداد ۹/۱۵/۱۴۷۹/۳. + ۱۴۹۸/۳ - ۱۵۰۶.

کنند تا بزرگ شود» «همه مسئولند که از زایمان‌های مادگان دوپا و مادگان چارپا نگهداری کنند. آن دو پا دختر است و آن چارپا ماده سگ».[1]

یکی از سننِ متقن و پایدارِ آیین کهن، سُتُر و پلِ‌گذار است. یعنی که مرد پاکدین نباید بی‌پسر از دنیا برود. پسر ارشد سُتُرِ مرد پاکدین است و اگر مرد پسر نداشته باشد، پسری که پانزده سال تمام داشته باشد پسر خوانده او شود و یا مردی باید سُتُر مرد متوفی شود. در منابع فقهی دوران دینی تاریخی آمده است. «یکی این که ایشان را که چاکر زن داشته باشند و آن چاکر زن فرزند بزاید، آن را که نر است اگر مادر او را به پسری بپذیرد نیکو باشد و آن که ماده است او را به فرزندی پذیرفتن سودی نیست، زیرا پسر سرپرست و وارث خانواده شایسته است. در فردگرد چهاردهم هوسپارم‌نسک، دستوران آموخته‌اند که پسر من پسر تو تواند بود و دختر من دختر تو نتواند بود ...».[2] در منابع فقهی دینی دوران تاریخی بر اصالتِ نرینگی تأکید بسیار شده است: «یکی این که کوشیدن بسیار در زادن فرزند باید، چه تنها برای بیشتر اندوختن کرفه است. چه در سپند نسک و ینهاتوم‌نسک دستوران آموخته‌اند که آن کار و کرفه که پسر کند، پدر را چنان باشد، چون که آن را با دست خویش کرده است. و در دامدادنسک پیدا است که مادر را نیز کرفه به‌همان آیین کرفهٔ پدر به خویشی همی رسد».[3]

با این همه در برخی منابع فقهی دوران دینی به نکته شگفتی برمی‌خوریم و آن زوت بودن زنان است! چنین پیداست که در روزگار غلبه ادیان بر ایران، روحانیان به پیروی از سنتِ راهبگی زنان در آیینِ مسیحیت، جایز دانسته‌اند که زن می‌تواند زوتِ زنان(= پیشوای ارشد دینی در برگزاری مراسم و مناسک مذهبی) شود. پیشینه این جواز فقهی؛ به روزگار انوشه روان ساسانی می‌رسد: «اگر زن به زوت بودن زنان گمارده شود جایز است و هر گاه دَرُون را همی یَزَد، هنگامی که دو اَشِم‌وُهُو گفت، برسم را باز به برسمدان نهد و باز آورد و یکی دیگر اَشِم‌وُهُو بگوید، پس درست است ...».[4] این اندیشهٔ دینی به‌دورهٔ پس از باستان راه یافت و برخی فقیهان ایرانی مسلمان در حق و حقوق دینی - اجتماعی زن از این پیش‌تر نرفتند و فرمودند که زن می‌تواند پیش نماز و مجتهد زنان

۱- وندیداد ۱۴۷۹ - ۱۵/۴۸۱، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹.

۲- ن.ک: شایست ناشایست ۷/۱۲/۱۵۶. + ۱۷. یاداشت ۲۶. + داراب هرمزدا/۲۶۴. در جملهٔ اخیر که می‌گوید: دختر من دختر تو نتواند بود، اشاره به سنّتِ مقدسِ ختودت است. + شایست ۲۱/۱۲۸.

۳- ن.ک: همان ۱۵/۱۵۷. + ۲۲/۱۰/۱۲۸.

۴- ن.ک: همان ۳۵/۱۰/۱۳۳.



باشد.



اندیشهٔ **نرینگی** آریایی و نگرش سرشتِ اهریمنی **زن** در حکمتِ دینی آریایی به پس از **باستان** راه یافت و **فردوسی** در سرایش حماسهٔ شکوهمند باستان، از زبان **افراسیاب**، خطاب به دخترش **منیژه** سرود که:

کرا از پس پرده دختر بُوَد — اگر تاج دارد بداختر بُوَد
کرا دختر آید به‌جای پسر — به از گور، داماد ناید بِدَر[1]



بدون شک میراث دینی دوران تاریخی محصول اندیشهٔ روحانیت و اشرافیتِ ایرانی و میراثِ تکامل یافته جاهلیتِ آریایی است. اما این واقعیتِ محسوس و ملموس را نمی‌توان انکار کرد که آنچه فکر و فرهنگ و میراث ایرانی نامیده می‌شود همین میراثِ دوران تاریخی است. همین آیین و فرهنگ بود که خُلق و خُو و جهان‌بینی ایرانی را ساخت و پرداخت و هم‌اکنون ایرانی با همه استحاله‌ای که شده هنوز با این نگرش و بینش حیات و حضور دارد و می‌بیند و می‌نگرد.

استاد **جلیل دوستخواه** شاگرد برجستهٔ شادروان استاد **پورداود**، در مقدمه‌ای **برگزیدهٔ اوستا** به گزارش استاد پورداود، نوشته‌اند:

«**اهورامزدا** ... میان زن و مرد فرقی نمی‌گذارد و **اناهیتا** را همان گونه ارج می‌گذارد که مهر را. زن در سراسر زندگی همدوش مرد است و همه جا نام **ستایش بانوان و دوشیزگان در کنار نام و ستایش مردان**، می‌آید. برخورداری از زنان برومند و برازنده و زیبا یکی از آرزوهای نیک است که در بسیاری از پاره‌های اوستا باز گفته می‌شود».[2]

پیداست که استاد این رجزها را در آغاز **دههٔ چهل** خورشیدی سروده‌اند، یعنی در نقطه اوج روند باستان‌گرایی و روزگار غلبه و غرور و حسرت و هوس ملی و در نفرت از

۱- ن.ک: شاهنامه ۲۳/۵ بندهای ۲۶۵ - ۲۶۰. در نسخه‌ای از شاهنامه چنین آمده است:

پس پردهٔ هر که دختر بود — اگر تاجدار است بداختر بود
چو زن زاد دختر دهیدش به گرگ — که نامش ضعیف است و ننگش بزرگ
زن و اژدها هر دو در خاک به — جهان پاک از این هر دو ناپاک به

ن.ک: وندیداد ۱۲۸۷/۳.

۲- ن.ک: گزیده اوستا ۹، ۸. تاکیدها از من است.

تاریکی و جهل و جور اهریمنی حاکم بر ایران که آرزو و امید افول آن می‌رفت. به‌همین دلیل استاد دوستخواه به پیروی از استاد ارجمند شادروان پورداود، جهل و جور دینی باستان را پوشانده‌اند و مثلاً در گزیده‌ای از وندیداد، بر احکام دینی پرده کشیده‌اند. سخنان استاد از سرنوشت زن در ایران باستان زیاد واقع‌بینانه نیست.

با این همه؛ در این واقعیت تردیدی نیست که در فرهنگِ اشرافیت و حاکمیتِ سیاسی ایرانِ دوران تاریخی، زنان و دختران اگر سرشتی اهریمنی داشتند اما سرنوشتی به مراتب برتر و بهتر از زنان و دخترانِ رعایای ایرانی داشتند و اصولاً تصاویر ایزدان و امشاسپندانِ مؤنّث در میراث دینی انعکاسی است از جلوه‌های ایده‌ال زن در چشم و دل فرهنگ اشرافیت ایرانی.





کتاب‌نامه

گاتها[1] (متن اوستایی و ترجمه، مقدمه و یادداشت) تألیف و ترجمهٔ پورداود. (انجمن ایرانیان زرتشتی و انجمن ایران لیگ. بمبئی. ۱۹۲۷ میلادی)

گاثاها[2] (ترجمه، مقدمه و یادداشت) گزارش پورداود. (چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۴ خورشیدی)

یسنا؛ بخش اول (مقدمه، ترجمه و شرح و یادداشت) گزارش پورداود. (چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)

یسنا؛ بخش دوم (مقدمه، ترجمه و شرح و یادداشت) گزارش پورداود. (چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)

یشتها؛ بخش اول (متن اوستایی و ترجمه، مقدمه و شرح) گزارش پورداود. (چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)

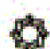
یشتها؛ بخش دوم (متن اوستایی و ترجمه، مقدمه و شرح) گزارش پورداود (چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)

ویسپرد (ترجمه و تفسیر) گزارش پورداود. (چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۷ خورشیدی)

خرده اوستا (ترجمه و تفسیر) گزارش پورداود. (انجمن زرتشتیان ایرانی و انجمن ایران لیگ. بمبئی. بدون تاریخ)

---

۱ و ۲- استناد به این دو منبع، در متن کتاب به‌صورت: گاته ۱ و گاته ۲ آمده است.



وندیداد (ترجمه، مقدمه، واژه‌نامه و یادداشت‌ها، در چهار جلد) هاشم رضی (چاپ اول. انتشارات فکر روز. تهران. ۱۳۷۶ خورشیدی)



اوستا (گاثه‌ها، یسنا، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا) نوشته و تحقیق هاشم رضی (چاپ دوم. سازمان انتشارات فروهر. تهران. ۱۳۷۴ خورشیدی)

اوستا (نامهٔ مینوی آیین زرتشت، از گزارش استاد ابراهیم پورداود) نگارش جلیل دوستخواه (چاپ چهارم. انتشارات مروارید. تهران. ۱۳۶۲)

شایست ناشایست (پهلوی ساسانی) آوانویسی و ترجمهٔ فارسی: کتایون مزداپور (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۹)

روایت پهلوی (ترجمهٔ مهشید میرفخرایی. چاپ اول. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۷)

ارداویرافنامه (متن پهلوی، ترجمهٔ فارسی، واژه‌نامه) دکتر رحیم عفیفی. (چاپ دوم. انتشارات توس. تهران. ۱۳۷۲)

بندهشن هندی (متن پهلوی، آوانویسی، تصحیح و ترجمهٔ فارسی) رقیه بهزادی (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. تهران. ۱۳۶۸)

ابراهیم پورداود / فرهنگ ایران باستان (چاپ سوم. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۵۶ خورشیدی)

ابراهیم پورداود / خرمشاه (انجمن زرتشتیان ایران. بمبئی. بدون تاریخ.

ابراهیم پورداود / آناهیتا (تهران. ۱۳۴۱ خورشیدی)

ابراهیم پورداود / زین ابزار (بدون ناشر. بدون تاریخ)

ابراهیم پورداود / پوراندخت نامه (بدون ناشر. بدون تاریخ)

ابراهیم پورداود / سوشیانت (انجمن زرتشتیان ایرانی. بمبئی ۱۹۲۷ م)

ابراهیم پورداود / هرمزدنامه (انجمن ایران‌شناسی. تهران. ۱۳۳۱ خورشیدی)

ابراهیم پورداود / ایران شاه (انجمن ایرانیان زرتشتی. بمبئی. بدون تاریخ)

دین شاه ایرانی / اخلاق ایران باستان (انجمن ایرانیان زرتشتی. بمبئی. ؟)

صادق هدایت / زند وهومن‌یسن و کارنامه اردشیر بابکان (ترجمهٔ و شرح. چاپ سوم. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۴۲ خورشیدی)

*

مجتبی مینوی / نامهٔ تنسر (تهران ۱۳۱۲. + انتشارات خوارزمی. تهران. ۱۳۵۴.)

احمد تفضلی / تاریخ ادبیّاتِ ایران پیش از اسلام (انتشارات سخن. تهران. ۱۳۷۶.)

امیرمهدی بدیع / یونانیان و بربرها (ترجمهٔ احمد آرام. چاپ دوم. نشر پرواز. تهران. ۱۳۶۴.)

گ. و. هگل / عقل در تاریخ (ترجمهٔ حمید عنایت. مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی آریامهر. تهران. ۱۳۵۶.)

فتح‌الله مجتبایی / شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. (انجمن فرهنگ ایران باستان. تهران. ۱۳۵۲.)

امیل بن‌ونیست / دین ایرانی (ترجمهٔ بهمن سرکاراتی. دانشگاه تبریز. ۱۳۵۰)

ر. گیرشمن / ایران از آغاز تا اسلام (ترجمهٔ محمد معین. چاپ چهارم. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۵.)

ج. تاوادیا / زبان و ادبیات پهلوی فارسی میانه (ترجمهٔ نجم‌آبادی. دانشگاه تهران. ۱۳۵۵.)

استفان پانوسی / تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون (انجمن فلسفه ایران. تهران. ۱۳۵۶.)

ژ. دوشن گیمَن / زرتشت و جهان غرب (ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا. انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان. تهران. ۱۳۵۰.)

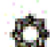
محمدتقی بهار / ترجمهٔ چند متن پهلوی (مرکز نشر سپهر. تهران. ۱۳۴۷.)

محمدتقی بهار / سبک‌شناسی (کتابهای پرستو. تهران. ۱۳۵۷.)

مهرداد بهار / اساطیر ایران (انتشارات توس. تهران. ۱۳۶۲.)

مهرداد بهار / واژه‌نامه گزیده‌های زادسپرم (بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۵۱)

هرودت / تاریخ (ترجمهٔ وحید مازندرانی. چاپ سوم. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۶۲.)

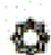


هرودت / تاریخ (ترجمهٔ هادی هدایتی. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۴۸ خورشیدی)
هرودت / تاریخ (ترجمهٔ احمد بهمنش. دانشگاه تهران. ؟)
خاورشناسان / میراث ایران (گروه ترجمه. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۳۶.)
سعید نفیسی / تمدن ساسانی (تهران. ۱۳۱۳ خورشیدی)
سعید نفیسی / سرچشمهٔ تصوف در ایران (انتشارات فروغی. تهران. ۱۳۴۳.)
آذرتاش آذرنوش / آداب و رسوم ملی ایران (مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۵۴.)
خاورشناسان فرانسوی / تمدن ایرانی (ترجمهٔ عیسی بهنام. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۶.)
هانری ماسه / معتقدات و آداب ایرانی (ترجمهٔ روشن ضمیر. تبریز. ۱۳۵۷.)
آرتور کریستن‌سن / وضع ملت و دولت و دربار ساسانی (ترجمهٔ مجتبی مینوی. تهران. ۱۳۱۴.)
دیاکونف / تاریخ ماد (ترجمهٔ کریم کشاورز. انتشارات پیام. تهران. ۱۳۵۰.)
پلوتارک / حیات مردان نامی (ترجمهٔ رضا مشایخی. بُنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۳۶.)
حسن پیرنیا / تاریخ ایران باستان (چاپ مجلس. تهران. ۱۳۱۲.)
ارنست هرتسفلد / تاریخ باستانی ایران (ترجمهٔ علی‌اصغر حکمت. انجمن آثار ملی. تهران. ۱۳۵۴.)
جوگ باشست هندی. (تحقیق و تصحیح جلالی نائینی. اقبال. تهران. ۱۳۶۰.)
فردوسی / شاهنامه (چاپ آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی. مسکو. ۱۹۷۱.)
پرویز ناتل خانلری / وزن شعر فارسی (انتشارات توس. تهران. ۱۳۶۱.)
پرویز ناتل خانلری / زبان‌شناسی و زبان فارسی (تهران. ۱۳۴۸ خورشیدی)
ذبیح‌اللّه صفا / تاریخ ادبیات ایران (امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۵ خورشیدی)
مهدی بیانی / نمونه نثر پارسی (تهران. ۱۳۱۷.)
احسان یارشاطر / داستانهای ایران باستان (بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۱.)
دبستان مذاهب (چاپ علی‌اصغر مصطفوی. تهران. ۱۳۶۱)
فرزانه بهرام / شارستان چهارچمن (چاپ سنگی. بمبئی. ۱۳۲۸ ق.)
دبستان مذاهب (چاپ هند. بمبئی. ۱۲۶۲ ق)
سیدحسن تقی‌زاده / مقالات (تهران. ۱۳۵۴.)

سیدحسن تقی‌زاده / از پرویز تا چنگیز (فروغی. تهران. ۱۳۴۹ خورشیدی)
علی‌بن الحسین المسعودی / مروج الذهب و معادن الجواهر (دارالمعرفه. بیروت. ۱۳۸۷ ق).
علی‌بن الحسین المسعودی / التنبیه و الإشراف (دارصاوی. القاهره. ؟)
ابراهیم بن محمد الاصطخری / مسالک الممالک (دُخویه. لیدن. ۱۹۲۶ م)
صلاح الدین الصفدی / الغیث المسجم فی شرح لامیة العجم (دارالکتب العلمیة. بیروت ۱۴۱۱ / ۱۹۹۰)
ابن مسکویه / تجارب الامم (تحقیق ابوالقاسم الامامی. سروش. تهران ۱۳۶۴.)
ابن الندیم / الفهرست (طبع رضا تجدد. تهران. ۱۳۵۰.)
جابربن حیان / الرسائل (طبع پُل کراوس. القاهره. ۱۹۳۵.)
محمد جواد مشکور / دینکرد (تهران. ۱۳۲۵ خورشیدی)
دانشنامهٔ ایران و اسلام (انجمن شاهنشاهی فلسفه. تهران. ۱۳۵۲.)
محمودرضا افتخارزاده / شعوبیه؛ ناسیونالیسم ایرانی (معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۶.)
محمد معین / فرهنگ فارسی (امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۰ خورشیدی)
محمد معین / مقالات (انتشارات معین. تهران. ۱۳۶۲ خورشیدی)
سرگرد اورنگ / جشنهای ایران باستان (تهران. ۱۳۳۵ خورشیدی)
حبیب‌الله بزرگ‌زاد / جشنها و اعیاد ملی و مذهبی در ایران قبل از اسلام (تهران. ۱۳۵۰.)
سعید نفیسی / فرهنگنامه پارسی (چاپ رنگین. تهران. ۱۳۱۹.)
ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی / التفهیم لاوائل صناعة التنجیم (انجمن آثار ملی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۵۲.)

*

ایران کوده (نشریهٔ انجمن ایرانویج. تهران.) شماره ۱، امردادماه ۱۳۱۳ یزدگردی صص ۸۶ – ۹۶: نمونه‌ای از نوشته‌های هخامنشی. + شماره ۸، بهمن ۱۳۱۵ یزدگردی صص ۱۶۱ – ۱۵۴: تمدن باستانی سرزمین‌های شرق آریایی. ۱۶۳ – ۱۶۱: تمدن باستانی شمالی آریایی. ۱۷۳ – ۱۶۵: تمدن باستانی غربی آریایی. + شماره ۷، آبان ۱۳۱۵: متون پهلوی؛ اندرز آذرپاد مهراسپندان. اندرز یادگار زریران، شهرستانهای ایران، مینوخرد،



کارنامه اردشیر، آمدن شاه بهرام ورجاوند. + شماره ۱۱، تیرماه ۱۳۱۸ یزدگردی. گویشهای ایرانی. + شماره ۱۲، آذرماه ۱۳۱۹ یزدگردی. بنیاد دین زرتشت. + شماره ۱۴، اسفند ماه ۱۳۲۰ یزدگردی: گزارش نوشته‌ها و پیکرهای کال جنگال بیرجند (خوسف). + شماره ۱۶، ۱۳۲۱ یزدگردی / ۱۳۳۱ خورشیدی. متن پهلوی.

مجلهٔ مهر سال اول. خرداد ۱۳۱۲ / ۱۹۳۳. شماره ۱: سعید نفیسی: خسرو انوشیروان و حکمت یونانی ۳۶. رشید یاسمی: مهرپرستی یا عشق افلاطونی ۴۲، ۳۲۱. رضازاده شفق: آیا ایران باستان آثار ادبی داشته است ۲۶. شماره ۲ تیرماه ۱۳۱۲: ملک‌الشعراء بهار: نامهای پادشاهان و دلیران ایران ۱۱۸. رشید یاسمی: عشق افلاطونی. رحیم‌زاده صفوی: علوم و ادبیات در ایران کیانی ۱۵۰. نمونه‌ای از نثر پارسی قدیم ۲۰۷. بهار: نام شهریاران ایران ۲۲۵، ۳۵۳، ۹۵۷، ۹۵۹. مهر یا میترا ۱۶۶ - ۸۱. کشف کتابی ازمانی ۳۱۷. زردشت ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶. داستان بزرجمهر حکیم ۴۵۷. جشن مهرگان ۶۳۳ - ۹۹۷. زمان زردشت ۶۶۳ - ۸۲۷. اسرار تخت جمشید ۵۱۳. یادگار داریوش ۵۶۸. سال دوم ۱۳۱۳: وطن‌پرستی فردوسی ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۷. پیشدادان ۴۵۱، ۴۵۸. قوانین اساسی ایران ساسانی ۵۱۳. شاهنامه و اوستا ۴۴۲ - ۴۴۶. خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی ۴۸۱ - ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۳۷ - ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۶۶، ۵۷۹، ۵۸۷، ۶۲۴، ۶۸۴ - ۶۸۸، ۷۱۸، ۹۳۹، ۷۳۷. دوره دوازدهم، سال ۱۳۴۵، شماره‌های ۶، ۷، ۸، ۹: ویژه ایرانشناسی.

مجلهٔ سخن، دوره یازدهم، شهریور ۱۳۳۹، شماره ۵. ص ۵۱۴: پوشاک ایران باستان. + شماره ۶، صص ۶۳۵ - ۶۲۴: پوشاک ایران باستان. + دوره ۱۴ / اردی‌بهشت ۱۳۴۳ شماره‌های ۸ و ۹، صص ۷۶۹ - ۷۹۴: اقوام اصیل ایرانی؛ بلوچها. + دوره ۲۴، سال ۱۳۵۴: بنیاد شاهنامه؛ رستم و سهراب ۳۲. نقش مهر در آیین زرتشت ۱۱۷۹. عادات ایرانیان ۱۰۶۵. + دوره ۲۶، سال ۱۳۵۷: زناشویی در ایران باستان ۱۲۰۱ - ۱۲۰۵.

مجلهٔ ایرانشهر، سال سوم. فروردین ۱۳۰۵: دین و ملیت ۴۴. نگاهی به فلسفه زرتشت ۷۴. سال دوم: ملیت و روح ملی ایران ۱۹۳. تجلیات روح ایرانی ۴۹۷.

مجلهٔ کاوه، سلل اول. فروردین ۱۳۴۲، شماره ۱: سرودهای ساسانی ۳۳. مجله دانشکده معقول و منقول. سال ۱۳۱۵. شماره ۳: زندگانی مانی. مجله پیمان. ۱۳۱۲: کارنامه اردشیر بابکان ۷۶.

مجله هوخت. دوره ۲۱. سال ۱۳۴۹ خورشیدی. شماره ۶.

*

A. T. Olmested ; History of the persian Empire. (The university of chicago press.?)

M. Boyce ; The manichaean hymn cycle in parthian. (Oxford university press. london. 1954.)

Matikan. e. Hazardatestan. trans.by: S. J. Bulsara. (lnidia. Bombay. April. 1976.)

Ernest. E. Herzfeld ; Iran in the Ancient east. (First.ed. 1941. second.ed. 1976.)

Ilya gershevitch ; The avestanhymn to mithra. (Cambridge university press. 1967.)

S. N. Sokolov ; The avestan language. (Trans. from the Russian. ?)

L. Jospin ; les religions de l'Iran (Payot. paris. 1968.)

J. de menasce ; le trisieme livre du Denkart. (Paris. 1973.)

G. W. F. Hegel ; lectures on the philosophy of world history. Reason in history (Trans. by: H.B. Nisbet. cambridge university press. 1975.)

Ph. Gignoux et A. Tafazzoli ; Memorial jean de menasce. (Fondation culturelle Iranienne 1974.)

Ch. Bartholomae ; Altiranisches wörter buch (straosburg. 1904.)

Grand larousse encyclopedique. (Paris. 1964)

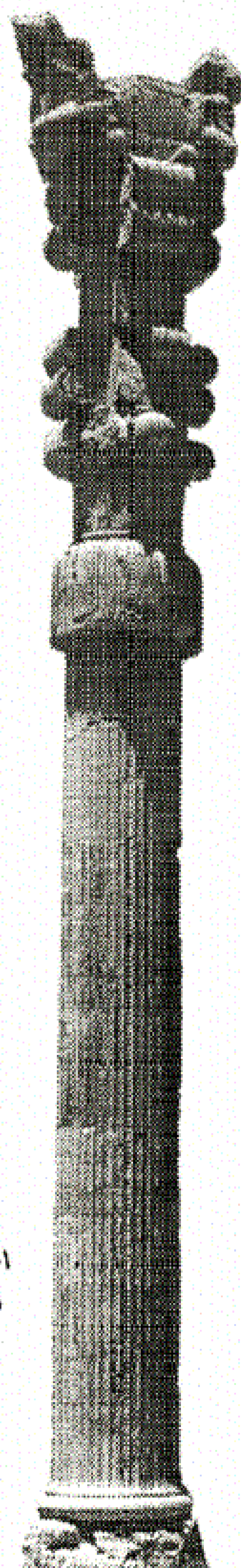
Webster's new world dictionary (Second. ed. 1976. U.S.A.)

Zusammenstellung der referate für das oberseminar **Iran** im sommersemester 1994: historisch - geographische entuicklung in Iran. von: Christoph Schmitz.

Hreodoutus ; The histories. (penguenbboks. 1974.)

Hreodoutus ; The history (G. B. W. W. B. 1971.)

S. Di scala ; Herodutus and persian wars. (M. R. N. monarch press. Newyork. 1963.)



فهرست اعلام[1]



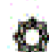
۱- اسامی اشخاص، اساطیر؛ خدایان، دیوان، گیاهان، چارپایان، روزها ●
۲- اماکن؛ شهرها، سرزمین‌ها، کشورها(جغرافیایی و اساطیری)، اشیاء ●
۳- کتب و مقالات ●
۴- ادیان، مذاهب، قبایل، خاندانها، اقوام، طبقات ●
۵- اصطلاحات، تعابیر، شعائر و واژگان کلامی، دینی، سیاسی ●

۱- این فهرست فقط شامل متن کتاب می‌شود و پاورقیها را در برنمی‌گیرد.



اسامی اشخاص، اساطیر؛ خدایان، دیوان، گیاهان، چارپایان، روزها

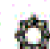


















اماکن؛ شهرها، سرزمین‌ها، کشورها(جغرافیایی و اساطیری)، اشیاء .

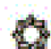


کتب و مقالات





ادیان، مذاهب، قبایل، خاندانها، اقوام، طبقات.





اصطلاحات، تعابیر، شعائر و واژگان کلامی، دینی، سیاسی.























■ **آثاری از این نویسنده:**

تألیف:

● **بررسی انتقادی نهضت‌های تاریخی شیعه**
۱- نهضت مختار ثقفی

● **بررسی انتقادی نهضت‌های ملی تاریخی ایران**
۱- شعوبیه؛ ناسیونالیسم ایرانی

ترجمه:

● **تاریخ تصوف اسلامی**
نوشتهٔ: عبدالرحمن بدوی
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **تاریخ سیاسی صدر اسلام**
شیعه و خوارج
نوشتهٔ: یولیوس ولهاوزن
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **سیر تاریخی و ارزیابی اندیشهٔ شرق‌شناسی**
نوشتهٔ: محمّدالدّسوقي
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **حقوق مؤلفان، مترجمان، هنرمندان و ناشران**
در فقه معاصر اسلامی
نوشتهٔ: فتحي دُريني
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **اسلام و آزادی‌های اساسی انسان**
نوشتهٔ: مصطفی الرافعی
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

■ **انتشارات رسالت قلم منتشر کرده است:**

● **تاریخ سیاسی صدر اسلام**
(کتاب سلیم بن قیس)
ترجمه و تدوین: محمودرضا افتخارزاده

● **ایران؛ آیین و فرهنگ (۱)**
نوشتهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **اسلام و ایران (۲)**
(مذهب و ملیت ایرانی)
نوشتهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **ایران در روزگار اموی**
نوشتهٔ: عبدالله مهدی الخطیب
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **مباهله در مدینه**
نوشتهٔ: لویی ماسینیون
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

* * *

■ **انتشارات رسالت قلم منتشر می‌کند:**

● **ادبیات عاشورا**
۱- ترجمهٔ نوین صحیفهٔ سجادیه
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

۲- حسین (ع) باز شهید
(ترجمهٔ زیارات عاشورا و امام حسین (ع)
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده

● **غیبت و مهدویت در تشیع امامیه**
ترجمه و تألیف: محمودرضا افتخارزاده

● **بازخوانی قرآن**
نوشتهٔ: ژاک برک
ترجمهٔ: محمودرضا افتخارزاده